

پروژه‌های
کنفدرال‌یسم دموکراتیک

روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد

دیگر خلق‌های ایران

نیوزآبدان



کنفدرال‌یسم دموکراتیک

پروژه‌های روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد

و

دیگر خلق‌های ایران

دیوژآبدانان

عنوان :

کنفدرالیسم دموکراتیک، پروژه‌های روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران

انتشارات: مرکز مطبوعات حزب حیات آزاد کوردستان(پژاک)

چاپخانه‌ی گریلا / ۲۰۱۳ میلادی - ۱۳۹۲ شمسی

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

تقدیم به

شهید خسرو گلسرخی،

فرزاد کمانگر

و تمامی آنانی که برای آزادی خلق‌های ایران جان خود را فدا کردند

مفاهیم کلیدی: ۱- ساختار کنفدرال ۲- دموکراسی ۳- ملت دموکراتیک ۴- گذار از جنسیت‌گرایی ۵- اقتصاد کمونال ۶- دفاع ذاتی ۷- سیاست دموکراتیک ۸- محیط‌زیست‌گرایی ۹- خودمدیریتی یا مدیریت ذاتی ۱۰- خودگردانی دموکراتیک ۱۱- ساختار دولت-ملت ۱۲- تنوعات هویتی ایران (کورد، عرب، بلوچ، آذری، گیلک، گالش، تات، تالش، مازنی، ترکمن، سیستانی، بندری، فارس، بهایی، یهودی، یارسان، سنی، شیعه، مسیحی، آشوری، زرتشتی، صابئی، سریانی، کلدانی، ارمنی)

خلق‌های ایران سال‌هاست با استبداد، تبعیض و مرکزگرایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به دلیل عدم شکل‌گیری یک نظام سیاسی و مدیریتی مختص به جامعه، تاکنون مبارزات این خلق‌ها به نتیجه‌ی لازم نرسیده است. نبود آزادی برای تنوعات فرهنگی و هویت‌های مختلف موجود در ایران، عدم آزادی آموزش به زبان مادری برای خلق‌های مختلف، ژرفایافتن ضدفرهنگ تحقیر علیه خلق‌ها، تداوم تبعیض و ستم شدید علیه زنان (شکنجه و آزار، سنگسار، ممنوعیت‌های اجتماعی و سیاسی، تبعیضات حقوقی)، فقدان آزادی بیان (اعمال ممنوعیت، سانسور و حذف در رسانه‌ها و نهادهای روشنگر)، بیکاری، تن‌فروشی، فقر، شیوع بحران زیست‌محیطی (خشکیدن دریاچه‌ها، بیابان‌زایی، آلودگی هوا، انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری، جنگل‌زدایی، آلودگی منابع آبی) و صدها مشکل دیگر نشان می‌دهند که بدون ارائه‌ی یک راهکار متفاوت نمی‌توان ادعای حل مسائل جامعه‌ی ایران را داشت. برخی جریان‌ها همچنان راه‌حل‌هایی سنتی تجویز می‌کنند که بر پایه‌ی حذف صورت مسئله هستند، برخی بدون اینکه هیچ پروژه‌ی چاره‌یابی مشخصی برای آینده داشته باشند صرفاً بر راهکار براندازی نظام فعلی و پایه‌ریزی نظامی دیگر پافشاری می‌کنند، بعضی بر اصلاح‌طلبی درازمدت و مدارا کردن در برابر وضعیت موجود اصرار می‌نمایند و برخی نیز نسخه‌ی راه کارهایی نظیر فدرالیسم را می‌پیشنهند و آن را محور فعالیت‌های سیاسی خود قرار می‌دهند. در این بین، **حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)** پروژه‌ی **کنفدرالیسم دموکراتیک** را به عنوان بهترین و نتیجه‌بخش‌ترین راهکار برای حل مسئله‌ی کورد و سایر خلق‌های ایران ارائه نموده است. نظریه‌ی ملت دموکراتیک و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک توسط **عبدالله اوجالان**، رهبر خلق کورد در مجموعه دفاعیات خود (**نقشه‌ی راه** و مجموعه‌ی پنج جلدی **مانیفست تمدن دموکراتیک** که در زندان تک‌نفره‌ی جزیره‌ی امرالی نگاشته)، مطرح و ارائه شده است.

سعی نوشتار حاضر این است که ابعاد مختلف این پروژه بررسی شود و برای پرسش‌هایی که در مورد چگونگی آن مطرح‌اند، پاسخ‌هایی ارائه گردد. بنابراین نکاتی اساسی درباره‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک با زبان ساده و فهم‌پذیر ارائه می‌شود تا درکی صحیح و عمومی از این نظام شکل گیرد.

۱- جامعه و فردی که در نتیجه‌ی سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت حتی از فرهنگ، زبان و هویت تاریخی خویش نیز بیگانه شده و آن را حقیر و بی‌ارزش می‌انگارد و مدام می‌خواهد فرهنگ، زبان و هویت خود را همانند دیگران سازد، از عشق به خود تهی گشته است؛ نمی‌تواند خود را مدیریت کند و به ناچار برده خواهد ماند. چنین جامعه و فردی، از هستی خود بیگانه شده و قادر به دیدن جهان درون خویش نیست. چنین فرد و جامعه‌ای که از هویت و هستی خود بیگانه شده، به تمامی دچار بی‌معنایی و فقدان حقیقت گشته است. به دلیل انحصارگری قدرت‌های برتر (دستگاه‌های دولتی نظیر بخش نظامی و امنیتی) و ترس از تنبیه توسط قانون (که به میل دولت‌مردان نوشته و تفسیر می‌شود نه به میل جامعه)، اراده‌ی فرد و جامعه در هم می‌شکند و قوه‌ی اندیشه‌ی سالم و توان زندگی آزاد از وی سلب می‌شود. بنابراین ضعیفه، برده و بی‌روح می‌شود. چنین تقدیر شومی را دولت-ملت‌های مدرن برای جوامع مختلف در نظر گرفته‌اند. سیاست‌های دولت-ملت‌ها که بر پایه‌ی یکدست‌سازی (یکسان‌سازی)، همشکل‌گردانی و نابودسازی تفاوت‌های هویتی استوارند، جوامع و افراد آن را به سمت چنین از خود بیگانگی و قتل‌عام‌شدنی کشانیده است. به عنوان توضیح می‌توان گفت: دولت-ملت همان دولت مدرن امروزی است که به شدت قدرت‌طلب، جنگ‌افروز، انحصارگر و سلطه‌جوست؛ این هیولا برای انباشت حداکثر سرمایه و رسیدن به بیشترین سود و قدرت تلاش می‌کند تا تمام جامعه (ملت) را از طریق شعارهای ملی‌گرایانه تابع خویش گرداند و گله‌آسا در خدمت به خود بسیج کند؛ جامعه را تحت نام «حقوق» به شکل شهروندان منفرد و بی‌اخلاق درمی‌آورد؛ بدین ترتیب در تمام جامعه نفوذ می‌کند، همه را در سودای کسب قدرت، سود و لذت افسارگسیخته تحریک می‌نماید از وجدان و روحیه‌ی همیاری دور می‌سازد و به حالت برده درآورد. دستاوردی که دولت-ملت برای خلق‌های مختلف جهان و به ویژه خاورمیانه در بر داشته، تنها اشک و خون بوده و بس. به طوری که می‌توان گفت وضعیتی که اکنون خلق‌ها و مناطق مختلف خاورمیانه با آن روبرو هستند نوعی «جنگ جهانی سوم» و لحظه‌ی فرود **شمشیر نسل‌کشی فرهنگی** است.

کنفدرالیسم دموکراتیک، فرم مدیریت سیاسی تمامی گروه‌ها، خلق‌ها و تنوعات اجتماعی‌ای است که در پی گذار از چنین نابودی‌ای هستند و می‌خواهند به شکل ملتی دموکراتیک درآیند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، یک نظام غیردولتی است و از تمام اشکال مدیریتی قدرت‌طلب مرسوم، متفاوت است. دلیل دوری کردن از دولتی‌شدن و عدم قدرت‌طلبی این است که هرگاه یک دموکراسی به سمت دولت‌شدن و دستیابی به قدرت گام بردارد، تیشه بر ریشه‌ی خویش می‌زند و یک قشر ممتاز را جایگزین مدیریت ذاتی و کمونال (جمعی، اشتراکی) جامعه می‌گرداند. بدین ترتیب به جای «ابراز نظر، مشارکت و اراده‌مندی

همگان»، سلطه و استبداد فرد یا گروهی که در رأس دولت هستند پدید می‌آید. کنفدرالیسم دموکراتیک، به جای شعار «برای رهایی از وضع موجود ما هم بایستی یک دولت- ملت هرچند کوچکی داشته باشیم»، پایه‌های خود را بر این اصل استوار ساخته است: «هر جامعه‌ای باید طبق هویت خویش دارای مدیریت‌های بومی دموکراتیک و غیردولتی باشد».

بایستی توجه داشت که عدم اتکا به راهکارهای دولت‌گرا، هرگز به معنای تأیید هرج و مرج نیست. یعنی اگر یک جریان اجتماعی- سیاسی در پی حل مسائل جامعه باشد و بدون تشکیل دولت در صدد حل مسائل برآید، برخلاف آنچه تصور می‌شود به معنای رخ دادن هرج و مرج نیست. بالعکس، این دولت است که با سازماندهی گروه‌های قدرت گرا علیه کل جامعه، جامعه را دچار بی‌مدیریتی، از هم‌پاشیدگی و آشوب می‌گرداند. زیرا رابطه‌های متکی بر اعمال قدرت، باعث از خودبیگانگی، تولید بحران، نفی و نابودی می‌شوند. کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیردولتی است، با گذار از چنین روابطی و در نتیجه‌ی «همکاری، همزیستی، هم‌پذیری و مشارکت آزادانه‌ی تنوعات اجتماعی خودگردان»، یک نظم سیاسی درهم‌تنیده و کلیت‌مند محسوب می‌شود که در آن جامعه به بهترین نحو می‌تواند امور خویش را سر و سامان ببخشد.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک اتحادیه‌ی نامتمرکز، فارغ از ملی‌گرایی و عاری از قدرت‌طلبی است که دغدغه‌ی دستکاری مرزهای سیاسی موجود و دست زدن به مرزبندی‌های تازه‌ای را ندارد. این اتحادیه دربرگیرنده‌ی تمام واحدهای اجتماعی غیردولتی اعم از عقیدتی، فرهنگی، اقتصادی و... است که به شکل خودگردان به مدیریت امور خود می‌پردازند. (معنای واژه‌ی فنودوس عبارت است از: فراگیرترین، اتحادیه، هم‌پیمانی، همه را در درون خود گنجاندن، همبستگی و تشکیل مجموعه‌ای را دادن. کنفدرالیسم، اتحادیه‌ی نامتمرکز و منعطفی است که در آن مجموعه‌ای از گروه‌ها و تنوعات هویتی بر پایه‌ی یک تعهد آگاهانه و اخلاقی فراتر از قانون، ضمن حفظ هویت و موجودیت خود، یک موجودیت جمعی‌تر و کل تازه‌ای را تشکیل می‌دهند).

۲- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از آنجا که هر فرد در بحث و گفتگوها، روند تصمیم‌گیری‌ها و اجرای سیاست‌ها مشارکت می‌کند و می‌تواند به خود و هستی خویش معنا ببخشد، بنابراین احساس کرامت، باشخصیت‌بودن و خودباوری در شخص ایجاد می‌شود. دموکراسی راستین، مشارکت آزادانه‌ی همه‌ی اراده‌هاست در مدیریت کردن و اعتلای همه‌ی امور زندگی خویش (دموکراسی از دو واژه مشتق شده: دموس به معنای جامعه و کراتیا به معنای خودمدیریتی؛ بنابراین معنای ساده‌ی دموکراسی

خودمدیریتی جامعه است). از همین رو هر فرد مشارکت‌ورز در جامعه‌ای دموکراتیک، ارزشمند بودن خود را درک می‌نماید و به خودیابی هویتی دست می‌یابد. از یأس، سرخوردگی، پوچی وضعفی که در نظام‌های دولتی و قدرت‌گرا به آن‌ها دچار گشته رهایی می‌یابد و دیگر بار احساس دلگرمی می‌نماید و شور زندگی در وی بیدار می‌شود. نوعی حساسیت، احساس تعهد و مسئولیت‌پذیری در قبال مسائل دیگران پدید می‌آید. از امور بهداشتی، ورزشی، زیست‌محیطی گرفته تا رفاه، بهسازی شهر و روستا، اقتصاد، سیاست و دفاع ذاتی (دفاع از خود)، همواره شور و مشورت، همگرایی، همدلی و توجه به آرای گوناگون یکدیگر ملاک قرار داده می‌شود. از همین رو هیچ فرد، جمعیت، گروه و اقلیتی که در چارچوب این نظام به سر می‌برد، احساس بی‌هویتی، استحاله شدن (ذوب گشتن)، بی‌ارادگی و حاشیه‌ای ماندن نخواهد کرد. در این نظام جایی برای خودباختگی، یأس و پوچی و بردگی وجود ندارد زیرا هر فرد و جماعتی طبق واقعیت اجتماعی خود زندگی می‌کند. یعنی تمام اندوخته‌های گذشته‌ی جامعه‌ی خود را دارد و با آن‌ها به‌سر می‌برد، هیجان حضور در لحظه‌ی اکنون و مشارکت در مدیریت زندگی آزاد خود را دارد و با امید و شوقی بی‌پایان چشم به افق‌های آینده دوخته و زندگی می‌کند. چنین زندگی‌ای از هر نوع زندگی دیگری به حقیقت، راستی و فرزاندگی نزدیک‌تر است. با توجه به این واقعیت است که می‌توان گفت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام بسته و قطعیت‌گرا نیست، به اندازه‌ای که بر ارزش‌های تاریخی گذشته اتکا می‌ورزد، امروزمین و مدرن است و به همان اندازه نیز برای اندیشه‌ها و تحولات زیبای آینده مساعد است.

۳- کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که بدون ایجاد تغییر در مرزبندی‌های سیاسی موجود یا دستکاری قلمرو دولت‌های یکپارچه (یونیتز و دارای تمامیت ارضی) ایجاد می‌شود. یعنی یکپارچگی هیچ کشوری را از بین نمی‌برد و مرزهای تازه‌ای ترسیم نمی‌کند. **کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان** که فرم مدیریت سیاسی ملت دموکراتیک کورد است، بدون دستکاری در مرزهای سیاسی «ترکیه، ایران، عراق و سوریه»، تمام تنوعات فرهنگی و واحدهای اجتماعی کورد و سایر هویت‌هایی که در میان کوردها زندگی می‌کنند (نظیر آذری، آشوری، ارمنی و...) را در درون خود جای می‌دهد و امکان مدیریت‌های خودگردان آن‌ها و آزادی‌شان را فراهم می‌آورد.

این قابلیت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در نواحی و مناطق مختلف هر کشور یا سرزمینی مصداق دارد. به عنوان نمونه، شمال ایران و نواحی پیرامون دریای خزر (گلستان، مازندران، گیلان و دماوند- طبرستان و دیلمان) از لحاظ تنوعات هویتی بسیار غنی است. گیلک‌ها، گالش‌ها، مازنی‌ها، تات‌ها، کوردها،

ترکمن‌ها، تالش‌ها، قزاق‌ها، سیستانی‌ها، کولی‌ها و تنوعات هویتی با زبان‌ها و لهجه‌های بسیاری در آن‌جا زندگی می‌کنند. برای آنکه تمام این تنوعات فرهنگی بتوانند از یک نظام مدیریتی بومی برخوردار باشند و به رفع مشکلات خویش بپردازند، می‌توان نوعی سازماندهی در قالب اتحادیه‌ی دموکراتیک خزر که بخشی از «کنفدراسیون دموکراتیک ایران» خواهد بود را طرح‌ریزی و اجرا نمود. چنین ساختار دموکراتیکی می‌تواند تمام این تنوعات هویتی را در خود جای دهد. بدین ترتیب خلق‌های این منطقه از مدیریت‌های بومی و ذاتی برخوردار خواهند بود که حافظ هویت و فرهنگ آن‌هاست. چنین ساختاری منعطف است؛ مثلاً کوردهایی که از دیرباز در این نواحی ساکن شده‌اند علاوه بر اینکه در چارچوب یک نظام مشترک دموکراتیک با ملیت‌های همجوار خود همچنان خواهند زیست به عنوان بخشی از ملت دموکراتیک کورد در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان نیز جای خواهند داشت. یعنی ساختار کنفدرالیسم دموکراتیک به گونه‌ای منعطف است که در برابر «چندهویتی‌بودن» و «مشارکت‌داشتن همزمان در چند ساختار کنفدرال» ایجاد مانع نمی‌کند. چنین ساختارهای کنفدراتیو دموکراتیکی را می‌توان در جای جای ایران و در چارچوب کلیتی به نام «کنفدراسیون دموکراتیک ایران» تشکیل داد. مناطق بسیاری از ایران نظیر خراسان، همدان، مرکزی (اراک)، خوزستان (اهواز)، اصفهان، کوردستان (اعم از تمام مناطق کوردنشین) و... تک‌ملیتی نیستند و تنوعات اتنیکی (قومی) و مذهبی مختلفی دارند که بهترین راه‌حل برای همزیستی خلق‌های این مناطق و برخورداری عادلانه و برابر آن‌ها از مدیریت‌های دموکراتیک نامتمرکز و بومی، کنفدرالیسم دموکراتیک است. راه کارهای نژادپرستانه، ملی‌گرا و دولتی جز ایجاد تنش و درگیری در این مناطق نتیجه‌ای حاصل نخواهد کرد. کافیت به عراق و وضعیت وخیم شهرهای کثیرالمله‌ای نظیر کرکوک (متشکل از اهالی کورد، ترکمن، عرب، آشوری و کلدانی) نگاه کنیم تا واقعیت امر را بهتر درک کنیم. روز به روز بیشتر اثبات می‌شود که تنها راه گذار از خونریزی‌های فزاینده در کرکوک و مناطق نظیر آن ایجاد یک ساختار کنفدرال دموکراتیک است که همه‌ی تنوعات ملیتی و مذهبی را در خود جای دهد. جز یک ساختار کنفدراتیو دموکراتیک که فارغ از مرز و محدوده باشد و مرزهای استانی و کشوری را مانعی برای خود به حساب نیاورد، هیچ ساختار مدیریتی دیگری نمی‌تواند کوردهای پراکنده در تمام ایران (کوردهای کرمانج خراسان و سایر کوردهایی که در سرتاسر ایران از نواحی شمالی ایران گرفته تا قم، قزوین، کرمان، فارس، بوشهر، بلوچستان و... به‌شکلی گسسته از جغرافیای کوردستان زندگی می‌کنند) و کوردهایی که در اروپا، روسیه، آمریکا و سایر نقاط جهان به سر می‌برند را با کوردهای بخش‌های چهارگانه‌ی کوردستان (شرق کوردستان واقع در ایران، شمال کوردستان واقع در ترکیه، جنوب کوردستان

واقع در عراق، غرب کوردستان واقع در سوریه) به شکل یک ملت دموکراتیک به هم پیوند بزند و کلیتی را تشکیل دهد. به ویژه شهرهایی که دارای بافت چندملیتی و چند دینی می‌باشند فوریت بیشتری برای راهکار کنفدرال دموکراتیک دارند. به طور مثال در شهرها و مناطقی از کوردستان نظیر ارومیه، ماکو، خوی و سلماس (متشکل از کورد، آذری، آشوری و ارمنی)؛ قروه، بیجار و نغده (کورد و آذری)؛ دهلران (کورد و عرب) و دیگر مناطقی که بافت جمعیتی آن‌ها ترکیبی از کورد و دیگر ملیت‌هاست، بهترین راهکار برای همزیستی این خلق‌ها برقراری نظام کنفدرالیسم دموکراتیک است.

با توجه به تنوعات بسیار گسترده فرهنگی و زبانی در ایران، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک می‌تواند به بهترین نحو توان چاره‌یاب بودن خویش را جلوه‌گر سازد. این نظام می‌تواند پیوندهای تاریخی و فرهنگی هر خلقی که جغرافیای محل سکونتش توسط مرزبندی‌های دوست‌ساله‌ی اخیر تجزیه شده و بافت جامعه‌اش از هم گسسته را بار دیگر و این بار بدون نیاز به تشکیل دولت و مرز تازه، برقرار کند (نظیر وضعیت خلق‌های ترکمن، تالش، کورد، بلوچ، آذری و نظایر آن‌ها که علاوه بر ایران در کشورهای دیگر نیز زندگی می‌کنند). به‌ویژه تشکیل کنفدراسیونی به شکل «کنفدراسیون دموکراتیک شرق ایران، پاکستان و افغانستان» که مرکز آن پنجاب باشد بر مبنای جغرافیای فرهنگی این منطقه ضرورت یافته است (این اتحادیه نیز بدون نیاز به تخریب مرزهای این دولت‌ها شکل می‌گیرد).

نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که ملت دموکراتیک با دولت-ملت و ملت دولتی به کلی فرق دارد. شالوده‌ی دولت-ملت این است که سلطه‌ی خود را از طریق ایجاد یک شهروند تک‌زبانی و تک قومیتی بر همگان برقرار سازد. شهروند دولت-ملت به یک عقیده‌ی رسمی و مقدسات ساختگی آن وابسته می‌گردد و طبق قوانین آن هدایت می‌شود. این اعتقاد رسمی نوعی میهن‌دوستی نیست، بلکه یک ملیت‌گرایی نژادپرستانه است. این ملی‌گرایی که از طریق دولت-ملت به جامعه تزریق می‌شود تا حد یک دین‌گرایی، افراطی است (چنان‌که هر شهروند با مراسمات ساختگی ملی که توسط دولت‌ها به پا می‌شوند، به هیجان درمی‌آید و حاضر است روزانه به جنگ‌طلبی‌های خدای دولت-ملت خدمت کند). دولت-ملت، تنوعات اجتماعی را قبول نمی‌کند. بلکه می‌خواهد ارزش‌های همه‌ی گروه‌های اجتماعی را به خود شبیه و همسان گرداند. اما ملت دموکراتیک، از زبان‌ها، اتنیسیته‌ها (اقوام)، ادیان، ملت‌ها و فرهنگ‌ها، گروه‌ها و افراد دارای منافع جداگانه‌ی بسیاری تشکیل شده است. در ملت دموکراتیک، به اندازه‌ی اهمیت شهروند، «جماعت‌ها، گروه‌ها و جامعه‌ی مدنی» نیز اهمیت دارند و موجودیت آن‌ها را تحت ضمانت قرار می‌دهد.

شهروندی تنها وقتی معنادار است که به گروه، جماعت و جامعه‌ی مدنی تعلق داشته باشد. زیرا فرد بدون جامعه نمی‌تواند از معنایی جهان‌شمول (عام) برخوردار باشد و در تک‌ماندگی خود بی‌معنا می‌شود.

۴- هر دولت مدرن، از طریق «کشیدن مرزهای سیاسی، تشکیل بازار، وضع حقوق، تاریخ‌سازی، اعلان زبان رسمی، مشخص کردن دین رسمی و تولید فرهنگ یکسان» موقعیت ملت تحت سلطه‌ی خود را مشخص می‌کند. چون ملت تحت سلطه‌ی آن‌ها فاقد مدیریت ذاتی است، نمی‌تواند ادعای آزادشدن و همبستگی داوطلبانه در درون خویش نماید. ملتی می‌تواند ادعای آزادی و همبستگی نماید که این را به شکل دست‌یابی به خودگردانی (اتونومی) دموکراتیک نشان دهد. یک ملت آلوده به اندیشه‌ی ملی‌گرایی، به شکل دولت تبلور می‌یابد. می‌توان این ملت را ملت دولت یا ملت حقوقی، ملت ارتش و یا حتی ملت بازار نامید. زیرا ملتی که به قدرت و ملی‌گرایی آلوده شده، تحت کنترل این پدیده‌ها قرار گرفته و با آن‌ها تجلی پیدا می‌کند. اما ملتی که دارای ذهنیتی آزادی‌خواه است و بر مبنای همزیستی و همبستگی متقابل تمام تنوعات درونی‌اش زندگی می‌کند و نه بر مبنای «بازار، مرزهای سیاسی، زبان رسمی، دین رسمی، حقوق، و فرهنگی یکدست‌شده»، جسم و پیکری به نام «اتونومی یا خودگردانی دموکراتیک» دارد (خودگردانی دموکراتیک مد نظر ما به تمامی‌ها یا خودگردانی‌های دولتی متفاوت است). ملتی که از لحاظ ذهنیتی بر آزادی و همبستگی خویش خودآگاهی دارد و از لحاظ عینی نیز از خودگردانی دموکراتیک برخوردار باشد، یک ملت دموکراتیک خواهد بود. این ملت نه از راه خشونت، انکار و نسل‌کشی فرهنگی بلکه بر مبنای اراده‌ی آزاد افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی پدید می‌آید. این ملت دموکراتیک از لحاظ سیاسی دارای فرم کنفدرالیستی دموکراتیک است. ملت دموکراتیک چون از تنوعات زبانی-دینی، هویت‌ها، گروه‌ها و سازماندهی‌های اقتصادی مختلفی تشکیل شده و برخلاف ملت دولتی دچار «یکدست‌شدن و همسان‌سازی» نشده است، بنابراین همه‌ی این تنوعات را در چارچوب یک نظام کنفدرال دموکراتیک جای می‌دهد تا تمام آن تنوعات بتوانند بر مبنای اراده‌ی ذاتی خود مشارکت سیاسی به عمل آورند.

خودگردانی دموکراتیک یا از طریق مسالمت‌جویانه و ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که رابطه‌ی میان ملت دموکراتیک با دولت را مشخص می‌گرداند، شکل می‌گیرد (در این صورت باید دولت-ملت دست از سیاست سرکوب و نفی ملت بردارد و ملت نیز از ایده‌ی ایجاد دولت-ملت مخصوص به خود دست بکشد). در صورت عدم تمایل دولت به ایجاد قانون اساسی دموکراتیک و اصرار نمودن بر

سیاست‌های سرکوب و سلطه‌گری، خودگردانی دموکراتیک از راه جنگ همه‌جانبه و خستگی‌ناپذیری که ملت برای حفظ موجودیت خویش و رسیدن به زندگی آزاد انجام می‌دهد، شکل خواهد گرفت.

خلق‌ها و موجودیت‌های فرهنگی مختلف ایران همیشه همدلی را بر هم‌زبان‌شدن (یا تک‌هویتی بودن) ترجیح داده‌اند. از همین رو هر موجودیت فرهنگی و هویتی به اندازه‌ای که با مرکزگرایی قاطعانه، استحاله‌ی فرهنگی و نابودی مدیریت ذاتی‌اش در ستیز بوده است، با سایر موجودیت‌های فرهنگی و هویتی ایران در همزیستی به سر برده و به این همزیستی باور داشته است. در صورت اتکا به راهکار ملت دموکراتیک و میهن مشترک، هم کلیت ملت دموکراتیک ایران ایجاد می‌شود و هم تنوعات هویتی ایران می‌توانند از زیر تیغ نسل‌کشی فرهنگی نجات یابند و از طریق مدیریت‌های ذاتی خود زندگی آزاد خویش را سامان بخشند. در این بین خلق فارس نیز همچون دیگر خلق‌های ایران از مرکزگرایی و استبداد طبقات فرادست دولتی زیان دیده است. حفظ رابطه‌ی تاریخی و همزیستانه‌ی خلق‌های مختلف ایران با فارس‌ها تنها از طریق یک نظام دموکراتیک ممکن است. کنفدراسیون دموکراتیک ایران که تمام تنوعات فرهنگی-زبانی-هویتی و آیینی ایران (موزاییک رنگارنگ ایران) را به گونه‌ای آزادانه و برابر مشارکت می‌دهد، این امر را ممکن خواهد ساخت و تحت ضمانت قرار خواهد داد.

۵- ملت دولتی، بر مبنای اشتراکات ذهنیتی و فرهنگی نظیر تاریخ، مرز، زبان، دین، بازار و... شکل می‌گیرد که البته این مشترک‌بودن با زور دستگاه‌های دولتی و از طریق حذف تنوعات و تک‌دین، تک‌زبان و تک‌فرهنگی کردن ایجاد می‌شود. اما ملت دموکراتیک و غیردولتی، تنها به اشتراکات ذهنیتی و فرهنگی کفایت نکرده و همه‌ی زیرمجموعه‌های خود را در نهادهای خودگردان دموکراتیک گرد می‌آورد و مدیریت می‌کند. ملتی می‌تواند دموکراتیک باشد که روش مدیریتی آن دموکراتیک و خودگردان باشد و از برآیند حضور داوطلبانه‌ی همه‌ی تنوعات شکل گرفته باشد. بنابراین ملت دموکراتیک، با مبنای گرفتن مدیریت‌های ذاتی دموکراتیک به جای مدیریت‌های استثمارگر دولتی، امکان آزادی و برابری و عدالت را فراهم می‌آورد.

ملت دموکراتیک به وطن مشترک و آزاد اهمیت می‌دهد اما به جای پرستش پدیده‌هایی نظیر مرز که به شکل بت درآمده‌اند، به ستایش زندگی آزاد می‌پردازد. پیداست که هر چه مرزها قاطع‌تر و بسته‌تر شوند و وطن در حصار تعصب کشیده شود، اسارت در میان دیوارهای ذهنی بیشتر می‌گردد. دولت-ملت خدایی است که ملت را با شعارهای ملی‌گرایانه (در مورد برتری و شکوه نژاد، تاریخ، ارتش، مرز، دین، زبان، فرهنگ، تیم ملی فوتبال، پرچم و صدها مورد نظیر آن) هدایت می‌کند و تابع خود می‌گرداند. آنچه در این

میان قداست می‌یابد خود دولت است. بنابراین ملت‌هایی که تشکیل دولت-ملت را برای خود هدف قرار دهند، با دستان خویش آزادی را از خود سلب می‌کنند.

ملت دموکراتیک در پی مشارکت دادن همه‌ی عناصر جمعی و برقراری روابط متقابل نیرومند است اما ملت دولتی در اثر انحصارگری دولت-ملت دچار نابودی تنوعات درونی خود گشته، روابط آزاد اجزایش از میان رفته، هویت‌های متفاوتش در کوره‌ی نسل‌کشی ذوب شده‌اند و نهایتاً به شکل یک توده‌ی همشکل و بی‌اراده درآمده است. زندگی وقتی بامعناست که تنوعات و تفاوت‌ها موجود باشند. اگر جهان ما تنها یک نوع گیاه، یک نوع حیوان و یا یک نوع سنگ می‌داشت زندگی چقدر می‌توانست بامعنا و باشکوه باشد؟! بنابراین تلاش دولت-ملت‌ها برای شبیه‌کردن همه‌ی شهروندان به هم و تک‌شخصیتی کردن آنها به معنای رساندن انسان به سطح «هیچ» است. وقتی تفاوت و تنوعی در میان نباشد، گویی هیچ چیزی وجود ندارد و مرگ و نیستی حکمفرماست.

ملت دموکراتیک، هر قبیله، ایل، آیین، جماعت، گویش و تفاوتی را محترم، زیبا و غنایی بزرگ می‌شمارد. ملت دموکراتیک ارباب و کارفرما ندارد. خودش همه‌کاره است. این ملت ساختاری است چند زبانی، چند اتنسیته‌ای، چند دینی، چند مذهبی و دارای شکل‌های سیاسی پرشمار. بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک، عرصه و تجلی حضور همه‌ی تنوعات و هویت‌ها حتی کوچک‌ترین قبیله و نهاد مدنی است. بنابراین به جای شعار تک‌وطن، تک‌پرچم، تک‌زبان و تک‌آیین که معنایی جز ستم بر کورد، بلوچ، آذری و عرب ندارد می‌توان در چارچوب «وطن مشترک، پرچم‌های بسیار و زبان‌ها و آیین‌های مختلف» کلیتی دوستانه را به شکل ملت دموکراتیک ایران به وجود آورد. این امر به معنای رقم زدن یک نوزایی (رنسانس) واقعی و رسیدن به صلح، آزادی، برابری و عدالت راستین است.

۶- در نظام دولت-ملت (که سلطه‌گرترین مدل دولتی است)، از برابری و حقوق برابر بحث می‌شود. یعنی گفته می‌شود که شهروندان در مقابل حقوق دولتی از برابری برخوردارند. اما واقعیت این است که شهروندان در نظام دولت-ملت همه تک‌تیپ و یکدست می‌شوند و تفاوت‌های جوهری که نماد موجودیت ویژه‌ی هر کدام از آنهاست، از آنان سلب شده و سپس در مقابل حقوق، مساوی قلمداد می‌شوند. یعنی ابتدا آنها را از جامعه، فرهنگ، تاریخ، اراده و ماهیت خود دور ساخته و آنگاه این موجودیت از خود بیگانه‌شده را در مقابل ماشین حقوق که در آن خبری از اخلاق و معنویت نیست قرار می‌دهند و می‌گویند شما برابرید! پیداست که چنین برابری‌ای هیچ معنا و مفهومی ندارد و تنها یک عمل متقلبانه و دروغ بزرگ است.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، برابری هست. اما برابری‌ای که تفاوت‌ها را در نظر دارد (به عبارتی، برابری ضمن حفظ تفاوت‌مندی‌های همگان). همه‌ی واحدها با هم برابر هستند ولی با مدنظر قرار دادن قابلیت‌ها، ویژگی‌ها و تفاوت‌های هر کدام، نه بر مبنای یکدست کردن و کُشتن تفاوت‌ها و رنگ‌های مختلف آنها. برابری اگر بر مبنای یکدست کردن و همسان‌سازی باشد هیچ عدالتی در آن نیست. مثلاً جمهوری اسلامی می‌کوشد تا همه‌ی تنوعات هویتی ایران را تابع هویت مرکزی فارس- شیعی نماید تا به زعم خودش همه در برابر قانون و حقوق یکسان شوند؛ ناگفته پیداست که چنین عملکردی هرگز به معنای برابری نیست.

۷- مفاد حقوقی دولتی در راستای تضعیف جامعه‌ی اخلاقی- سیاسی و بازگذاشتن دست دولت جهت هر نوع مداخله‌ای حتی در ریزترین امور جامعه طرح‌ریزی شده‌اند. در برابر این نوع حقوق، حقوق دموکراتیک بر پایه‌ی برابری استوار است و بیش از حد نیز به تعیین مفاد و تنظیمات عریض و طویل نمی‌انجامد. زیرا ساختار اخلاقی- سیاسی و تنظیمات امور بر مبنای آن، تاریخی‌ترین و بهترین راهکار جامعه برای حل مسائل خود بوده است. وقتی ملت دموکراتیک بر مبنای سازشی اصولی با دولت- ملت زیر یک سقف سیاسی مشترک گرد آمد، آنگاه به حقوق نیاز هست. در این حالت باید قوانین ملی و قوانین مدیریت بومی از هم مجزا باشند و اجتماعات بومی و فرهنگی بتوانند با مقاومت در برابر مرکزگرایی، قوانین مدیریت‌های بومی خویش را اجرا کنند. به طور مثال اینک در ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا نظام حقوقی فدرال و کنفدرال برقرار می‌باشد. چنین نظام‌هایی جهت حفظ منافع اجتماعات بومی، انحصارگری مرکزی را متوازن می‌نمایند.

دولت- ملت‌های حاکم بر کوردستان یا موجودیت کوردها را از لحاظ حقوقی به رسمیت خواهند شناخت یا اینکه کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان به شکل یک‌طرفه حقوق خودگردانی دموکراتیک خویش را تدوین می‌نماید. اما تلاش اولویت‌دار کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان این است که بر مبنای سازشی اصولین با دولت‌ها، موقعیت خودگردانی دموکراتیک خود را در چارچوب قانون اساسی ملی دموکراتیک بگنجاند. مدیریت خودگردانی دموکراتیک در کوردستان یک مدیریت حقوقی دولتی نیست، بلکه مدیریتی دموکراتیک در سطوح بومی و منطقه‌ای می‌باشد.

۸- به جای حقوق و نمایندگی‌های دولتی که خود را نماینده و مدافع جامعه معرفی می‌کنند اما اساساً ابزارهایی برای استثمار جامعه‌اند، در کنفدرالیسم دموکراتیک بر ارزش‌های سیاسی و اخلاقی خود جامعه

اتکا می‌شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک، هر نوع فعالیت اجتماعی و هر راهکاری که برای حل مسائل اجتماعی در نظر گرفته شود، پایبند معیارهای دموکراسی مشارکتی مستقیم (پی‌واسطه) است. در دموکراسی مستقیم، واحدهای بومی گرد هم می‌آیند، مسائل خود را به بحث می‌گذارند، سیاست‌های خود را تنظیم می‌کنند و مسئولین اجرایی را برمی‌گزینند. یعنی نظر و دیدگاه همگان در آن مبنا قرار می‌گیرد. به عنوان مثال می‌توان به این نمونه اشاره کرد: در بارسلون مرکز بخش خودگردان کاتالونیای اسپانیا، شهروندان در میدان کاتالونیا گرد می‌آیند و فضای عمومی را به محل بحث و گفتگو برای حل مسائل (مسکن، بهداشت، آموزش و...) و خودسازماندهی نهادهای مدنی مبدل می‌کنند. کمیسیون‌های مختلفی را که هر کس می‌تواند با حضور در میدان، در آن‌ها شرکت نماید تشکیل می‌دهند و این کمیسیون‌ها مسائل و نیازهای شهر را به بحث و گفتگو و نهایتاً تصمیم‌گیری می‌گذارند. این شیوه بدون مداخله‌ی نهادهای حکومتی صورت می‌گیرد. آن‌ها از امکانات اینترنتی نظیر فیس‌بوک، توئیتر، ویلاگ‌ها، تالارهای اینترنتی و نظایر آن نیز در راه رشد این دموکراسی مستقیم استفاده می‌کنند.

در برخی کشورهای کوچک که چند هزار نفر جمعیت دارند، شکل‌هایی از دموکراسی مستقیم به چشم می‌خورد؛ افراد در روزهای مشخص در محلی گرد هم می‌آیند و از طریق بحث و ابراز نظر به امور سیاسی خود سر و سامان می‌دهند و اقدامات ضروری را تصویب می‌نمایند. همچنین در صورت نیاز، مسئولینی که در کارهای خود کاستی و اهمال نموده‌اند را انتقاد و حتی عزل می‌نمایند. در دولت‌شهرهای یونان باستان نظیر آتن، دموکراسی مستقیم وجود داشته است. امروزه نیز در برخی از کانتون‌های کوچک سوئیس و برخی ایالت‌های آمریکا این نوع دموکراسی وجود دارد. اما این دموکراسی‌ها از خصلتی ریشه‌ای (رادیکال) برخوردار نیستند. در این نوع دموکراسی‌ها که نتوانسته‌اند از حملات عقیدتی و سیاسی دولت‌ها خود را رهایی بخشد، جنسیت‌گرایی (تبعیض علیه زنان) و نفوذ و سلطه‌ی طبقات خاص به چشم می‌خورد. خود دموکراسی آتن نیز یک دموکراسی طبقاتی بوده است و همه‌ی جامعه را در خود جای نداده است. به طوری که طبقه‌ی اشراف نفوذ و سلطه‌ای گسترده بر روی زنان، جوانان و بردگان ایجاد کرده‌اند. اما دموکراسی مستقیم در کنفدرالیسم دموکراتیک از خصلتی ریشه‌ای (رادیکال) برخوردار است، فرمالیته (ظاهری) نیست، همه‌ی جامعه را در خود جای می‌دهد و طبقه-جنس یا واحد اجتماعی خاصی را بر سایرین مسلط نمی‌گرداند.

هرچه آگاهی فلسفی و علمی افراد جامعه در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بیشتر می‌شود و قوه‌ی اظهار نظر و تصمیم‌گیری رشد می‌کند، چاره‌یاب بودن دموکراسی مشارکتی مستقیم نیز بیشتر جلوه‌گر

می‌شود. دموکراسی مشارکتی مستقیم، نشانگر اعتلای اخلاق است. زیرا اخلاق حکم می‌کند که نظرات همه‌ی جامعه ملاک قرار گیرد و هیچ حق و اراده‌ای پایمال نگردد. اما حقوق و نمایندگی دولتی با رد کردن معیارهای اخلاقی و حاکم کردن حقوق (که به راحتی قابل دست‌کاری و قرار گرفتن در خدمت بی‌عدالتی است)، حوزه‌ی دموکراسی مستقیم را در تنگنا قرار داده و عملاً جامعه را از مشارکت‌ورزی در فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و حل مسائل خود کنار می‌زند. دموکراسی و اخلاق ریشه در یک جا دارند و آن عبارت است از توان ذهنی و عملی جمعی تا یک فعالیت اجتماعی به بهترین نحو از سوی همگان اندیشیده و اجرایی شود. اما حقوق نه تنها در خدمت این امر قرار نمی‌گیرد بلکه با بستن چشم و گوش جامعه و دوانیدن جامعه در پی مفاد حقوقی، بیشترین سود را به جیب دولت سرازیر می‌کند. خلاصه‌وار می‌توان گفت: دولت-ملت با پیشبرد حقوق و رد اخلاق موجب نابودی دموکراسی مشارکتی (مستقیم) می‌شود، اما کنفدرالیسم دموکراتیک موجبات رشد دموکراسی مشارکتی را فراهم می‌آورد. هر نوع واحد اجتماعی، هویت، قوم، جماعت دینی، واحد اقتصادی، جریان روشنفکری و فرهنگی می‌تواند خود را در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک به گونه‌ای خودگردان (اتونوم) سازماندهی نماید. هر واحد نیز امکان اجرایی کردن دموکراسی مشارکتی (مستقیم) را در درون خود داراست. این واحدهای بومی در میان خود اتحادیه‌های کنفدرال درست می‌کنند (در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی). مشخص است اگر همه‌ی زیرمجموعه‌ها و واحدهایی که در یک اتحادیه‌ی سیاسی جای گرفته‌اند از دموکراسی مستقیم در درون خود بهره‌مند باشند، آن اتحادیه یک اتحادیه‌ی دموکراتیک خواهد بود. در کنفدرالیسم دموکراتیک، همه‌ی زیرمجموعه‌ها و واحدها در درون خود از دموکراسی مستقیم برخوردارند. بنابراین نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از واحدهای بومی کوچک گرفته تا گسترده‌ترین اتحادیه‌های جهانی‌ای که تشکیل می‌دهد، یک نظام دموکراتیک واقعی است؛ در همه جا سیاست دموکراتیک را مبنای قرار می‌دهد و از انحصارگری و مرکزگرایی موجود در نظام‌های دولتی گذار می‌کند.

۹- خودگردانی دموکراتیک بیانگر بُعد سیاسی ملت دموکراتیک است. ملتی که نتواند از مدیریت ذاتی و مختص به خویش برخوردار باشد از حالت ملت‌بودن خارج می‌شود. برخوردی که در قبال خلق کورد می‌شود این است که با از میان بردن مدیریت ذاتی، حاکم کردن مدیریت بیگانه‌ی خارجی بر آن و به تدریج از بین بردن سازماندهی‌های درونی جامعه هم مانع ملت‌شدن آن شوند و هم به تدریج در ملت فرادست ذوب و نابود کنند. مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ملت کورد این روند را متوقف نموده و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان از طریق فعال نمودن کوردها در حیطه‌ی سیاست دموکراتیک

غیردولت‌محور، روند سازمان‌یابی و مبدل شدن کوردها به یک ملت دموکراتیک را تسریع می‌نماید و آن‌ها را به سمت آزادی می‌برد.

بالاترین ارگان در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، کنگره‌ی خلق نام دارد که بالاترین مجلس تصمیم‌گیری خلق می‌باشد. ارگان دموکراتیکی است که به خلق قوه‌ی تصمیم‌گیری ذاتی می‌بخشد. در ملت دولتی، طبقات متوسط قدرت‌پرست و اقشار فرادست تصمیم‌گیری می‌نمایند. اما در کنگره‌ی خلق، جماعت‌های متعهد روشنفکر و عموم خلق برای شکل‌گیری ملت دموکراتیک پیشاهنگی می‌کنند. این کنگره فعالیت‌های روزانه‌ای را که در ملت دموکراتیک صورت می‌گیرند، هماهنگ می‌گرداند. می‌توان گفت که شبیه اتحادیه (کنفدراسیون) نهادهای جامعه‌ی دموکراتیک مدنی می‌باشد. ریاست عمومی کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان از طریق انتخابات آزاد و توسط خلق تعیین می‌شود.

۱۰- هرچند دولت-ملت ادعای هموارسازی مسیر پیشرفت و تعالی فرد را از طریق فردگرایی دارد، اما در اصل با خشکانیدن ریشه‌های اجتماعی، فرد را به یک برده‌ی مدرن، انسان تک‌بُعدی (با افق دیدی بسیار محدود) و شهروند سر به راه مبدل ساخته است. زیرا فرد، از «منع هویت‌مندی و احساس شخصیت» محروم می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که دولت-ملت، دشمن فرد نیز هست. اما فرد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک ارزشمند شمرده می‌شود. فرد در آن خودباور است و برخوردار از آزادی. زیرا نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به هر کس امکان مشارکت، ابراز وجود و بازتاب هویت می‌دهد. در آن جایی برای سانسور، حذف، سرکوب، مطیع‌سازی و حکمرانی نیست. بنابراین هر فرد، استعداد خویش را به گونه‌ای آزاد و داوطلبانه و از روی رضایت خاطر، در مشارکت‌های فرهنگی، سیاسی، مدنی، اقتصادی و... نشان می‌دهد. بدین گونه به تعالی و پیشرفت فردی دست می‌یابد. اهمیت‌دهی این نظام به ارزش‌های هزاران‌ساله‌ی جامعه‌ی تاریخی، امکان رشد و شکوفایی فرد را بر مبنای این ارزش‌ها فراهم می‌آورد. فرد گسسته از جامعه، برده‌ای بیش نیست؛ یا مدام چشم به بالادست و کمک دیگران دارد یا دچار خودپرستی و خودبزرگ‌بینی می‌گردد؛ یا خود را تحقیر شده و کوچک می‌انگارد و مدام به تملق و چاپلوسی می‌پردازد یا در پی استیلا و سلطه بر دیگران برمی‌آید. شخصیتی که دست‌پرونده‌ی دولت-ملت باشد، هویتی کاذب و خیالین دارد و به واسطه‌ی فردپرستی دست به همه نوع حيله‌گری و نیرنگی می‌زند. چنین شخصیتی نمی‌تواند دموکرات، مساوات‌طلب و برابری‌خواه باشد. نتیجه‌ی پرورش چنین شخصیتی در نظام دولت-ملت، پیدایش فرهنگ تجاوز و رفتارهای ناهنجاری نظیر مصرف‌گرایی، جامعه‌گریزی، پول‌پرستی، خودشیفتگی، سکس‌پرستی، سفله‌پروری، نژادپرستی و تعصبات افراطی، مُدگرایی، تملق‌گویی در برابر

قدرت‌های برتر، سطحی‌اندیشی، پیشداوری، تنگ‌نظری، کورکورانه پیروی کردن و تقلیدگرایی است. برخلاف چنین فردی، فرد در جامعه‌ای «آزاد، اراده‌مند و برخوردار از توان خودمدریتی»، امکان پرورش صحیح می‌یابد و به فردیت (فردبودن نه فردگرایی) و شخصیت راستین خود دست می‌یابد. چنین شخصیتی، آزادمنش، حقیقت‌جو و صادق است. بنابراین فرهنگ مساوات‌طلبی، نوع‌دوستی، همدردی با دیگران، همزیستی و احترام متقابل در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار چشمگیر است.

فرد در زیر سلطه‌ی نظام سلسله‌مراتبی، مرکزی و طبقاتی دولت-ملت، از ابتکار عمل و قوه‌ی تصمیم‌گیری برخوردار نیست. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک چون واحدها (شهری، منطقه‌ای و محلی) از حالت خودگردان و خودمدریتی برخوردارند و هویت و اراده‌ی ذاتی واحدها مبنا قرار می‌گیرد بنابراین گروه‌ها، جمعیت‌ها و افرادی که در این واحدها جای می‌گیرند نیز دارای اعتماد به نفس، اختیارات، قوه‌ی ابتکار عمل و تصمیم‌گیری هستند. فرد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به علت برجسته بودن ویژگی‌های دموکراتیک، «کوشا، مسئولیت‌پذیر، فداکار، قوی، اندیشمند و اراده‌مند» است.

۱۱- در جامعه‌ای که گرفتار نظام تمدن دولت‌گراست، امکان دست یافتن به حقیقت بسیار ضعیف شده است. جامعه‌ای که حقیقت خود را از دست دهد ناچار بی‌معنا و ازخودبیگانه می‌شود. فرد در چنین جامعه‌ای به شدت سرگردان و ناامید است. هم فردی که دچار فردگرایی شده و هم فردی که توسط قواعد شدید و نامتعطف جامعه اسیر گردیده، هیچکدام نمی‌توانند از سرگردانی، اضطراب و یأس خلاص شوند. زیرا امکان درک و حقیقت‌یابی از آنها سلب شده است. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از آنجا که یک توازن طبیعی میان فرد و جامعه ایجاد می‌کند (نه به فردگرایی افسارگسیخته امکان جولان دادن می‌دهد و نه فرد را توسط قیدوبندهای مفرط جمعی اسیر می‌نماید)، امکان دست‌یابی به شناخت واقعی و حقیقت‌یابی را به فرد می‌دهد. از همین رو فرد در چنین نظامی از سرگردانی، نومیدی، سرخوردگی و اضطراب شدیدی که در آن به سر می‌برد نجات می‌یابد. فردی که امکان ابراز وجود داشته باشد و بتواند بر مبنای ارزش‌های اجتماعی به مشارکتی ارادی و داوطلبانه بپردازد، هدفمند و سرشار از عشق به زندگی و آزادی خواهد گشت.

۱۲- فدرالیسم که شکلی از سازمان‌دهی سیاسی دولت است، اگرچه در سطح کلیت، یک نظام نامتمرکز است اما واحدهای جای‌گیرنده در آن (که فدره نام دارند) هرکدام نقش یک مرکز را در برابر زیرمجموعه‌های داخلی خویش ایفا می‌کنند. یعنی هر واحد فدره زیرمجموعه‌های داخلی خویش را بر

پایه انباشت قدرت و سرمایه، به شکل مرکزی و از بالا کنترل و اداره می‌کند. به عبارت دیگر، از آنجا که نظام فدرالیستی یک مدل برآمده از بینش دولتی و قدرت‌طلبانه است، در درون هر واحد فدره‌ی آن، خصلت عدم توجه به تنوعات مختلف هویتی و فقدان دموکراسی ریشه‌دار و محلی برجسته می‌باشد. آنجا که به زیرمجموعه‌ها اجازه‌ی مشارکت داده شود نیز بیشتر به شکل مشارکت در پارلمان دولتی است؛ حال آنکه پارلمان‌های دولتی حتی در حکومت‌های محلی نیز نمی‌توانند نمایندگی همه‌ی تنوعات هویتی جامعه را به عمل آورند و وجود آن به معنای برخوردار شدن جامعه از مدیریت ذاتی نیست. در بسیاری از حکومت‌های فدرال، اجازه‌ی سیاست خارجی و برخورداری از مکانیسم دفاعی به ایالت‌ها داده نمی‌شود. حکومت مرکزی در نظام فدرال، همه‌ی حوزه‌ها را به اختیار زیرمجموعه‌ها یا حکومت‌های محلی نمی‌گذارد. به عنوان مثال در اسپانیا، به ایالت‌ها حق خودگردانی در زمینه‌ی آموزش و بهداشت داده شده است (این نوع خودگردانی‌ها گامی در جهت گذار به دموکراسی هستند اما به دلیل آنکه در چارچوب دولت مرکزی و حکومت محلی قرار دارند و مدیریت‌های بومی به تمامی در اختیار جامعه قرار ندارند، هنوز به طور کامل ریشه‌دار نشده‌اند).

گاه در نظام فدرال، حکومت مرکزی (سطح فوقانی) و حکومت ایالتی و منطقه‌ای (سطح میانی) چنان کنترل و نظارت دوگانه‌ای بر سطوح محلی (سطوح زیرین که همان شهرداری‌ها و مجالس شهر و روستا هستند) اعمال می‌کنند، که آن نظام تنها در ظاهر غیرمتمرکز جلوه می‌کند اما در جوهره‌ی خود بسیار متمرکز عمل می‌نماید. خلاصه این‌که هرچند نظام فدرالیستی در مقایسه با یک نظام دیکتاتوری مرکزی از انعطاف و عدم تمرکز بیشتری برخوردار است اما مسئله‌ی تمرکززدایی و دموکراسی ریشه‌دار، مقوله‌ایست بسیار فراتر از فدرالیسم. در نظام فدرالیستی، به دلیل آنکه همه‌ی تنوعات فرهنگی و هویتی، جماعت‌ها و گروه‌ها نمی‌توانند به شکل آزادانه و برابر به مشارکت سیاسی و مدیریت جمعی خود پردازند و توزیع قدرت موجب مرزبندی، اختلاف امتیاز و شکاف می‌شود، بنابراین شهروند آزاد و برابر نیز در آن شکل نمی‌گیرد.

مثلا هرچند توزیع قدرت در سطح کشور فدراتیو عراق وجود دارد و یک نظام نامتمرکز سیاسی شکل گرفته است (در قیاس با دوران دیکتاتوری بعث)، اما در درون فدره‌های آن (نظیر فدره‌ی کوردستان) انواعی از مرکزگرایی را در حیطه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... شاهد هستیم. بی‌توجهی به تنوعات دینی، فرهنگی و لهجه‌ای در آن ناشی از همین خصلت مرکزی بودن است. به عنوان نمونه رفته‌رفته لهجه‌ی یک‌دست‌شده‌ی سورانی جای تنوعات لهجه‌ای این بخش از کوردستان (اعم از کرمانجی، هورامی، فیلی و

کلهری) را می‌گیرد. همچنین همه‌ی تنوعات دینی و مذهبی غیرسیاسی این بخش از کوردستان قادر نیستند آنچنان که باید، به عنوان یک هویت فرهنگی مشارکت نمایند(به عنوان مثال ایزدی‌ها هر لحظه در معرض قتل عام قرار دارند). مرکزیت یک زبان و یک آیین دقیقاً همانند آنچه در دولت- ملت شاهد آن هستیم، در این نظام فدراتیو به چشم می‌خورد. حال آنکه زبان‌ها و آیین‌های مختلف برای ملت دموکراتیک یک شانس و غنای عظیم شمرده می‌شوند. راهکار فدرالیستی که در عراق و منطقه‌ی کوردستانی آن شکل گرفته یک راه‌حل دموکراتیک منطبق با خواست ملت‌های موجود در عراق نیست و نیروهای سلطه‌گر جهانی بر اساس هم‌پیمانی با طبقات دولت‌گرا و فرادست کورد و عرب(اعم از شیعه- سنی) و به منظور حاکمیت بر منطقه آن را مطرح کرده‌اند.

خلاصه آنکه نظام فدرال یا کنفدرال دولتی هرچند از مرکزگرایی شدید گذار می‌کند و به‌طور مثال به جای یک زبان، چند زبان را در کشوری رسمی اعلان می‌کند، اما به دلیل ساختار قدرت‌محور خود همیشه با تنش بین فدره‌ها، عدم دموکراسی مستقیم و ریشه‌دار در واحدها و امکان تجزیه رویارو می‌ماند یا اینکه مسائل آن تا مدت‌های مدید به شکل لاینحل باقی می‌مانند(نظیر مسئله‌ی بحران‌زای چین در فدراسیون روسیه/ اختلافات بر سر مرزهای جغرافیایی زبانی در میان والون‌های فرانسه‌زبان و فلامان‌های هلندی‌زبان که در کشور فدرال بلژیک به سر می‌برند/ اختلافات تنش‌زای میان حکومت اقلیمی کوردستان و حکومت مرکزی عراق بر سر مناطقی نظیر کرکوک، موصل، خانقین و.../ تنش‌های قومی و مذهبی در نیجریه‌ی فدرال/ تنش‌های قومی و مذهبی در جمهوری فدرال هندوستان نظیر مسئله‌ی کشمیر و سیک‌ها/ عدم رضایت دو ایالت باسک و ناوارا از سیاست‌های فرانسه و اسپانیا به دلیل محدود بودن آزادی‌ها و عدم اعطای خودگردانی در همه‌ی ابعاد).

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که ساختارش بر پایه‌ی توزیع قدرت و خط‌کشی کردن مرزها نیست، نامرکزی بودن مدیریت‌ها هم در سطح کل نظام ملاک قرار می‌گیرد و هم در درون زیرمجموعه‌ها و هر واحد کنفدره. همچنان‌که هر واحد کنفدراتیو در قیاس با سایر واحدها از ابتکار عمل، اختیارات، توان تصمیم‌گیری و عملکرد برخوردار است، تنوعات و زیرمجموعه‌های جای‌گیرنده در هر واحد نیز از ابتکار عمل، اختیارات، اراده و توان ابراز نظر برخوردار هستند.

کنفدرالیسم دموکراتیک، منظومه‌ای است که هر واحد جای‌گیرنده در آن، در مسیر مشخص خویش(هویت و خصوصیات مختص به خود) قرار دارد اما هم‌زمان با آن در کنار سایر واحدهای منظومه یک کلیت ارگانیک(سازمان‌مند، زنده) و هم‌آهنگ را می‌سازد. بنابراین زمینه‌ی تنش‌ها و اختلافاتی که در

نظام‌های دولتی و از جمله فدرالیسم پدید می‌آیند و همگی ناشی از مرزبندی‌های قدرت و میل به انحصارگری می‌باشند، خشکانده می‌شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک مسائلی نظیر اختلاف بر سر مرز و محدوده‌ی جغرافیایی زبانی- فرهنگی و نظایر آن در بین واحدهای کنفدرال وجود ندارد. زیرا سازماندهی‌ها در این نظام نه بر مبنای مرز و محدوده‌ی قدرت (حکومت مرکزی- حکومت‌های محلی) بلکه بر مبنای واحدهای اجتماعی دموکراتیکی می‌باشند که فرامرزی هستند و با همدیگر در همزیستی به سر می‌برند. جوامع، بر مبنای مدیریت‌های ذاتی خود، همیشه بهتر از دولت‌ها می‌توانند مسائل میان خود را به شکل دموکراتیک حل و فصل کنند. اینکه جوامع بر مبنای معیارهای اخلاقی مسائل میان خود را چاره‌یابی کرده و این حکمرانان دولتی بوده‌اند که جنگ‌ها و خونریزی‌های طول تاریخ را رقم زده و جوامع را با زور به درون این جنگ‌ها کشانیده‌اند، نکته‌ی مذکور را به خوبی اثبات می‌کند. برای گذار از تنش‌های مذهبی، قومی و زبانی ناشی از سیاست‌های دولت‌ها، رهیافت ملت دموکراتیک - که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک شکل مدیریت سیاسی آن است- بهترین راه‌حل می‌باشد.

۱۳- در فدرالیسم آنچه اهمیت دارد توزیع قدرت سیاسی در سطوح عمودی است؛ یعنی تقسیم امکانات دولتی و قدرت مبنای قرار می‌گیرد و نوعی حاکمیت سه سطحی در آن مطرح است: شوراهای شهر و فرمانداری‌ها در سطح محلی، خودحکومتی ایالت‌ها در سطوح زیرین و حضور همه‌ی آن‌ها در اداره‌ی حکومت مرکزی - که حکومت مشارکتی خوانده می‌شود- در سطوح فوقانی. هر کدام از این سطوح تحت کنترل و نظارت سطح حکومتی بالاتر از خود قرار دارد. مثلاً شوراها و فرمانداری‌ها تحت نظارت حکومت ایالتی قرار دارند و حکومت‌های ایالتی تحت کنترل حکومت مرکزی قرار دارند. سطوح پایین‌تر گاه از اختیار قانون‌گذاری‌های بومی نیز برخوردارند که البته بسیار کلی، محدود و وابسته به قوانین مرکزی هستند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک مسئله‌ی مطرح، نه توزیع قدرت بلکه بهترین چیدمان مدیریت‌های بومی در کنار یکدیگر و تشکیل کلتی است که مرکزگرایانه نیست. در نتیجه‌ی این چینش، نوعی سبزی (Symbiosis) = هم‌افزایی؛ افزایش توان و انرژی در اثر گردهم‌آمدن) پدید می‌آید. زیرا بیشترین رضایت خاطر جمعی واحدهای مشارکت‌کننده (فرهنگی، قومی، دینی، اقتصادی و...) در این نظام فراهم می‌آید. از طرف دیگر، در کنفدرالیسم دموکراتیک این سطوح زیرین (نهادهای قاعده) هستند که از بیشترین اختیار عمل و نظارت بر عملکرد سطوح بالایی برخوردارند (یعنی همانند هرمی واژگون که قاعده‌ی آن در بالا قرار گرفته و نوک آن رو به پایین است).

۱۴- قدرت، فساد می‌آورد، ضعیفه می‌سازد، برده می‌نماید، هویت‌ها را ذوب کرده و به دیگری مبدل می‌نماید، تحت مالکیت درمی‌آورد و از لحاظ مادی و معنوی نابود می‌گرداند. بنابراین وجود قدرت به معنای فقدان آزادی و اراده است. دولت نوعی قدرت قاعده‌مند است که می‌خواهد به عنوان یک مدیریت بیگانه خود را به جامعه بقبولاند. اما مدیریت ذاتی همانند مغز جامعه است و جامعه بدون آن نمی‌تواند امور خود را هدایت کرده و به آزادی دست یابد. بنابراین به اندازه‌ی دوری‌گزیدن از قدرت باید به مدیریت ذاتی خود اهمیت داد. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون چنین مدیریتی از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی رشد کند و حتی قادر نخواهد بود از خود دفاع به عمل آورد. پیداست بدون وجود مدیریت‌های ذاتی برای خلق‌ها و تنوعات هویتی مختلف، حتی نمی‌توان از دموکراسی بحث نمود. بنابراین اینکه دولت مدام شعارهای دموکراتیک و به عبارتی مردم‌سالاری سر دهد اما جامعه را از سازمانده‌ی‌های مدیریتی درونی و خاص خود محروم گرداند، یک دروغ و فریبکاری آشکار است. چیزی که تاکنون مسائل خلق‌های ایران را به درجه‌ای حاد و پر از تنش رسانده نیز همین است. با راهکارهای فدرالیستی یا اتونومی‌خواهی غیردموکراتیک (نظیر آنچه برخی جریانات سنتی کورد، آذری و... تحت نام خودمختاری در پی آن بوده‌اند) این مسائل حل نمی‌گردند. زیرا اقشاری که در پی چنین راهکارهایی هستند، اقشاری ممتاز، فرادست و قدرت‌طلب هستند که نه در جستجوی برقراری مدیریت‌های ذاتی خلق‌هایشان بلکه در پی منافع خود و رشد طبقه‌ی متوسط دولت‌گرا هستند.

۱۵- هرچند در حکومت‌ها از مدل غیرمتمرکز بحث می‌شود اما این امر لزوماً به معنای رشد دموکراسی نیست. گاه حکومت‌ها از لحاظ اداری مدلی غیرمتمرکز ایجاد می‌کنند اما از لحاظ سیاسی و اقتصادی همچنان به حالت متمرکز باقی می‌ماند. این امر مشارکت محلی داوطلبانه و دموکراتیکی را در پی نخواهد داشت. مثلاً در ایران شورای شهر و روستا تشکیل می‌شود، همچنین دهیاری و شهرداری وجود دارد اما به دلیل اینکه این نهادها تحت نظارت شدید نهادهای دولتی هستند و اعضای آن‌ها از طریق دموکراتیک انتخاب نمی‌شوند و ملاک انتخاب اعضا را میزان وابستگی به حکومت و پابندی به قانون اساسی‌ای غیردموکراتیک قرار داده‌اند، موجب مشارکت واقعی جامعه‌ی مدنی و عموم شهروندان نمی‌شود. شوراهای شهر و روستا در ایران فعلاً جنبه‌ای کاملاً تشریفاتی دارند و اعضای آن یا به مهره‌ی مسئولین حکومتی مبدل می‌شوند یا به دلیل عدم وجود مکانیسم نظارت مردمی بر عملکردهای آن‌ها، به سمت رانت‌خواری و زدوبندهای انحصاری و مالی سوق پیدا می‌کنند. شوراهای و مجالسی که از طرف دولت تشکیل می‌شوند نه تنها دولت و مسئولین را در برابر جامعه پاسخگو نمی‌کنند بلکه نهادهایی بومی هستند که

تلاش می‌کنند سیاست‌های دولت را در همه جا سرایت ببخشند و به یک ابزار نظارتی دولت بر جامعه مبدل گشته‌اند. چون فرم (شکل) این نهادها غیردموکراتیک است، با مداخله‌ی دولت بر جامعه تحمیل می‌شوند و خود جامعه در ایجاد آن‌ها نقشی ندارد، بنابراین محتوای آن‌ها نیز غیردموکراتیک است و موجب تمرکززدایی و حل مسائل جامعه نمی‌شوند. شوراهای شهر و روستا و نهادهای محلی وقتی می‌توانند یک گام تمرکززدا شمرده شوند که از قوه‌ی تصمیم‌گیری و اختیار عمل واقعی برخوردار باشند و جامعه بتواند بر عملکرد آن‌ها نظارت کرده، از مسئولین حساب‌خواهی نموده و مدیران نامناسب را برکنار سازد.

گاهی یک حکومت، متمرکز است اما عدم تراکم در آن وجود دارد. به عنوان نمونه ایران یک نظام متمرکز است اما به دلیل اینکه تقسیمات اداری استانی نیز در آن وجود دارد، نامتراکم محسوب می‌شود. اما این نامتراکم بودن به معنای تمرکززدایی و دموکراسی نیست. زیرا تقسیمات استانی مطابق با واقعیات فرهنگی و تاریخی خلق‌ها نیست، اهالی ساکن در هر استان از مدیریت ذاتی و بومی برخوردار نیستند و مرزبندی‌های استانی به منظور ایجاد سهولت در کارها و سیاست‌های دولتی صورت گرفته‌اند. به‌طور مثال با وجود اینکه کوردها از یک پیشینه‌ی فرهنگی و تاریخی مشترک برخوردارند اما بین چندین استان تقسیم شده‌اند و مرزهای استانی نمایانگر واقعیت جغرافیایی کوردها نیست بلکه بیشتر در راستای ازمهم‌گسستن کلیت فرهنگی کوردها و اجرای سیاست‌های امنیتی دولت در کوردستان ترسیم شده‌اند. رسانه‌های بومی استانی در مناطق کوردنشین نه تنها نشانگر هویت و فرهنگ واقعی کوردها نیستند بلکه ابزارهای تمام‌عیار یک نسل‌کشی فرهنگی هستند. مدیریت‌های استانی، نمایندگان دولت در جامعه‌اند و اراده‌ی مردم در امور استانی بسیار ضعیف و منفعل است. این مرکز قدرت است که حتی برنامه‌ی آموزشی یک روستایی کورد، بلوچ، آذری یا عرب و ترکمن را در دوردست‌ترین نقاط استان‌ها تعیین می‌کند.

نهایتاً اینکه، تمرکززدایی وقتی معنا دارد که در تمام ابعاد (سیاسی، اداری، فرهنگی، اقتصادی و...) و برای همه‌ی مناطق صورت گیرد. شرط دیگر این است که این تمرکززدایی بر پایه‌ی اجماع و وفاق همه‌ی خلق‌ها و تنوعات هویتی، تحت ضمانت یک قانون اساسی دموکراتیک درآید. بدین ترتیب می‌توان به جای تقسیم‌بندی‌هایی جغرافیایی که از سوی مرکزی قاطع کنترل می‌شوند، مدیریت‌های خودگردان و دموکراتیک جامعه در همه‌جا ملاحظه و مبنا قرار گیرد. این نوع مدیریت‌های دموکراتیک بومی در چارچوب همان کشور قرار دارند و هیچ نوع انفصال و گسستی را در پی ندارند.

با توجه به این واقعیات، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیردولتی است، به شکلی عملی از تمرکزگرایی دوری می‌نماید. معیار مشارکت‌ها را بر مبنای مرزها و محدوده‌های ترسیم‌شده‌ی

فرضی (مرزهای دولت) قرار نمی‌دهد. اما این مرزها را نیز دستکاری نمی‌کند و به ترسیم مرز تازه نمی‌پردازد. از طرف دیگر اگر در جایی که کنفدرالیسم دموکراتیک تشکیل می‌شود، دولتی تلاش نماید تا گامی دموکراتیک در راستای حل مسائل بردارد و دست از تمرکزگرایی بردارد، این روند را بر مبنای سازشی اصولین و تشکیل یک قانون اساسی دموکراتیک که مورد توافق همگان باشد تحت ضمانت قرار می‌دهد.

۱۶- از آنجا که واحدهای جای‌گیرنده در کنفدرالیسم دموکراتیک از مکانیسم‌های انتخاباتی و مشارکت‌های بومی برخوردار هستند بنابراین این نظام در تصمیم‌گیری‌ها و اجرائیات دچار تأخیر و پیچیدگی نمی‌شود. بالعکس، در دولت به واسطه وجود ضوابط (یا مقررات) پیچیده و دست‌وپاگیر اداری (بروکراتیک)، تأخیر و اتلاف وقت بسیار صورت می‌گیرد. این دوایر و ضوابط پیچیده‌ی آنها همانند تونلهایی هزار تو هستند که جامعه در آن سر دوانیده می‌شود. در دوایر دولتی (بروکراسی)، خلأییت به چشم نمی‌خورد و همواره بر راه‌های شناخته‌شده‌ی مرسوم اصرار می‌شود. به همین دلیل همیشه راه را بر محافظه‌کاری، تمرکزگرایی و استیلای نخبگان مرکز نشین بر سایر مناطق می‌گشاید. ادارات دولتی، از فرد یک مأمور مطیع و چشم‌وگوش‌سته می‌سازند. حقوق دولتی هرگز اراده‌های بومی را به شکوفایی نرسانده و در این نظام اداری پیچیده، دچار فرسودگی می‌گرداند. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به واسطه‌ی مبنای قراردادن «اراده‌ی واحدهای جامعه برای حل و فصل مسائل خویش» در سطح واحدهای بومی، مجالس و کمون‌های مختلف، از سرعت تصمیم‌گیری و اجرای به موقع برخوردار است. فرد در نهادهای دموکراتیک و کمونال مدنی، آموزشی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی موجود در این نظام و در طی روند خودسازماندهی جامعه، به یک انسان مشارکت‌ورز، خودآگاه و توانمند در زمینه‌ی مدیریت زندگی آزاد مبدل می‌گردد.

۱۷- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مدیریت‌ها از میان قشری خاص انتخاب نمی‌شوند. به واسطه‌ی مینا بودن اراده‌ی تمام اقشار، جامعه از امکان نظارت بر کلیه‌ی فعالیت‌های مدیریتی برخوردار است. هرچه خلق از نیروی درک و داوری بیشتری برخوردار شود و شخصیت فرد در جامعه باثبات و اراده‌مند شود و قوه‌ی ابتکار عمل آن برجسته شود، می‌توان مدیریت‌های اجرایی را نیز به سمت کارآمد شدن و رشد سوق داد و مانع از بی‌دقتی، قدرت‌طلبی و خودسرانه عمل کردن آنها شد. وجود مکانیسم انتقاد، حساب‌خواهی و عزل‌منتخبین و مسئولینی که کارآمد نباشند، می‌تواند این روند را هرچه بیشتر پیشبرد بخشد.

در کنفدرالیسم دموکراتیک، تأسیس آکادمی‌های فلسفه و سیاست و ایجاد رسانه‌های آزاد و دموکراتیک در هر منطقه، راهکاری مناسب برای بالا بردن سطح آگاهی جامعه جهت نظارت بر عملکرد منتخبین خود در شوراها و مجالس است. این امر از آنجا اهمیت می‌یابد که گاه چنین بهانه آورده می‌شود که ممکن است منتخبین مردم به اندازه‌ی نخبه‌های دولتی قابلیت سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری مناسب نداشته باشند و هرج و مرج به وجود آید. از همین رو آموزش، فرهنگ‌سازی و رشد نهادهای جامعه‌ی مدنی و احزاب غیردولتی می‌تواند مشکلات موجود در حوزه‌ی تجربه و تخصص را برای جامعه برطرف گرداند. با این حال باید از یاد نبرد که دولت همواره تلاش می‌کند جامعه و نهادهای آن را ضعیف، فاقد کارآیی، نامتخصص، بی‌تجربه و خام معرفی کند. این امر، خود یک سیاست حکومتی برای درهم‌شکستن خودباوری و اراده‌ی جامعه است.

واحدهای فرهنگی- اجتماعی- اقتصادی‌ای که در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک جای می‌گیرند از خودمدیریتی جمعی برخوردارند و فرمی باز و پذیرنده دارند، بنابراین تمامی اعضای این واحدها در فرایند بحث و تصمیم‌گیری مشارکت دارند. به دلیل اینکه هر عضو به شکل داوطلبانه مشارکت می‌کند و با عقاید و آرای سایرین در تماس است بنابراین سطح تفکر، ابراز نظر، نقد و تحول در جهت بهتر شدن، به شکل یک خصیصه در مشارکت‌کنندگان نهادینه می‌شود. یعنی نظام دموکراسی، به آموزش اعضای خود می‌پردازد و هر کس می‌تواند قابلیت‌های خود را شکوفا نماید. اما فرم نهادهایی که در دولت و سازماندهی‌های قدرت‌طلب و سلسله‌مراتبی وجود دارند، بسته و قاطع هستند. بنابراین مشارکت‌کنندگان در آن‌ها توان توسعه و پیشرفت ندارند. به عنوان نمونه سازمان‌ها و انجمن‌هایی که تحت نام ارگان‌های مردمی و مدنی از سوی دولت در ایران تشکیل می‌شوند اما به روی نظردهی، انتقاد و مشارکت داوطلبانه و آزاد افراد جامعه بسته‌اند باعث توسعه‌ی دموکراسی، پیشرفت و حل مسائل نمی‌گردند. تا زمانی که این ارگان‌ها از سوی جامعه و به شکل خودمدیریتی و نامتمرکز شکل نگیرند، محتوای آن‌ها و تصمیمات و اقدامات‌شان نیز همچنان غیردموکراتیک خواهد ماند و باعث رشد آزادی‌ها نمی‌شوند.

۱۸- اقتصاد در نظام سرمایه‌داری و در میان دولت- ملت‌ها، یک حوزه‌ی رقابتی و به شدت اخلاق‌گریز است. تا جایی که دنیا همانند یک میدان مسابقه برای کسب درآمد و سود بیشتر مبدل شده و هر فرد مانند گلابادیاتوری است که می‌خواهد با دیدن شکم حریفش، خود را زنده نگه دارد. از همین رو جهان ما به جهانی آکنده از گرسنگان و تن‌فروشان مبدل شده است. اقتصاد که در اصل حوزه‌ی تأمین نیازهای بنیادین است، در دنیای مجازی بورس‌ها و کاغذپاره‌های بهادار غرق شده است. بازار که می‌تواند جایی برای رفع

نیازهای متقابل از طریق معاوضه باشد، به محاصره‌ی نیروهای انحصارطلب سرمایه‌داری درآمده و تنها به یک ابزار سودبری مبدل شده است. دولت-ملت از طریق رد اخلاق و تضعیف حوزه‌ی سیاست اجتماعی اقدام به ترور مدیریت ذاتی جامعه می‌کند و از راه مبدل کردن حوزه‌ی اقتصاد به بازی‌های کسب سود، نوعی ترور اقتصادی علیه جامعه انجام می‌دهد. به‌طور مثال سیاست‌های دولت‌های مرکزی ایران در طی دهه‌های گذشته، نتیجه‌اش مرگ اقتصادهای بومی (بازار، زراعت، صنعت بومی) بوده است. سیل بیکاران و کارگران کم‌دستمزد در میدان، کارخانجات و کارگاه‌های تهران و دیگر کلان‌شهرهای ایران که بخش عمده‌شان را کورد، آذری و دیگر خلق‌ها تشکیل می‌دهد، خیل عظیم جوانانی که تا خرخره در وام‌های دولتی فرو رفته‌اند و افزایش پدیده‌ی خائنانه‌ی «وداع با هویت خودی در ازای لقمه‌ای نان»، این مرگ اقتصادی را به خوبی نشان می‌دهد. تنها آن بخش از اقشار جامعه اجازه‌ی رشد اقتصادی و فعالیت‌های سهام‌داری و نظایر آن داده می‌شود که به شکل طبقه‌ی متوسط و واحدهای اقتصادی وابسته به مرکز درآمده باشند.

دولت همیشه راه سوداگری، انحصارگری و احتکار را در بازار سرمایه باز می‌گذارد؛ بدین ترتیب اقشار اجتماعی قربانی بازار می‌شوند. در گذشته همه‌ی راه‌ها به روم ختم می‌گشت و اینک همه‌ی راه‌ها به آبرشرکت‌های غول‌پیکر تبلیغاتی و صنعتی که کنترل بدن‌ها، سلیقه‌ها، غرایز و ذائقه‌ها را در انحصار خود دارند. انسان‌ها دیگر صاحبان عواطف، اذهان و بدن‌های خویش نیستند؛ زیرا همه‌چیز قابل خریداری، فروش، تبلیغ‌شدن، بازاری‌شدن و نمایش است (حتی روابط اجتماعی به ویژه رابطه‌ی زن-مرد). آن که قدرت کنترل دارد، صاحب و ارباب است. باقی همه اشیایی هستند که بر اساس منافع نظام سرمایه‌داری، خرید و فروش می‌شوند. در برابر چنین وضعیتی، برخی تأسیس احزاب چپ‌گرا و به قدرت رسیدن آن‌ها در دولت را راهی برای نجات از بحران اقتصادی می‌دانند و برخی نیز صرفاً با اتحادیه‌های کارگری (سندیکا) می‌خواهند از پس مشکل برآیند. با این حال، اقتصادی که در کنترل دولت باشد حتی اگر آن دولت خود را برابری‌خواه و سوسیالیست (جامعه‌گرا) نشان دهد، نمی‌تواند یک اقتصاد راستین و مفید برای جامعه باشد. اتحادیه‌های کارگری (سندیکاهای کارگری) نیز اگرچه سیمایی اعتراضی به خود می‌گیرند اما همیشه دستشان برای گرفتن دستمزد و مزایای بیشتر جلوی دولت‌ها و نظام سرمایه‌داری دراز است و راهکار بنیادینی برای حل مسئله ندارند. بنابراین باید یک اقتصاد متفاوت را جستجو کرد.

اقتصاد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک در نقش و جایگاه اصیل خویش قرار می‌گیرد. یعنی حوزه‌ی تأمین نیازهای بنیادین جامعه است و بر مبنای رعایت اصول اخلاقی عمل می‌نماید. بنابراین اقتصاد در چنین

نظامی یک اقتصاد کمونال (جمعی)، کاربردی (نه کالایی) و غیر سودمحور است که در آن می‌توان انواعی از اتحادیه‌های زراعی و صنعتی سازگار با محیط‌زیست که هیچ وابستگی‌ای به دولت یا مراکز قدرت ندارند را ایجاد کرد.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هم شکوفایی اقتصادی همه‌ی زیرمجموعه‌های بومی را دربر دارد و هم به اشتغال کاذب، وابستگی اقتصادی به دولت، احتکار، بیگاری کشیدن، بیکاری، انحصار، سوداگری، تولیدات مخرب محیط‌زیست، همچنین پدیده‌هایی نظیر تن‌فروشی و مافیاجری پایان می‌دهد. زیرا اقتصاد آن غیررقابتی است و به‌جای انحصارگری و انباشت سرمایه، زمینه را در اختیار واحدهای اقتصادی کمونال، خودکفا و محیط‌زیست‌گرا قرار می‌دهد که در همه‌جا می‌توانند خود را به شکل نهادهای تعاونی (کنوپراتیو)، گروه‌های شغلی و واحدهای آزاد کشاورزی- تولیدی- خدماتی- اکو صنعتی (صنعت سازگار با محیط‌زیست) سازماندهی کنند. می‌توان به جای کشت و صنعت‌های غول‌آسایی که تنها با هدف سودرسانی به قشری ممتاز و مالکین سرمایه‌دار تأسیس می‌شوند یا به جای شرکت‌های سهامی زراعی که در آن پیوندی میان کشاورز و زمینش باقی نمی‌ماند، از راهکارهای تعاونی و مزارع دسته‌جمعی استفاده کرد. کیبوتص‌ها (مزارع اشتراکی یهودیان) نمونه‌های موفق از اقتصادی کمونال و تعاون‌محور هستند.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، چون اهالی کمون هر محله‌ی شهر می‌توانند به شکل دموکراسی مستقیم برای مسائل محله‌ی خویش و مدیریت شهر تصمیم‌گیری نمایند و مجالس شهروند آزاد و برابر نیز تشکیل می‌شوند، می‌توان برای اقتصاد شهر برنامه‌ریزی‌های مطلوبی با مشارکت خود خلق انجام داد و واحدهای اقتصادی شهری را نیز فعال نمود.

شیوه‌ی غالب اقتصادی خلق‌ها در طول تاریخ، کمونی بوده است و جامعه از طریق معیارهای اخلاقی مانع از رشد اقشار سوداگر در میان خود شده است. قشر سوداگر و سرمایه‌پرست ناچار مانده همیشه در حاشیه‌های جامعه بماند. اما هرچه دولت سلطه‌ی خود را بیشتر ساخته و اقشار سودجو مجالی یافته‌اند، جامعه از فرم اصلی اقتصادی خود که جمعی، تعاون‌محور و اشتراکی بوده و در قالب کمون‌های خودگردان مدیریت می‌شده، دور افتاده است.

اقتصاد در کنفدرالیسم دموکراتیک، «کاربردی، اخلاق‌محور و تأمین‌کننده‌ی نیازهای اساسی زندگی» است. باید دانست که تعاونی‌ها، کمون‌ها و واحدهای اقتصادی در کنفدرالیسم دموکراتیک همگی توسط خود مردم مدیریت می‌شوند و هیچ نیروی فرادستی (نظیر دولت در کشورهای سوسیالیستی که کنترل اقتصاد و کمون‌ها را به شکل مرکزی در دست دارد) وجود ندارد. کار در چنین نظامی، نه تلاشی

طاقة فرسا و بر مبنای فروش ارزان رنج و زحمت، بلکه نوع عبادت کردن زندگی است (زیرا هدف از کار کردن این است که نیازهای بنیادین زندگی را نه از روی جبر، سلطه‌پذیری و وابستگی بلکه از طریق اراده‌ای آزاد برآورده کنی). نظام سرمایه‌داری به بهانه‌ی شکوفاسازی اقتصاد اما در اصل برای کسب سود بیشتر، دلمشغولی‌های حقیری را در افراد ایجاد می‌کند (به‌طور مثال شهروندان مدرن و به‌ویژه افراد سرمایه‌دار و طبقه‌ی متوسط، بخش عمده‌ای از زمان خویش را به گردش در مراکز خرید بسیار لوکس اختصاص می‌دهند. حال آنکه نیاز به چنان کالاهایی، یک نیاز بنیادین زندگی نیست و تنها در اثر تبلیغات رسانه‌ای و مدپرستی در افراد پدید می‌آید). در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، اقتصاد از چنین دلمشغولی‌های کاذب و فریبنده‌ای به دور است. تعاونی‌ها بخشی مهم از اقتصاد نظام کنفدرالیسم دموکراتیک را تشکیل می‌دهند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کنوپراسیون‌ها یا همان تعاونی‌ها عبارت‌اند از انجمن‌های دواطلبانه‌ی افراد، که نهادی را با تصمیم و نظارت مشترک و دموکراتیک و با هدف تأمین خدمات و کالا تشکیل می‌دهند و از سودبری برخی و زیان‌بردن عده‌ای دیگر ممانعت می‌کنند. مثلاً می‌توان تعاونی‌های زراعی یا مزارع جمعی مشترکی را تشکیل داد که همگان در اداره‌ی امور آن سهیم‌اند. در هر روستا، با توجه به بافت اقتصاد بومی آن و نوع کشاورزی‌اش می‌توان با استفاده از فناوری‌های نوین سازگار با محیط‌زیست، صنایع کارگاهی مختلفی را به شکل کمون‌ها یا واحدهای اقتصادی خودمدیر تشکیل داد (نظیر کارگاه‌های بسته‌بندی محصولات کشاورزی، آبمیوه‌گیری، کمپوت‌سازی، کفش‌دوزی، صنایع دستی و صدها نمونه‌ی دیگر). به‌طور مثال در مناطق مختلف کوردستان می‌توان انواعی از کمون‌ها یا مزارع اشتراکی پدید آورد که استفاده از اراضی و ابزارهای تولیدی آن، شکلی اشتراکی (کمونال) دارد. در منطقه‌ای نظیر ارومیه می‌توان زمین‌های هر روستا را جهت محصولات مرغوبی نظیر گوجه‌رنگی، سیب و انگور ارومیه‌ای به یک باغ یا مزرعه‌ی اشتراکی مبدل کرد و به بالاترین بازدهی رساند. در این مزارع می‌توان صنایع کارگاهی سازگار با محیط‌زیست را نیز تشکیل داد (نظیر کارگاه یا کارخانه‌ی آب‌میوه‌گیری، خشکبار و...). بدین ترتیب کشاورزان و باغداران ناچار نمی‌شوند محصول خود را به قیمت ارزان به دولت یا شرکت‌های انحصاری بفروشند. دلال‌های واسطه‌ای که بدون هیچ رنج و زحمتی پول به جیب می‌زنند نیز از دور خارج می‌شوند. حتی در روستاها و مناطقی از ارومیه که خلق کورد و آذری با هم زندگی می‌کنند این کمون‌ها می‌توانند به‌طور مشترک در میان آن‌ها تشکیل شود. بدین ترتیب کلیت و اشتراکات تاریخی-فرهنگی این دو خلق که سال‌هاست در کنار هم زندگی کرده‌اند نیز حفظ می‌شود؛ اقتصادی که دموکراسی در آن بازتاب یابد تا این حد می‌تواند موجب رشد و تعالی شود.

یا در مناطقی نظیر دشت‌های شوش و جنوب ایلام (موسیان، دشت‌عباس) که اراضی وسیع حاصلخیز و مناسب برای همه نوع محصول کشاورزی وجود دارد، می‌توان مزارع اشتراکی در میان روستاییان عرب و کورد (گروه‌های آن منطقه) تشکیل داد.

جهت ایجاد اقتصادی محیط‌زیست‌گرا در ایران می‌توان به طور مثال کمون‌های «آب، زراعت و انرژی» را در حوضه‌های آبی نظیر کرخه، دز، کارون، هیرمند، هامون، زاینده‌رود و ... تشکیل داد. چنین کمون‌هایی را در کوردستان می‌توان در حوضه‌ی رودخانه‌های پر آبی نظیر سیروان، سیمره، سیمینه رود و زرینه رود، کشکان، سفید رود، الوند و نظایر آن تشکیل داد.

از آنجا که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام نامتمرکز است، از مشکلات حاد اقتصادی که گریبانگر دولت‌هاست گذار می‌شود. تمرکزگرایی اقتصادی همیشه باعث می‌شود تا در مراکز قدرت سیاسی با پدیده‌ی انباشت سرمایه رویارو شویم و در مناطق پیرامونی با بحران بیکاری، فقر و محرومیت مواجه گردیم. هر نظام سیاسی‌ای که انحصار، سرمایه‌پرستی و مرکزگرایی را در دستور کار خود قرار دهد، شکاف غنی-فقر را از لحاظ اقتصادی با خود به همراه می‌آورد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک با گذار از انحصارگری، سرمایه‌پرستی و مرکزگرایی مرسوم، امکان شکوفا شدن اقتصادهای بومی و خودکفا را فراهم می‌سازد. اراده‌ای که از لحاظ سیاسی در هم شکسته باشد، اقتصادش نیز وابسته خواهد بود. بنابراین مدیریت دموکراتیک «بومی، منطقه‌ای و شهری» در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ای که واحدهای اجتماعی مختلف را از لحاظ سیاسی مشارکت می‌دهد، امکان اقتصادهای اخلاق‌مند، کارکردی، غیر سودمحور و سازگار با محیط‌زیست را نیز فراهم می‌گرداند. این امر با واقعیت تاریخی خاورمیانه نیز منطبق است. به عنوان نمونه اگر به تاریخ ایران نگاهی بیاندازیم می‌بینیم که هرگاه دولت مرکزی و انحصارگری ناشی از آن وجود نداشته است، اقتصاد خودکفای عشایری-روستایی و اقتصاد شهرهای خودگردان شکوفا و بالنده بوده است. در چنین مقاطعی کمتر با تجارت متکی بر سوداگری محض، رقابت و اقتصاد انحصارشده در دست طبقه‌ای مشخص برمی‌خوریم. زیرا جامعه به چنین پدیده‌هایی که ضد اقتصادی هستند، اجازه‌ی بروز نداده است. علت اساسی مشکلات اقتصادی خلق‌ها، وجود رانت‌خواری در میان دولتمردان و سرمایه‌داران وابسته به دولت است. این طبقات، جامعه را با سیاست «گرسنه و فقیر نگه دار» تحت کنترل قرار می‌دهند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، از آنجا که اراده‌ی آزاد هر واحد اجتماعی مبنا قرار می‌گیرد و خبری از تسلیم‌گیری اراده‌ها نیست و به شکل‌گیری انحصار گروهی و فردی اجازه داده نمی‌شود، بنابراین بهترین

زمینه برای اقتصاد کمونال و غیررقابتی که در آن نیازهای همگان به بهترین وجه برآورده شوند، پدید می‌آید. اقتصادی راستین نیز همین است.

۱۹- در آن دسته از نظام‌های جمع‌گرا که مدیریت‌هایشان دولتی است (نظیر دولت‌هایی که در کشورهای سوسیالیستی حاکم هستند)، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای اقتصاد اشتراکی، با توسل به اعمال نیرو از بالا تشکیل می‌شوند. مثلاً تعاونی‌ها و واحدهای اقتصادی از طریق قوانین دولتی تشکیل می‌شوند و نهایتاً در قبضه دولت قرار می‌گیرند، دولت همه‌ی ابزارها و امکانات اقتصادی را در اختیار خود دارد و جامعه به دولت (که آن را با شعار زیبایی برابری جلا داده‌اند) وابسته می‌شود. خصوصی‌سازی‌ها نیز تنها منافع اقشار و طبقات سرمایه‌دار دولتی را تحت ضمانت قرار می‌دهد و طبقات و اقشار فرودست جز کارگری کردن و رنج مضاعف چیزی نصیبشان نمی‌شود. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک سازمان‌ها و نهادها از بالا و از طریق قانون‌سازی تشکیل نمی‌شوند. مثلاً تعاونی‌ها و نهادهای اقتصادی کمونال بر مبنای نیازهای جامعه، توسط واحدهای مختلف خود جامعه و از روی اختیار نه جبر مافوق، پایه‌ریزی می‌شوند. بازاری که در آن همه چیز تحت کنترل دولت (و فرماندهی جلا و بی‌رحم یعنی پول) باشد و زیر شعار بازار آزاد، عموم جامعه به رقابتی وحشیانه و سودپرستانه دور از اخلاق پردازند، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک مبنای قرار نمی‌گیرد. هر نوع بازار و معیارهای پولی و مالی نیز باید تحت کنترل موازین اخلاقی جامعه قرار داشته باشند تا مبدل به خدایی خونخوار علیه جامعه نگردند؛ یعنی می‌توان بازارهای اجتماعی‌ای که در کنترل بورس و پول‌پرستی نباشند را تشکیل داد (نمونه‌هایی از مزارع و کارگاه‌های جمعی در تاریخ انقلاب‌های اعصار نزدیک نیز وجود دارند که نشان می‌دهند می‌توان به نوعی اقتصاد دست یافت که افسار آن در دست پول نباشد؛ به‌طور مثال در مزارع اشتراکی اسپانیا طی انقلاب آزارشیت‌ها در ۱۹۳۷ / نمونه‌ی دیگر آن، مزارع اشتراکی یهودیان می‌باشد که کیبوتص نام دارند. کسانی که عضو این مزارع هستند مزد پولی دریافت نکرده و هر فرد نیازمندی‌های خود را از جامعه تأمین می‌کند. در واحدهای کیبوتص، امکاناتی نظیر آشپزخانه‌ی مرکزی، سالن غذاخوری و مهد کودک عمومی وجود دارد). همچنین می‌توان طرح‌های مختلفی را پیش کشید که در آن‌ها مناطق محلی و روستایی از اقتصادی خودکفا برخوردارند و ناگزیر نیستند که توسط مراکز تجاری و صنعتی شهرها بلعیده شوند. در این زمینه می‌توان به طرح کمون‌های روستایی خودگردان در هند که به جمهوری‌های روستایی مشهورند و توسط گاندی پدید آمدند، اشاره کرد. در طرح جمهوری‌های روستایی گاندی، روستاها که از سنت‌های کهن زندگی کمونال (جمعی) برخوردارند از لحاظ اقتصادی و حل مسائل عمومی خودکفا هستند زیرا روستاییان می‌توانند بهترین افراد

روستایشان را به عنوان منتخبین خویش انتخاب کنند؛ بدین ترتیب روستاییان ناگزیر از مهاجرت به شهرها نمی‌شوند و می‌توان یک بافت جمعیتی نامتمرکز را در جغرافیای هر منطقه پدید آورد و از تراکم جمعیت، انفجار جمعیتی و مرکزی‌شدن اقتصاد در شهرها کاست. البته باید دقت داشت که طرح‌های روستاهای خودگردان و شهرهای کم‌تراکم و متوازن، نه از طریق سیاست زور و جبر بلکه از طریق فرهنگ‌سازی و گشودن مسیر مشارکت دموکراتیک جامعه در امور مختلف و افزایش سطح آگاهی آنها برای انتخاب بهترین و صحیح‌ترین شیوه‌ها، می‌توانند به شکلی درست پیشبرد یابند. از روش‌های ضربتی که با اعمال زور و مداخله‌ی نابجا در جامعه همراه هستند (و به مهندسی اجتماعی مشهورند) باید خودداری نمود؛ زیرا چنین روش‌های بیرحمانه‌ای ناموفق هستند و موجب حل مسائل نمی‌شوند.

۲۰- در دنیای مدرن امروزی، ساختارهای شهری، طبقاتی و دولتی حالتی سرطان‌آسا پیدا کرده‌اند. شهرهایی با جمعیت چند ده میلیونی سر برآورده‌اند، کنترل و نظارت دولت به کوچک‌ترین واحدهای جامعه نفوذ کرده است، و روند طبقاتی‌شدن در جهت یکدست‌نمودن و همشکل‌گردانی جامعه به اوج رسیده است. بنابراین جامعه به سمت سرطانی‌شدن سوق یافته است. زنان به یک کالای تمام‌عیار و سودآور برای نظام سرمایه‌داری مبدل گشته‌اند. نهاد خانواده به سمت سقوط می‌رود و خود جامعه به حالت یک زن ضعیف‌شده درمی‌آید. بیماری‌های ذهنی، روانی و جسمی افزایش یافته و روزانه قربانی می‌گیرند. نهاد آموزشی دولت، یک ستاد عملیاتی است که وظیفه‌ی بمباران دل و مغز انسان‌ها و به‌ویژه کودکان و جوانان را بر عهده دارد تا کل جامعه به حالت یک شخصیت تک‌تپی، جامعه‌گریز، پول‌پرست، مصرف‌گرا، سکس‌پرست، حریص، نژادپرست و تملق‌گوی قدرتمندان درآید.

ملت دموکراتیک در برابر نابودی جامعه در درون ساختار بیمار شهر-طبقه-دولت، بر اجتماعی‌ماندن، حفظ جامعه و ایجاد جامعه‌ای آزاد اصرار می‌ورزد. زیرا انسان بدون جامعه، به معنای پیدایش «ضدانسان» است. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ضامن رسیدن فرد و جامعه‌ی کورد به خودآگاهی در مورد آزادی و دفاع از موجودیت خود است.

۲۱- نتیجه‌ی انحصار دولت-ملت بر روی اقتصاد، ایجاد ارتشی از بیکاران و کارگرانی است که در ازای کم‌ترین دستمزدها بیشترین رنج و زحمت را متحمل می‌گردند. جامعه‌ای که فاقد کنترل بر ابزارهای تولیدی و بازار خود باشد، نمی‌تواند خود را سرپا نگه دارد و دچار قتل‌عام اقتصادی می‌گردد. چنین جامعه‌ای نمی‌تواند آزاد زندگی نماید. شرکت‌ها و مؤسسات غول‌پیکر از معادن گرفته تا منابع آبی و نفتی

همه را غارت می‌کنند و در این میان جامعه برای لقمه‌ای نان سر دوانیده می‌شود. اراضی زراعی نیز دچار فرسایش و نابودی شده و بدین ترتیب جامعه برای کوچک‌ترین موارد اقتصادی خود به دولت و دستگاه‌های انحصارگر اقتصادی آن یا شرکت‌های خصوصی سرمایه‌دار وابسته می‌گردد.

ملت دموکراتیک در حوزه اقتصاد نیز از خودگردانی اقتصادی برخوردار است. نه به سمت سرمایه‌داری خصوصی می‌لغزد و نه سرمایه‌داری دولتی. دموکراسی موجود در ملت دموکراتیک در حوزه اقتصاد به شکل کمون اقتصادی و صنعت محیط‌زیست‌گرا جلوه‌گر می‌شود. در خودگردانی اقتصادی، مواردی نظیر بازار، رقابت سازنده، تجارت، بازدهی مطلوب و تنوع محصول رد نمی‌شود اما به هیچ وجه سلطه‌ی سود و انباشت سرمایه پذیرفته نیست؛ همچنین به صنعت، فن‌آوری، مالکیت و ساختار شهری-روستایی‌ای که مخرب محیط‌زیست و جامعه‌ی دموکراتیک باشد امکان شکل‌گیری داده نمی‌شود. ساختار مالی و پولی‌ای که به رونق اقتصاد جامعه و تسهیل آن کمک کند قابل قبول است. اما به کسب پول از طریق پول که نوعی سودبری بدون رنج و تلاش است و در اصل به معنای استثمار جامعه می‌باشد، اجازه داده نمی‌شود. در خودگردانی دموکراتیک، کار موجب ازخودبیگانگی فرد نمی‌شود زیرا نتایج کار و زحمت هر فرد در خدمت هویت ذاتی و آزادی‌اش قرار می‌گیرد. کار و فعالیت اقتصادی‌ای که از سودپرستی و استثمار دور بوده همواره در میان خلق‌ها با جشن همراه بوده است. در خودگردانی اقتصادی ملت دموکراتیک نیز چنین فعالیت و کار اقتصادی‌ای مبنای قرار می‌گیرد. همچنین از سدسازی‌های بی‌رویه که موجب نابودی طبیعت و میراث تاریخی است جلوگیری شده و فعالیت‌های جمعی نظیر مبارزه با جنگل‌زدایی، اقدام به درختکاری و کار بر روی زمین‌های حاصلخیز و نظایر آنان اهمیتی وافر دارند. در کمون اقتصادی، به بیگاری یا کاری که موجب رضایت خاطر و احساس آزادی در انسان نشود اجازه داده نمی‌شود.

جهت سازش میان خودگردانی دموکراتیک با دولت، در حوزه اقتصاد نیز به تحولات حقوقی نیاز وجود دارد. باید به اندازه‌ی اهمیت به بازار ملی، جایگاهی برای بازار و اقتصاد بومی و خودگردان اختصاص یابد. مرکزگرایی اقتصادی در دولت‌ها با خلاقیت، رقابت سازنده و محیط‌زیست در تضاد قرار دارند. این مرکزگرایی اقتصادی و نظام حقوقی تک‌مرکزی موجب محافظه‌کاری هستند و هیچ ربطی به اقتصاد نداشته و بیشتر همانند اهرم‌های فشار سیاسی علیه جامعه به کار می‌روند. بنابراین گذار کردن از آن‌ها امری حیاتی است.

در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ساماندهی به اموری نظیر بهره‌برداری از منابع زیرزمینی-رو زمینی، آب‌ها، شرکت‌ها، چگونگی بازار، نظام بانکی و مالی، بودجه‌ی مدیریت‌های دموکراتیک، مالیات و نظایر آن، اصول خودگردانی اقتصادی و قواعد اقتصاد بومی مبنا قرار می‌گیرند. می‌توان بین قوانین و قواعد اقتصاد بومی با قانون‌های اقتصاد ملی سازگاری ایجاد نمود.

۲۲- فرهنگ مصرف‌گرایی، فردپرستی و تضعیف تعاملات و روابط اجتماعی باعث می‌شود که خلاقیت و استعدادهای انسانی تضعیف شوند. کما اینکه هرچه نظام سرمایه‌داری رشد می‌یابد هر فرد مدرن به یک ماشین کوچک‌شده، بی‌روح و احمق مبدل می‌شود که مدام در حال رقابتی خصمانه و فرساینده با سایرین است. در مقابل این وضعیت، کنفدرالیسم دموکراتیک عرصه‌ی مشارکت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی رو به رشد، خلاقیت و آفرینش است. زیرا هرم‌های قدرت در آن وجود نداشته و اندیشه و عمل انسان‌ها تحت سلطه‌ی هیچ نیروی برتری قرار ندارد. هرچه همبستگی اجتماعی رشد یابد، احساس سعادت، شادایی و امید نیز افزایش می‌یابد.

نظام‌های سلطه‌گر همیشه می‌کوشند تا زندگی را به‌شکل عرصه‌ی نبرد قوی با ضعیف تعریف کنند. بدین ترتیب زیرکی و نیرومندی را در شکستن رکوردهای رقابتی، شکست دادن و بلعیدن دیگران می‌دانند. بوی وجدان و انسانیت از چنین نگرش‌هایی به مشام نمی‌رسد، به همین دلیل زندگی در سایه‌ی چنین نظام‌هایی حتی از مرگ هم بدتر است. نتیجه‌ی چنین نگرش‌هایی، بروز افسردگی، پوچ‌گرایی، میل به خودکشی، قتل و جنایت و انسان‌آزاری است. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، با اتکاورزیدن بر جوهر اجتماعی انسان که همان همزیستی و همیاری است، به رد چنین نگرش‌های پلیدی می‌پردازد و در عمل به جای مرگ‌اندیشی و دست‌زدن به جنایت، احترام به زندگی و تعالی بخشیدن به انسان را به یک فرهنگ مبدل می‌سازد.

۲۳- دولت برای کسب بیشترین سود، از هیچ جنایتی حتی تخریب طبیعت و محیط‌زیستی که بدون آن زندگی ناممکن است، رویگردان نیست و جامعه را نیز به سمت دشمنی با طبیعت می‌کشاند. پدیده‌های بسیاری وجود دارند که دولت عامل پیدایش آن‌هاست و موجب تخریب طبیعت و محیط‌زیست می‌شوند: جنگ‌ها، جنگ‌افزارهای شیمیایی و هسته‌ای، صنایع مدرنی که تنها سود را مهم می‌دانند و هوا و آب را آلوده می‌کنند، غول‌پیکر شدن شهرها، نابودی جنگل‌ها و نابودی منابع آبی و خاک‌ی به بهانه‌ی کشیدن جاده، استخراج بی‌پایان معادن و سدسازی‌های بی‌رویه (که موجب نابودی آثار و ابنیه‌ی تاریخی و مناطق

روستایی نیز می‌شوند). پیداست جامعه‌ای که از طبیعت و محیط‌زیست خود بیگانه شده و با آن دشمنی کند به سمت نابودی سوق خواهد یافت (حتی از لحاظ معنوی نیز؛ زیرا هر فرهنگ پیوندی عمیق با خاک و جغرافیا دارد و گسست از خاک به معنای بی‌ریشگی و خیانت است). در کنفدرالیسم دموکراتیک بر سازگاری جامعه با طبیعت تأکید می‌شود. بنابراین هر نوع سازماندهی دفاعی، اقتصادی، اجتماعی و بافت معماری شهری و روستایی باید بر مبنای طبیعت‌دوستی و ایجاد یک محیط‌زیست سالم و به دور از آلودگی و تخریب استوار باشد. برای گذار از بافت بیمار شهرهای کنونی می‌توان از مدل‌هایی نظیر باغ‌شهر استفاده کرد (باغ‌شهرها، شهرهای باغ‌مانندی هستند که جمعیت‌های بسیار متراکمی ندارند، از ناهنجاری‌هایی نظیر مجتمع‌های صنعتی آلودگی‌زا و حلی‌آبادهای حاشیه‌ای در آن‌ها خبری نیست؛ انواعی از نهاد‌های فرهنگی-هنری- اجتماعی بومی و واحدهای اقتصادی جمعی و مبتنی بر تعاونی در آن‌ها وجود دارد که با محیط‌زیست و محیط روستایی پیرامون در سازگاری و توازن به سر می‌برند). البته باید دقت داشت که برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند منظور از باغ‌شهر، قطعه مزارع و خانه‌های ویلایی (خانه‌باغ‌ها) در پیرامون شهرهای بزرگ نیست. می‌توان ساختار شهرهای کوچک را از طریق اصلاحات به حالت باغ‌شهر درآورد و مانع از توسعه‌ی ناهنجار و مبدل شدن آن‌ها به غده‌های سرطان‌مانند شهری شد.

۲۴. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی نیست که بدون حضور زنان ایجاد شود زیرا ماهیت این نظام بر اساس به رسمیت شناختن همه‌ی هویت‌هاست. زن، یک هویت است؛ یک تنوع، یک تفاوت طبیعی و یک موجودیت است که انکار و نفی آن به معنای انکار و نفی جامعه است. بنابراین در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک فرم مدیریتی سیاسی به منظور اعتلای جامعه در برابر هیولای دولت- ملت است، زن جایگاهی کلیدی داشته و حضوری پررنگ دارد.

مسئله‌ی آزادی زن چیزی نیست که آن را از فعالیت سیاسی، مدنی، اجتماعی و حتی اقتصادی مجزا بدانیم. زیرا زن، شالوده‌ی زندگی اجتماعی است. «کار اقتصادی، فعالیت جمعی، احساس تعلق جمعی و هویت اجتماعی» مقولاتی هستند که پیوند تاریخی و گسست‌ناپذیری با «زن» دارند. مسئله‌ی زن، به اندازه‌ی که فرهنگی و ذهنیتی است به همان اندازه با سیاست نیز آمیخته است. اینکه زنان چگونه زندگی کنند خودش عظیم‌ترین نوع سیاست را مطرح می‌سازد. سیاست‌های دولت همیشه با محوریت حاکمیت مرد بر «زندگی و زن» طرح‌ریزی می‌شوند. سیاست دولتی که از طریق القانات فکری به خانواده تکثیر می‌شود، ذهن همگی انسان‌ها را اسیر خود کرده است. این سیاست‌ها همیشه بیشترین ستم را علیه زن روا می‌دارد. زیرا تنها ابزار برای آنکه مرد‌ها و به تبع آن، کل جامعه به خدمت دولت و سلطه‌خواهی‌اش درآیند، مسئله‌ی

جنسیت است. مردی که احساس کام‌یابی و سلطه‌یابی جنسی می‌کند در واقع مثل یک پادشاه است که بر مسند قدرت تکیه زده است.

از زنی اسیر و ضعیف‌شده نهایتاً کودکانی اسیر و ضعیف‌شده متولد می‌شوند. بدین ترتیب آینده‌ی دولت‌ها تضمین می‌شود: فردا جامعه‌ای کاملاً حرف‌شنو و ضعیف‌شده خواهیم داشت! دولت‌های حاکم بر ایران، در طی سال‌ها سرکوب‌گری و استبداد خود به خوبی این فرمول را پیش برده‌اند. به طور مثال در تاریخ ایران، حرم‌سراها کانون‌های ضعیف‌کردن زن و به دنبال آن کل جامعه در برابر پادشاه بوده‌اند.

به نسل تازه‌ی پیرامون خود نگاه کنیم: با بدترین نوع مشکلات اجتماعی درگیرند، زیرا فرهنگ و هویت جامعه را در شخصیت زن با تخریب مواجه کرده‌اند. آمار کراکی‌ها، بزهاکاران، جاهلان روشنفکرنا، قاتلین ناموسی و... بیشتر شد زیرا بنیان جامعه که همانا زن است دچار فروپاشی شخصیتی شده است. زنی که نابودشده باشد در واقع همانند آینه‌ای است که تصویر جامعه‌ای نابودشده در آن منعکس می‌گردد و بس. دولت، مقصر و مسئول اصلی این فاجعه است.

در برابر این وضعیت اسفناک چاره را باید در یک نظام متفاوت جست. با راهکاری که دیگران امتحانش کرده و نتیجه‌اش را هم همه‌ی ما می‌دانیم نمی‌توانیم وضعیت جدیدی را رقم بزنیم. لازم است نوع نگرش و جهانبینی‌مان متحول شود. جهان‌بینی‌ای که هنوز هم زن را جنس دوم یا نهایتاً موجود زیبایی برای تفریح و لذت قلمداد می‌کند، یک جهانبینی فاسد، مبتدل و به بن‌بست رسیده است. اگر نمی‌خواهید بیش از این شاهد خودسوزی، قتل و شکنجه‌ی زنان و خواهران و مادران باشیم باید دست از این جهان‌بینی پوسیده بکشیم. به یک جهان‌بینی مدرن اما دموکراتیک نیازمندیم. نباید زن را از وضعیت سنتی خارج و این‌بار به دام نظام مدرنی که سرمایه‌داری تشویق می‌کند بیاندازیم. باید به اصل خود رجوع کنیم؛ به داشته‌های خود، به فرهنگ حقیقت‌گرای خود. در این فرهنگ اصیل، زن ارزشمند شمرده می‌شود و حتی تا حد الهه‌ها مقدس دانسته می‌شود. ما به این نوع فرهنگ نیازمندیم. برای رسیدن به این فرهنگ حقیقت‌گرا و دموکراتیک باید تحول در جهان‌بینی‌مان را سریعاً آغاز کنیم. باید بدانیم که زن نه‌تنها کمتر از مرد نیست بلکه حتی به دلیل ویژگی‌های طبیعی خود منشأ رشد و پیشرفت جامعه را هم فراهم می‌آورد.

هر چیزی که توان «زایش، تقسیم‌شدن و زیادشدن» داشته باشد نوعی ویژگی مادینگی و زنانه دارد. اصلاً خود هستی پیدا کردن جهان و خروج از حالت نیستی، نوعی ویژگی زایش و تولد را با خود دارد. معلوم است که تولد و زایش نیز مستلزم وجود ویژگی مادینه‌بودن است. یعنی جهان ما یک جهان برخوردار از خصلت مادینه است. بنابراین زن بودن نه‌تنها عیب نیست بلکه مقدس و ارزشمند است. اما اگر رابطه با زن

صرفاً برای تکثیر و ازدیاد نسل باشد، به معنای بی‌معنا کردن زندگی اجتماعی خواهد بود. بسیار راحت می‌توان به این نتیجه رسید که هدف زندگی صرفاً تغذیه، تکثیر و حفاظت از خود نیست. بلکه درک معنای زندگی، زیبایستن و صحیح‌زیستن، حتی از ازدیاد نسل و جاودانه‌نمودن خویش مهم‌تر است. بنابراین رابطه با زن اگر بر تکثیر (ازدیاد نسل) یا لذت جنسی صرف استوار باشد، در تضاد با معنای حقیقی زندگی خواهد بود. حتی تک‌سلولی‌ها نیز به تکثیر بسنده نکرده و این تکثیر را به سمت تحول، ایجاد تفاوت‌مندی‌ها و موجودیت‌های متنوع‌تر سوق می‌دهند (مبدل شدن به گونه‌های گیاهی و جانوری مختلف). حال اگر انسان به رابطه‌ی صرفاً جنسی بسنده کند و رسیدن به جامعه‌ای آزاد، اخلاقی و سیاسی سرشار از تنوعات، تفاوت‌مندی‌ها و ادراک را در افق اهداف خود قرار ندهد، در قیاس با سایر جانداران و تک‌سلولی‌ها دچار کوری و حماقتی عظیم خواهد بود.

مردسالاری یک شکل قدرت است که در آن انرژی مرد به حالت محافظه‌کار و فاقد جریان درآمده است (مرد می‌خواهد تا ابد حاکم و سلطه‌گر باقی بماند). بنابراین تمام مبارزاتی که نتوانسته‌اند از جنسیت‌گرایی و مردسالاری گذار کنند، به محافظه‌کاری سیاسی نیز گرفتار شده‌اند؛ از اهداف آزادی‌خواهانه‌ی خود دور شده و با دولتی‌شدن، به جامعه‌پشت‌پا زده‌اند. اما زن به دلیل اینکه همانند یک انرژی فاقد شکل است و برای آزادی در تکاپو می‌باشد، اگر در یک نظام اجتماعی و سیاسی سالم به مشارکت بپردازد، آزادی را با خود به همراه خواهد آورد. زن بودن یک عنصر غیرقابل چشم‌پوشی برای ایجاد زندگی آزاد است. به ویژه اینکه جامعه به عنوان یک کل متشکل از مرد-زن، نمی‌تواند بدون آزادی زن (که جزئی جدایی‌ناپذیر از این کلیت است) ادعای آزاد بودن کند.

این جهان‌بینی، یک جهان‌بینی سالم است. بر پایه‌ی آن می‌توان امکان آزادی را فراهم آورد، در آن خبری از بی‌عدالتی و زور و خشونت نیست. جامعه‌ی ما برای حل مشکلات خود به چنین جهان‌بینی و بینشی نیاز دارد.

اما تنها داشتن جهان‌بینی کفایت نمی‌کند. باید در برابر نظام سنتی و ضددموکراتیک کنونی یک نظام مدرن اما دموکراتیک درست کنیم. این نظام نوین نامش «کنفدرالیسم دموکراتیک» است. کنفدرالیسم دموکراتیک برخلاف دولت-ملت، یک نظام جنسیت‌گرا نیست. حتی نظام‌هایی که فدرال هستند و ادعای دموکراسی نیز می‌کنند به دلیل آنکه بر مبنای نحوه‌ی توزیع قدرت تشکیل می‌شوند نه در هم شکستن قدرت و سلطه، بنابراین هنوز هم شدیداً تحت تأثیر نگرش‌های غلط جنسیت‌گرا قرار دارند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک به دلیل خصلت سلطه‌ستیز آن، با هر نوع پدیده‌ی قدرت‌گرا که خلق‌ها، جماعت‌ها، زنان و

باورها را در منگنه قرار می‌دهد، مخالف است. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به همان اندازه که به تنوعات فرهنگی، زبانی، آیینی و دینی احترام گذارده شده و آنها را مشارکت می‌دهد، به تنوع جنس و لزوم آزادی زن نیز احترام می‌گذارد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مردها همه‌کاره نیستند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، زن‌ها پیشرفته‌ترین نهادهای ویژه‌ی خود را می‌سازند و برای رفع تمام نیازهای اجتماعی خود مشارکت می‌کنند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، برخلاف نظام‌های موجود، زن یک ابزار نیست؛ بلکه یک عضو مشارکت‌کننده است. در نظام‌های دیگر، زنان همواره «یک ابزار تولیدمثل، خانه‌داری، انجام کارهای سخت و نهایتاً یک زن مطیع و گوش به فرمان» هستند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک زن‌ها به انصاف مردها رها نمی‌شوند، در کنفدرالیسم دموکراتیک زنان به عنوان شالوده و بنیان اصلی اجتماعی شدن دارای جایگاهی رفیع هستند. زیرا خود کنفدرالیسم دموکراتیک، «اجتماعی‌بودن و ارزش‌های آزادی و برابری» را شالوده قرار می‌دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک با قدرت و سلطه‌گری ناسازگار است یعنی با همان چیزی ناسازگار و در ستیز است که زنان قربانی آن شده‌اند. بنابراین برخلاف نظام‌های موجود که همچون چاردیواری‌ای زن را احاطه کرده و به او مجال اندیشه و عمل آزاد نمی‌دهند، کنفدرالیسم دموکراتیک تجلی‌گاه حضور اراده‌مند زن است. فضایی برای زن است که در آن سیاست هست، سازماندهی هست، دموکراسی هست، اراده هست، احترام هست و البته وظیفه و فعالیت و تعهد هم هست. در برخی مکاتب و احزاب سیاسی بحث از برابری زن و مرد می‌شود اما این گفتمان هرگز به یک نظام سیاسی و اجتماعی زنده مبدل نمی‌شود و تنها به عنوان یک شعار باقی می‌ماند؛ اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جهان‌بینی مبتنی بر ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک-محیط‌زیست‌گرا و آزادشده از جنسیت‌گرایی را به یک نظم سیاسی پویا مبدل می‌کند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، زنان نیز به سیاست، فلسفه، علم و دانش می‌پردازند. آنان نیز در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند. نظر آنان مهم و حیاتی تلقی می‌شود زیرا اگر نظر آنان مهم دانسته نشود و اراده‌ی آنان پایمال شود، نخواهیم توانست یک زندگی اجتماعی آزادانه و دموکراتیک بیافرینیم. حال آنکه هدف اساسی کنفدرالیسم دموکراتیک این است که یک ساختار سیاسی در جامعه درست کند که امکان زندگی سالم اجتماعی فراهم آید و همگان در آن مشارکت کنند. کنفدرالیسم دموکراتیک، گردآمدن تمام پتانسیل‌های آزادی‌خواهانه، مبدل‌شدن آنها به انرژی و رسیدن آن به سطح یک نظام است. یعنی برخلاف بسیاری از نظام‌ها که انسان‌ها را در حسرت آینده سر می‌دوانند، یک آرزو و خیال بعید نیست. بنابراین وعده و وعید نمی‌دهد بلکه عملی می‌سازد. از آنجا که زن بیش از سایر هویت‌های جامعه از آزادی محروم گذاشته شده است، بیشتر و زودتر از سایرین با نظام کنفدرالیسم

دموکراتیک تطابق یافته و در آن جای می‌گیرد. سیاست بدون زن، یک سیاست ظالمانه خواهد بود. نتیجه‌اش را همه‌ی ما دیده‌ایم. سیاست دولت‌ها و احزاب قدرت‌گرا همگی سیاست‌هایی فریبکارانه و ضدزن هستند. اما سیاست اجتماعی در کنفدرالیسم دموکراتیک، نوعی «هنر رسیدن به زندگی آزاد و مدیریت آن» است. مثلاً سیاست اجتماعی کورد، یعنی هنر مدیریتی ملت کورد برای آنکه یک نظام مبتنی بر زندگی آزاد برای خودشان درست کنند. از آنجا که زندگی یک امر منحصر به مردها نمی‌باشد، پس الزامی است که زنان نیز در این سیاست اجتماعی مشارکت کنند. سیاست بدون زن، سیاست نیست بلکه انحصارگری و دزدی است. مثل آن است که نیمه‌ای از زندگی را نابود کرده باشی. سیاست دولت‌ها همیشه بر اساس پایمال‌سازی حقوق زنان بوده است. مثلاً به گفته‌های احمدی‌نژاد و اردوغان دقت کنید؛ آن‌ها مدام از سیاست جمعیتی و شمار بچه‌هایی که خانواده‌ها باید داشته باشند صحبت می‌کنند. آن‌ها ارتش، کارمندان، مأموران و کارگران خویش را با سیاست‌های جمعیتی خود گرد می‌آورند. بستر اصلی این سیاست‌ها نیز این است که زن از عرصه‌ی سیاست و مشارکت اجتماعی خارج شده و تنها مثل یک ابزار جنسی به کار برده شود. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که در آن بر چنین سیاست‌های وحشتناک و ضداخلاقی‌ای نقطه‌ی پایان می‌نهد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، یک زبان برده‌ی زبان دیگری نمی‌شود، یک دین و مذهب برده‌ی دین و مذهب دیگری نمی‌شود، یک فرهنگ برده‌ی فرهنگ دیگری نمی‌شود، یک ملت برده‌ی ملت دیگری نمی‌شود و به همان اندازه یک جنس برده‌ی جنس دیگری نمی‌شود. یعنی زن در این نظام دیگر برده، جنس دوم، حقیر، موجودی جنسی و پست نیست. دقیقاً برعکس، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک زن یک عنصر فعال، ارزشمند و مشارکت‌کننده است که بدون وی نمی‌توان بحث از دموکراسی و آزادی کرد.

در نظام‌های دولتی، امور اجتماعی و سیاسی بر اساس جنس، تفکیک و واگذاری می‌شوند. زنان در طی این تفکیک و فرق‌گذاری، عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. اما در نظام کنفدرالیسم در همه‌ی امور، مشارکت زنان اساس قرار داده می‌شود. در امر سیاست، آموزش، اقتصاد، بهداشت، دفاع ذاتی، حفظ محیط‌زیست، فرهنگ و هنر، علم و صنعت همه‌وهمه زنان جای می‌گیرند و تبعیض و جنسیتی نمودن امور وجود ندارد. خشونت، ویژگی دولت‌ها و کسانی است که در پی قدرت هستند. خشونت، امری است که برای غصب و دزدیدن ارزش‌ها ضرورت می‌یابد. بنابراین در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که با غصب و دزدی ارزش‌ها مخالف است و اصل را بر برابری و جمعی‌بودن می‌گذارد، جایی برای خشونت نیست. زنان که قربانیان اصلی خشونت‌ها نیستند تنها در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک است که می‌توانند از خود دفاع کرده

و اراده‌ی خود را حفظ نمایند. کنفدرالیسم دموکراتیک در واقع مانعی عظیم در برابر ستم‌های اجتماعی است که دولت با سیاست‌های خود بر آن‌ها دامن می‌زند. جنبش‌های آزادی زن به دلیل عدم برخورداری از نظام مخصص به خود، همواره در برابر نظام حاکم دچار ریزش و تضعیف شده‌اند. اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک سنگر محکم زن برای آزادی است. به اندازه‌ای که دولت یک ساختار زن‌ستیز است، کنفدرالیسم دموکراتیک از یک ساختار مناسب برای آزادی زن برخوردار است. در کنفدرالیسم دموکراتیک، مدیریت‌های بومی که برآمده از بطن جامعه‌اند شالوده قرار داده می‌شوند. پیداست که زن به عنوان هویتی که در طلوع انسانیت، مدیریت اجتماعی با او آغاز گشته است، در تمام عرصه‌ها باید مشارکت فعال داشته باشد. از یک کمون محله گرفته که به مشکلات محله رسیدگی می‌کند تا مجلس شهر که مسائل کلان شهر را به بحث و بررسی و تصمیم‌گیری می‌نهد، باید زنان حضور داشته باشند. نمی‌توان حل و فصل مشکلات را تنها بر مبنای دیدگاه مرد و یک‌جانبه در نظر گرفت. زنان، همواره به دلیل ویژگی‌های طبیعی‌شان در یافتن راه کارهای صلح‌آمیزتر، عادلانه‌تر و برابری‌خواه موفق‌تر و بهتر عمل می‌کنند. از این رو در تمام نهادهای بومی هر منطقه و مدیریت آن‌ها که در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک جای می‌گیرند، زنان نقشی فراخور خویش ایفا خواهند کرد و از انفعال خارج خواهند شد.

۲۵- نابودی زندگی اجتماعی به معنای بدترین بی‌ناموسی و خیانت است و جامعه‌ای که به سمت تسلیمیت در برابر سلطه‌گران و نسل‌کشی فرهنگی برود، نمی‌تواند ادعای کرامت و ناموس کند. چنین جامعه‌ای سعی می‌کند از طریق مبدل کردن متعصبانه‌ی زن به ناموس، بر این بی‌حیثیتی خود سرپوش بگذارد. پیداست که نتیجه‌ی چنین برخوردی، قتل عام، خشونت و تجاوز علیه زنان است. زن ضعیفه نه تنها نمی‌تواند شریک یک زندگی آزاد باشد بلکه به معنای نابودی زندگیست. کانون خانواده در چنین جامعه‌ای نوعی مرکز تنش و بحران است. بنابراین نمی‌توان از یک زندگی سالم مشترک بحث کرد. فردی که در چنین جامعه و خانواده‌ای پرورش یابد نیز شخصیتی ناسالم خواهد بود. جامعه‌ای که گرفتار فرهنگ تجاوز است در واقع جامعه‌ای از خودبیگانه و فروپاشیده است. زیرا بنیان جامعه بر همزیستی آزادانه متکی است نه بر اعمال قدرت، سلطه‌گری و مالکیت. جامعه‌ی ایران نیز از فرهنگ تجاوز رنج می‌برد. جامعه‌ای که بالاترین آمار خودکشی زنان در آن به چشم می‌خورد، جامعه‌ای سالم نیست. جامعه‌ای که زیر تهدید سنگسار به سر می‌برد نمی‌تواند سالم بیاندیشد، سالم عمل کند و انسانی بزید. به همین جهت در ملت دموکراتیک ایران، تشکیل نهادها، آکادمی‌ها، احزاب و سازمان‌های زنان امریست که نه تنها جهت آزادی زن بلکه جهت بالابردن سطح آزادی کل جامعه نمی‌تواند نادیده انگاشته شود.

در ملت دموکراتیک، از نگرش مالکیتی بر روی زنان گذار می‌شود. زیرا اگر زن نتواند از آن خود باشد نمی‌تواند آزاد باشد و زن که آزاد نباشد، جامعه به عنوان یک کلیت متشکل از زن-مرد نمی‌تواند ادعای آن کند که به خود تعلق دارد. چنین جامعه‌ای اسیر قدرت‌های فرادست خواهد ماند. زندگی مشترک زن-مرد نیز باید بر محور ایجاد ملتی دموکراتیک و آزاد باشد نه ارضای جنسی دوفره. زیرا فرو رفتن در لاک زندگی شخصی و رضایت‌دادن به وضعیت اسفناک جامعه، به معنای دست کشیدن از انسانیت خود و فرورفتن در غرایز صرف است. از آنجا که در ملت دموکراتیک، هر هویت و موجودیت اجتماعی با اراده‌ی آزاد خود در زندگی اجتماعی مشارکت می‌کند و از توان مدیریت ذاتی برخوردار است، بنابراین زن نیز در چنین ملتی از اراده‌ی آزاد، توان ابراز نظر و ترجیح آزادانه برخوردار است.

اقتصاد، حوزه‌ی پیشاهنگی زن برای حفظ جامعه در طلیعه‌ی تاریخ بود و اینک نیز بازیافتن اقتصادی جمعی و به دور از سودپرستی، نیازمند حضور زن و روحیه‌ی عدالت‌پرور و جمع‌گرای وی است. سازگاری و نزدیک‌بودن سرشت زن با طبیعت، زمینه‌ی لازمه برای مسئولیت‌پذیری و حساسیت جامعه در قبال محیط‌زیست را فراهم خواهد ساخت. خلاصه آنکه اندیشه و اراده‌ی آزاد زن، پشتوانه‌ی شکل‌گیری جامعه‌ای آزاد است و ملت دموکراتیک نمی‌تواند بدون حضور زن شکل گیرد.

۲۶- در کنفدرالیسم دموکراتیک، مشارکت‌دهی همه‌جانبه‌ی افراد، جماعت‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی در امور سازماندهی و مدیریتی، همچنین وجود یک آموزش فلسفی-علمی متناسب با نیازهای جامعه و فرد، باعث می‌شود که سطح خلاقیت‌ها بسیار بالا رود. بدین ترتیب امکان شکوفایی استعدادها و باروری اندیشه جهت بالا بردن سطح رفاه و آزادی جمعی فراهم می‌آید. در این نظام، جهت گذار از رفتارهای جنسیت‌گرا و فرهنگ پلید تجاوز، به آموزش جامعه (از همان دوران کودکی و به ویژه آموزش کودکان دختر) جایگاه رفیعی اختصاص می‌دهد تا به شخصیت‌مرد و زن آزاد دست یابیم. تنها چنین زن و مرد آزادی می‌توانند از فرهنگ تجاوز کنونی گذار کرده، دست به تشکیل زندگی مشترک آزاد بزنند و خانواده‌ای دموکراتیک ایجاد کنند. جامعه‌ای که خانواده‌های آن دموکراتیک شوند، می‌تواند به بهترین نحو به پرورش کودکان پردازد و الفبای آزدزیستن را به آنها بیاموزد.

دولت-ملت برای آنکه جامعه به طور کامل تحت کنترل درآید، فرد را به یک ماشین غریزه‌پرست، سودجو و فاقد فلسفه و تفکر مبدل می‌کند. هرچه تفکر انسان قالبی‌تر و فردگرایانه‌تر شود، سطح بردگی نیز عمیق‌تر می‌گردد. دولت، حتی علوم را چنان از هم گسیخته و دچار بیماری پول‌پرستی کرده که اندیشمندان مدرن نیز جز سود شخصی و کسب درآمد بیشتر نمی‌توانند به مسائل حاد بشری بیاندیشند و در پی حل

آن‌ها برآیند. آمار دهشتناک فقر، گرسنگی، ایدز و صدها معضل دیگر نشان می‌دهد که علم مدرن، خلاقیت و اندیشه‌ی بشر را برای افزایش رفاه جمعی شکوفا ن ساخته است. مدارس و دانشگاه‌های دولت-ملت، مراکز مطیع‌سازی و آلوده کردن جامعه به بیماری قدرت‌پرستی و پول‌دوستی می‌باشند. اما نظام آموزشی و آکادمی‌های موجود در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به تمامی در خدمت بالابردن سطح ادراک انسان، رفاه و تعالی جامعه و درک معنای زندگی است. هدف این نظام آموزشی این است که زندگی اجتماعی هرچه «زیباتر، صحیح‌تر، آزادتر، عادلانه‌تر و مساوات‌طلبانه‌تر» گردد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در مقابل مدارس و دانشگاه‌های دولتی که سازماندهی‌های خطرناکی نظیر بسیج دانش‌آموزی و دانشجویی را ترویج می‌کنند، اتحادیه‌های آزاد دانش‌آموزان و دانشجویان که بر مبنای نیازهای و خواست خود جوانان و نوجوانان هستند، تشکیل می‌شوند و به فعالیت می‌پردازند.

۲۷- در نظام‌های سلطه‌گر همیشه جوانان به عنوان نیروی نوخواه و تحول‌گرای جامعه فاقد سازماندهی و امکان رشد آزادانه نگه داشته می‌شوند. حتی تلاش شده که با مشغول کردن جوانان به مسائل جنسی و جهت‌دهی انرژی جوانی در راستای منافع نظام حاکم، هویت جوانی را تضعیف و منحرف نمایند. زیرا جوانان همیشه با حالت محافظه‌کار و سرکوب‌گر نظام‌ها در تضاد بوده‌اند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، هویت جوانی را به عنوان یک تنوع و غنا می‌نگرد و برای آن جایگاه مهمی قائل است. جوانان در این نظام می‌توانند بر پایه‌ی هویت جوانی خویش، از سازماندهی‌های مختص به خود برخوردار باشند.

۲۸- هدف نظام کنفدرالیسم دموکراتیک برآورده کردن همه‌ی نیازهای جامعه در کل عرصه‌هاست. به همین دلیل در مواردی نظیر آموزش، رسانه و مطبوعات آزاد، ورزش، هنر، بهداشت و نظایر آن‌ها یک روش مناسب مدیریتی برای حل مسائل است. به طور مثال رسانه‌های دولتی ایران در جهت سیاست ذوب کردن فرهنگ‌های مختلف ایران در فرهنگ ملت فرادست فارس هدفمند شده‌اند، رسانه‌های جهانی وابسته به نظام سرمایه‌داری نیز به عوام‌پسند کردن و تبلیغ «رابطه‌ی جنسی، ورزش و هنر کالایی‌شده» می‌پردازند و نوعی روزمرگی و زندگی مصرفی را در جامعه و به خصوص در میان جوانان ترویج می‌نمایند. به همین دلیل شهروندانی که تحت بمباران این رسانه‌ها قرار می‌گیرند از لحاظ فکری دچار تخدیر و بی‌بصیرتی می‌شوند. در مقابل این رسانه‌ها، به رسانه‌های آزادی که با فرهنگ جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی و هویت‌های فرهنگی مختلف منطبق باشند نیاز وجود دارد. به همین دلیل چنین نهادهایی به عنوان یک بخش آموزشی، فرهنگی و اطلاع‌رسانی دموکراتیک در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک تعبیه می‌شوند.

۲۹- در نظام دولتی همیشه ساختار مرکز- حاشیه درست می‌شود. علت چنین امری این است که وجود یک مرکز قاطع در یک نظام مدیریتی، «ابتکار عمل محلی واحدهای زیرمجموعه‌ی آن» را پایمال می‌سازد. پایمالی اختیاری عمل مناطق مختلفی که تحت سلطه‌ی مرکز قرار دارند، امکان انباشت نمودن بیشترین قدرت و سرمایه را برای مرکز قدرت فراهم می‌آورد. قدرت مرکزی، تنوعات و هویت‌های مختلف را به پیرامونی حاشیه‌ای و کارگزاری محض برای منافع مرکز مبدل می‌کند. این امر به استبداد و فساد منجر می‌شود. زیرا قدرت مرکز، پیرامون را تحت انقیاد و سلطه درمی‌آورد و از هویت و آزادی خویش دور می‌سازد. این سلطه هم یک سلطه‌گری اقتصادی است و هم یک سلطه‌گری عقیدتی؛ زیرا قدرت مرکزی به این نحو می‌تواند همه را به خود وابسته کرده و به بیشترین سود دست یابد. ملت و هویت مرکزی از حق اشاعه‌ی زبان، فرهنگ و سیاست‌ورزی و پیشرفت اقتصادی برخوردار می‌باشد اما ملت‌ها و تنوعات مناطق حاشیه‌ای از لحاظ زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در تنگنا قرار گرفته، ذوب شده و سعی در مطیع‌سازی آن‌ها می‌شود. مثلا در ایران مناطق کوردنشین، عرب‌نشین و بلوچ‌نشین در حاشیه قرار گرفته‌اند. در چنین وضعیتی هویت‌هایی که در اقلیت قرار دارند رفته رفته به سمت نابودی می‌روند. اگر یک روند دموکراسی شکل نگیرد چگونه می‌توان مثلا اقلیت‌هایی همچون سیک‌های هندی تبار زاهدان، قزاق‌های مهاجر ساکن گلستان؛ خلیج‌های ترک ساکن قم و ساوه؛ گرجی‌های ساکن فریدن و فریدون‌شهر اصفهان-مازندران- یزد؛ یا مثلا آشوری‌ها، سریانی‌ها، کلدانی‌ها و ارمنه‌ی مسیحی، بهاییان و یهودیانی که در مناطق مختلف ایران زندگی می‌کنند را از نابودی فرهنگی و هویتی نجات داد؟!

در نظام‌های دولتی و به‌ویژه فرم دولت- ملت، «اختیار عمل و حق» تنها در چارچوب اراده و خواست مرکز تعریف می‌شود. پیداست که مرکز هرگز نخواهد توانست از غفلت در مورد انبوه مسائل ریشه‌دار و روزانه‌ی مناطق و نواحی پیرامون رهایی یابد و از پس حل مسائل برآید. مثلا مشکلات آموزشی، اقتصادی و اجتماعی یک روستا یا شهر کوردستان را خود کوردها بهتر درک می‌کنند، بر چگونگی حل آن‌ها آگاهی دارند و می‌توانند به چاره‌یابی آن‌ها بپردازند نه مأموران و دستگاه عریض و طویل مرکز. زیرا مرکز، نه آگاهی ژرفی از مسائل دارد و نه مداخله و انحصار بر روی «امکانات، درآمدها، اختیارات و اعمال نیرو» موجب حل مسائل می‌گردد. انحصار نیرو توسط مرکز، همیشه اراده‌ی محلی را درهم می‌شکند و بی‌هویتی، بی‌اراده شدن و حس عدم نیاز به مشارکت را در شهروندان برمی‌انگیزد. اصولا مرکز به دلیل میلی که به گردآوری قدرت و سرمایه دارد، خودش ریشه‌ی همه‌ی مشکلات و مسائل است.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، برخلاف نظام‌های دولتی جایی برای مرکزگرایی قاطعانه وجود ندارد. زیرا وجود تنوع، تکثرپذیری و خودگردانی مدیریت‌های بومی، خصلت‌هایی بنیادین در این نظام هستند. بنابراین از ساختار مرکز-پیرامون گذار می‌شود.

از آنجا که همه‌ی تنوعات ملی، هویتی و فرهنگی به راحتی می‌توانند در این نظام ابراز نظر نمایند و منافع حیاتی خویش را بر مبنای سیاستی دموکراتیک حفظ نمایند، بنابراین نیازی به ملی‌گرایی نیست. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، راهکاری بنیادین در برابر ملی‌گرایی است. در کنفدرالیسم دموکراتیک به جای توسل جویی به ملی‌گرایی و جنگ‌افروزی‌ها، خصومت‌ها و خونریزی‌های ناشی از آن، به پیشبرد ملت دموکراتیک اهمیت داده می‌شود. ملت دموکراتیک با مبنای گرفتن همزیستی همه‌ی تنوعات فرهنگی و حفظ اراده و مدیریت بومی آن‌ها، از تعصبات افراطی و درگیری‌ها ممانعت می‌نماید.

علت اهمیت مدیریت‌های بومی این است که تا وقتی جامعه نتواند در سطح محل‌ها و مناطق بومی به مدیریت خود بپردازد، نمی‌توان از دموکراسی در سطح کلان و عمومی نیز بحث کرد. تا آزادی و دموکراسی در سطوح بومی تبلور نیابد نمی‌توان در سطح ملی نیز از آزادی و دموکراسی سخن گفت. هرچه نهادهای خودگردان بومی بهتر و کاراتر عمل کنند، شهروندانی دموکرات‌تر و جامعه‌ای دموکراتیک‌تر و اراده‌مندتر شکل می‌گیرد، هویت‌ها و تنوعات امکان خود-ابرازگری پیدا می‌کنند و شکوفا می‌گردند. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که این واقعیات در آن مبنای قرار گرفته‌اند و بار د مرکزگرایی زمینی خودگردانی‌ها را به بهترین وجه فراهم می‌آورد، به همین دلیل آزادی‌ها و دموکراسی هم در سطح بومی و هم در سطح کلی و عمومی به خوبی نمود پیدا می‌کنند.

۳۰- در نظام‌های دولتی مدرن (دولت-ملت‌ها) شعار تک زبان، تک وطن، تک دولت، تک مرکز، تک پرچم و تک مارش مبنای همه‌ی عملکردهای دولت و مداخله علیه هویت‌های مختلف در سطح کشور است. مدیریت‌های دولتی به اندازه‌ای که در «تک نمودن تنوعات» و تحت کنترل مرکز در آوردن آن‌ها موفق شوند، خود را مقدس و خدایی اعلام می‌کنند. اما ملت دموکراتیک نوعی ملت است که از این تک‌گرایی‌ها گذار کرده است. مدیریت در ملت دموکراتیک خود را مقدس و بالاتر از سایرین نمی‌شمارد. مدیریت یک پدیده‌ی ساده‌ی اجتماعی ارزشمند است که برای سامان‌بخشیدن به حیات روزانه ضرورت دارد. بنابراین هیچ تقدس فرااجتماعی‌ای ندارد. کنفدرالیسم دموکراتیک نمود تبلور یافته‌ی چنین مدیریتی است که در آن هر کس می‌تواند مدیر باشد. ملاک در چنین نظامی، خدمت اعضای جامعه به خود جامعه

است. یعنی برخلاف مدیریت دولتی‌ای که ملاک و معیارش عبارت است از «قدرت مدیریت مرکزی و نهادهای وابسته به آن، در جهت کنترل کردن جامعه حتی از طریق نیرنگ و سرکوب».

۳۱- دولت همواره جامعه را فاقد نیرو و آگاهی لازمه برای در دست گرفتن مدیریت نشان می‌دهد. به طوری که در نظام دولت-ملت، جامعه حکم دست‌وپا را دارد و قدرت مرکزی (یا همان دولت) حکم مغز را دارد (یعنی دولت می‌خواهد خود را در نقش روح جاودانه معرفی نماید و جامعه را در نقش جسم میرنده و بی‌ارزش). اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جامعه هم مغز اندیشنده است و هم مجری اندیشه‌های خویش. نامتمرکز بودن نظام کنفدرالیسم دموکراتیک امکان این را فراهم می‌آورد که همگان هم در تولید اندیشه و طرح‌ریزی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مشارکت کنند و هم به عنوان مجریان این اندیشه‌ها و طرح‌ها ایفای نقش نمایند. بدین ترتیب در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جامعه از توان و آگاهی لازمه برای در دست گرفتن مدیریت خود برخوردار است. جامعه تنها هنگامی احساس آزادی و کرامت می‌نماید که دارای چنین مدیریت ذاتی‌ای باشد. مبارزات اجتماعی طول تاریخ چه در قالب قبیله‌ای و عشیره‌ای بوده و چه در چارچوب دینی و طریقتی، در اصل نوعی اصرار جامعه برای در دست گرفتن امور مدیریتی خود و رهاشدن از قید و بند ارباب‌ها، فرعون‌ها، نمرودها و حاکمان مستبد بوده است. مبارزات مانی، مزدک، بابک و خرمدینان نمونه‌هایی از همین واقعیت می‌باشند. آن‌ها به فرهنگ کمونال و مدیریت‌های ذاتی باور داشته‌اند (کمونال یعنی جمعی؛ واژه‌ی کمون و کمونالیته از واژه‌ی آریایی کوم گرفته شده که هنوز در میان کوردها به کار می‌رود و به معنای جماعت، همزیستی و سازماندهی جمعی است). اصرار این آزادی‌خواهان بر فرهنگ جمع‌گرایی، نشان‌دهنده‌ی آن است که جامعه همواره می‌تواند با اتکا بر نیروی ذاتی خود که ریشه در ارزش‌های تاریخی جامعه‌ی طبیعی و غیردولتی دارد، به مدیریت همه‌ی امور زندگی خود بپردازد و نیازی به تشکیل دولت یا کانون‌های قدرت ندارد. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که این فرهنگ در آن به اعتلا می‌رسد. پیداست فردی که در چنین نظامی زندگی کند، از غل و زنجیرهایی که قدرت‌ها و دولت‌ها بر دست و پای وی می‌زنند رهایی می‌یابد. جامعه‌ای که از یک مدیریت دموکراتیک درونی برخوردار باشد، زمینه‌ی زندگی آزاد را برای افراد خود به بهترین وجه فراهم می‌آورد. چنین فردی از توان فکری، تصمیم‌گیری و اجرایی بالایی برخوردار است. او، شخصیت فرد مدرنی که جز غرایز چیزی برایش باقی نگذاشته‌اند را پشت سر می‌نهد و جهان متفاوتی می‌آفریند.

۳۲- مهم‌ترین دغدغه‌ی هر جامعه و فرد در طول حیات این است که به سؤال «من چه کسی هستم؟» پاسخ بدهد؛ یعنی اینکه به خودشناسی برسد. وقتی گرفتار نظام سلطه‌گر دولت-ملت باشی نمی‌توانی به این سؤال جوابی صحیح بدهی. زیرا دولت-ملت همواره سعی می‌کند تو را از هویت واقعی خودت دور کند. مثلاً می‌کوشد تمام تنوعات فرهنگی مختلف یک کشور را هم‌شکل گرداند و وادار به تقلید از فرهنگ ملت غالب کند (در ایران، دولت تلاش دارد همه‌ی تنوعات فرهنگی ایران را در چارچوب ملت فرادست فارس و تشیع رسمی، از هویت خود دور کند). به این ترتیب وقتی از هویت و جوهر واقعی خودت دور شدی، نمی‌توانی به خودشناسی برسی. فرد و جامعه‌ای که خود را نشناسد نمی‌تواند ابراز وجود کند و به راحتی از ارزش‌هایش بیگانه می‌گردد. چنین فرد و جامعه‌ای نهایتاً یا باید بگوید «من یک فرد و جامعه‌ی برده‌شده و تسلیم‌شده هستم که هیچ اراده‌ای از خود ندارم» یا اینکه خودش را انکار کند و به عنوان بخشی از ملت فرادست حاکم جلوه‌گر کند. پیداست که هر دو برخورد یادشده، کریه و غیر قابل قبول هستند.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، فرد و جامعه بر مبنای هویت ذاتی خودش مشارکت و زندگی می‌کند. نه اراده‌ای می‌شکند، نه تقلید صورت می‌گیرد و نه هویتی مبدل به هویتی دیگر می‌گردد. بنابراین هم فرد و هم جامعه به خودشناسی دست می‌یابد و می‌تواند به درستی خود را تعریف نماید و ابراز وجود کند.

۳۳- اخلاق، گویای مسئولیت‌پذیری و تعهد افراد در قبال همدیگر و جامعه است. جامعه‌ی بی‌اخلاق، جامعه‌ای است که در آن افرادش فاقد احساس مسئولیت هستند. چنین جامعه‌ای دچار مرگ وجدان و نابودی معنویات می‌شود. پیداست وقتی حس مسئولیت‌پذیری و پایبندی در قبال یکدیگر تضعیف شود، جامعه به سمت فروپاشی سوق می‌یابد.

می‌توان گفت که سیاست اجتماعی، اخلاقی‌ترین روزانه برای حفظ هویت خویش و پیشبرد آزادی‌هاست. اخلاق نیز حالت سنتی‌شده و چارچوب‌یافته‌ی سیاست است که به شکل حافظه‌ی جامعه درآمده؛ بنابراین نوعی خودآگاهی و نیروی مدیریتی است. جامعه‌ای که اخلاقتش تضعیف شود، نیروی سیاسی و مدیریت ذاتی خود را از دست می‌دهد و به راحتی تحت سلطه درمی‌آید. بی‌جهت نیست که هر چه ناهنجاری‌های اخلاقی در جامعه رشد می‌یابد، جامعه با بحران و سردرگمی رویارو می‌شود. هر چه حقوق بر جای اخلاق می‌نشینند، مدیریت ذاتی جامعه و سیاست اجتماعی تضعیف می‌شود، مدیریت‌های بیگانه و قدرت رشد می‌یابند و جامعه از آزادی خود محروم می‌گردد. مفاد حقوقی، نمایانگر منافع طبقات فرادستی هستند که می‌خواهند انحصار سرمایه و قدرت را در دست داشته باشند و هیچ ربطی به عدالت و حق ندارند. هر چه

قضایات‌های اخلاقی جامعه درباره‌ی امور زندگی‌اش جای خود را به مفاد حقوقی داد، جامعه به سمت جنگ و درگیری درونی و به وضعیت وابستگی درآمد.

فرد و جامعه‌ی بی‌اخلاق، فرد و جامعه‌ای برده‌شده است. در برابر چنین وضعیتی که دولت-ملت بر آن دامن می‌زند، کنفدرالیسم دموکراتیک بر اعتلای جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی استوار است. لذا نظامی است که در آن اوج پابندی فرد در قبال جامعه، مسئولیت‌پذیری و موضع‌گیری انسانی در قبال مسائل وجود دارد. در این نظام میزان آزادی با محک اخلاق منطبق و دست‌زدن به سیاست دموکراتیک جمعی سنجیده می‌شود. یعنی به اندازه‌ای که پابند اخلاق جامعه باشی و بر مبنای هویت و منافع حیاتی جامعه دست به فعالیت سیاسی دموکراتیک بزنی، به همان اندازه آزاد هستی.

۳۴- سیاست، عرصه‌ی آزادی جامعه است. سیاست عبارت است از: درک جامعه از هویت و منافع حیاتی خویش و تلاش فکری- عملی برای توسعه و حفاظت از آن‌ها. اگر سیاست به صورت مدیریت ذاتی درآید مبدل به سیاستی دموکراتیک و آزادکننده می‌شود اما اگر آلوده‌ی مدیریت قدرت‌گرا شود موجب خودباختگی می‌گردد. هرچا سیاست دموکراتیک به پایان برسد، قدرت، خودکامگی و قانون مطلق سربرمی‌آورد. در چنین حالتی، جامعه نیز تنها به یک موجودیت حرف‌شنو، اطاعت‌کننده و بی‌اراده مبدل می‌گردد. بنابراین در کنفدرالیسم دموکراتیک به جای «روابط قدرت‌محور دولتی، سازماندهی‌های متکی بر سلسله‌مراتب قدرتی و قوانین مطلق»، بر «روابط آزاد، همزیستانه و خودسازماندهی جامعه» تأکید می‌شود. یعنی تمام تنوعات و واحدهای اجتماعی‌ای که در کنفدرالیسم دموکراتیک جای می‌گیرند، بر هویت و شخصیت خویش و منافع حیاتی‌شان خودآگاهی دارند، بر این مبنای هم به مدیریت خود می‌پردازند و هم از لحاظ اندیشه و عمل می‌توانند هویت و منافع حیاتی خود را توسعه بخشند. سیاست دموکراتیک واقعی نیز همین است. این امر منجر به آزادی آن‌ها می‌شود؛ واضح است که این آزادی راستین است یعنی همگان در آن سهیم هستند و منطق خصومت‌برانگیز «ما- دیگران» بر آن حکم نمی‌راند.

۳۵- در جامعه‌ای که تحت سلطه‌ی دولت و قدرت قرار دارد، واحدها و تنوعات اجتماعی بر پایه‌ی فایده‌ای که برای دولت دربر دارند رده‌بندی می‌شوند و انواعی از طبقات و سلسله‌مراتب تشکیل می‌شود. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، واحدها و تنوعات اجتماعی به شکل آزادانه زندگی کرده و هیچ مرجع استثمارگر و قدرت‌طلبی که جامعه را به میل خود رده‌بندی و تقسیم کند در آن وجود ندارد.

۳۶- هیولای دولت- ملت نه تنها امکان دموکراتیک‌سازی را فراهم نمی‌آورد بلکه خودش منبع نسل‌کشی‌های فیزیکی و فرهنگی است زیرا بر ملی‌گرایی، دیگری‌سازی و دیگری‌ستیزی استوار است. در دولت-ملت‌ها این اصل حاکم است: قوی، حق دارد ضعیف را از بین ببرد. به همین دلیل همیشه موجب جنگ، رقابت خصمانه، درگیری و خون‌ریزی می‌شوند. دولت نه تنها هرگز نمی‌تواند بحران‌ها را حل کند بلکه خودش یک منبع بحران‌ساز است. دلپش این است که دولت نوعی سازماندهی است که در آن سود مشترک همه‌ی کانون‌ها و منابع قدرت طلب گرد می‌آید و به همین علت همیشه در داخل آن کشمکش و نزاع بر سر کسب قدرت بیشتر و تقسیم امکانات وجود دارد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیرقدرت‌طلب است، اصل همیاری متقابل، تعاون، کثرت‌پذیری، همزیستی و هم‌پذیری مبنای قرار می‌گیرد. بنابراین به جای جنگ و درگیری، فضا و شرایط برای زندگی مسالمت‌آمیز همگان در کنار همدیگر و ایجاد صلح اصولین برقرار می‌شود.

پیداست تا زمانی که هدف از پروژه‌های سیاسی و مبارزات تحول‌خواهانه‌ی اجتماعی تشکیل دولت-ملت باشد، امکان ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک به وجود نمی‌آید. جامعه‌ای که دموکراتیک نشود نیز همچنان در گرداب مشکلات دست‌وپا خواهد زد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که در جهت حل و فصل مسائل ملت هدفمند است. نظامی است که در آن جامعه با همه‌ی تنوعات مختلف و متکثر خویش، مدیریت لازم جهت «شناختن و ابراز نمودن هویت خویش، حفظ آن؛ همچنین حفاظت از منافع حیاتی خود و پیشبرد آن‌ها» را به عرصه‌ی عمل درمی‌آورد. نه ملی‌گرایی در آن جایی دارد و نه کسی ناچار از دیگری شدن و خودباختگی است. در کنفدرالیسم دموکراتیک، هر گروه و جماعت فرهنگی بدون هیچ تبعیضی می‌توانند به نشر آداب و سنن فرهنگی خود پردازند. از آنجا که فرهنگ، خود‌گویای مقاومت و پایداری یک هویت است بنابراین وجود انواع سازماندهی‌های دواطلبانه و آزاد فرهنگی می‌تواند هویت‌های متفاوتی را که در گستره‌ی این نظام جای می‌گیرند، زنده و پویا نگه دارد.

۳۷- دولت-ملت نوعی ضدانقلاب در برابر جامعه است. در انقلاب سال ۵۷ ایران طیف‌های مختلف اسلامی، چپ، لیبرال و ملیت‌های مختلفی نظیر کوردها و آذری‌ها حضور داشتند. این امر می‌توانست گامی عظیم برای مبدل شدن به ملت دموکراتیک و آزادی فرهنگ‌ها و تنوعات هویتی ایران باشد. اما یک سال بعد از انقلاب، این همگرایی طیف‌ها که منجر به پیروزی انقلاب شد با یک گرایش سلطه‌خواهانه از سوی اسلام‌گرایان از میان رفت و حذف چپ‌گرایان، کوردها و اسلامیون لیبرال و فرهنگی از صحنه آغاز شد. تنوعات فرهنگی ایران به حاشیه رانده شده و به تدریج به سمت نابودی سوق یافتند. هر آنچه رنگ بومی

داشت و از تاریخ و ارزشی مختص به خود برخوردار بود تحت نام وحدت ملی و ذوب شدن در انقلاب، انکار گشت. بدین ترتیب یک نظام تک‌حزبی و با محوریت اسلام سیاسی شکل گرفت که با هر نوع اندیشه، تکرر فرهنگی و تنوع در ایران، به ستیزه می‌پردازد. بنابراین انقلاب به ضدانقلاب علیه خلق مبدل گشت و جمهوری از ماهیت واقعی خود دور افتاد، زیرا یک جمهوری راستین از پیمان دموکراتیک طیف‌های مختلف متشکل است. اما حزب جمهوری اسلامی با زدن انگ تجزیه‌طلبی بر کوردها، انحراف اسلام‌گرایان لیبرال یا مخالف ولایت فقیه و ارتداد چپ‌گرایان، زمینه‌ی یک پیمان اجتماعی دموکراتیک را از میان برد و جمهوری را با صفت اسلامی تحت استیلای خود درآورد. ضعف سازمان‌های کورد در پیش کشیدن یک پروسه‌ی مبارزاتی سیاسی دموکراتیک که بتواند پروژه‌ای کارآمد برای حل مسئله‌ی کورد ارائه نماید نیز تأثیرگذار بوده است. چپ‌گرایان با نگرش جزم‌اندیشانه‌ی خود پروسه‌ی روی کار آمدن جمهوری اسلامی را یک روند ضدسرمایه‌داری انگاشته و به خدمت آن درآوردند. هنگامی متوجه وضعیت شدند که دیگر بسیار دیر شده و با موج خشونت‌آمیزی از پاکسازی رویارو شدند. آنانی که قرائتی فرهنگی از اسلام داشتند نیز با به‌جای استاد به هویت بومی و شرقی، به سمت لیبرالیسم غرب درغلطیدند و عملاً در جامعه فاقد تأثیر ماندند یا توسط نظام جمهوری اسلامی به حاشیه رانده شده و در حصر قرار گرفتند. جمهوری اسلامی با این وضعیت خود نمی‌تواند تداوم یابد تنها دستیابی به ویژگی دموکراتیک می‌تواند آن را از بحران کنونی نجات دهد این نیز از طریق ایجاد یک فضای دموکراتیک نظیر مقطع پیروزی انقلاب میسر است. یعنی دست کشیدن از سلطه‌خواهی عقیدتی و مساعدسازی زمینه برای مشارکت همه‌ی نیروهایی که در پیروزی انقلاب ۵۷ شرکت داشتند؛ از اسلام‌یونی که قرائتی فرهنگی از دین دارند گرفته تا چپ‌گراها، سازمان‌های خلق‌های مختلف نظیر کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و سایرین. این امر جمهوری را دموکراتیک می‌نماید. جهت این امر اقدام به ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که مورد توافق و اجماع کل جامعه باشد، امری حیاتی و تحول‌ساز خواهد بود. ملت دموکراتیک با درک صحیح همه‌ی تنوعات هویتی از تاریخ و فرهنگ بومی خود می‌تواند شکل گیرد. چنین ملت دموکراتیکی به راه کارهای خشونت‌طلبانه علیه فرهنگ‌های دیگر و اقدامات ملی‌گرایانه توسل نمی‌جوید. تاریخ و فرهنگ قوم خاصی را بر تاریخ و فرهنگ تنوعات اجتماعی مختلف، حاکم نمی‌گرداند. ملت دموکراتیک، ملتی است که تاریخ و فرهنگ همه‌ی خلق‌ها و زحمت‌کشان در آن برجسته است. به‌طور مثال ملت دموکراتیک کورد، اشتراکات و اختلاط‌های فرهنگی و تاریخی خود را با همه‌ی خلق‌های ایران می‌پذیرد و بر این مبنا با آن‌ها در همزیستی و تعامل به سر می‌برد.

به واسطه‌ی آنکه ملت دموکراتیک کورد بر روی همزیستی با سایر خلق‌ها گشوده است، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان جهت همه نوع هم‌پیمانی و اتفاق ملی دموکراتیک مساعد است و ساختاری تک‌محور و حذف‌کننده ندارد. حتی در سطح خاورمیانه و جهان می‌تواند انواعی از اتحادیه‌ها و هم‌پیمانی‌های دموکراتیک را پدید آورد.

۳۸- برخلاف دولت-ملت که به رد هویت‌های بومی و نهادهای عشیره، طریقت‌ها و آیین‌ها می‌پردازد، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جهت نیل به تمدنی دموکراتیک و غیردولتی به نهاد عشیره، طریقت‌ها و آیین‌ها اهمیت می‌دهد. این نهاد‌های اجتماعی کهنی هستند که ذات آن‌ها با دموکراسی، مدیریت‌های نامرکزی و سلطه‌ستیز همخوان است. علت مبارزات پی‌درپی آن‌ها با تمدن‌های دولت‌گرا و یورشگر همین بوده است. این نهادها هزاران سال دموکراسی را به شکل طبیعی و خودجوش در بطن خود پرورانده‌اند؛ ماهیت آن‌ها چنین است. بنابراین در برابر هر نوع یورش انحصارطلبانه‌ای که این اراده و مدیریت ذاتی را از آن‌ها سلب کند مقابله می‌کنند. هرچه نظام سلسله‌مراتبی در این نهادها رشد کرده و مدیریت به یک طبقه‌ی فرادست مبدل شده است، دموکراسی طبیعی نیز ضعیف شده و به سمت دولتی‌شدن حرکت کرده‌اند.

به بافت عشایر کورد، طریقت‌ها و آیین‌هایی نظیر یارسان و نواحی روستایی هورامان نگاه کنید. خصلت‌های دموکراسی طبیعی را به رغم همه‌ی یورش‌هایی که علیه هویت آن‌ها صورت گرفته، هنوز هم می‌شود دید. اراده‌ها در آن‌ها هنوز مخاطب گرفته شده و بقایای مدیریت جمعی در میان آن‌ها دیده می‌شود. این‌ها برای پذیرش یک سیستم کمونال (جمع‌گرای) دموکراتیک مساعدند. خود مذاهب و گرایش‌ات عرفانی قدرت‌ستیز نوعی مبارزات اجتماعی دموکراتیک در مقابل دین‌های رسمی و دولتی بوده‌اند. به عنوان مثال کلام انالحمی که منصور حلاج تا پای دार بر آن اصرار کرد، اصرار بر حقانیت جامعه در برابر دستگاه حاکمه‌ی دولتی بوده است. چادرنشینان، ایل‌ها و عشایر نیز در برابر قدرت و مرکزگرایی، میل به مدیریت بومی و دموکراتیک داشته و اعتراضات آن‌ها در مقابل دولت‌های وقت، این خصیصه‌ی آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. فرهنگ کوردها بیشتر از آنکه بر طبقه، شهر و دولت متکی باشد بر دموکراسی قبیله‌ای-ایلی متکی است. فرم‌های اجتماعی قبیله، عشیره و ایل، بیشتر از آنکه بر پیوندهای خونی و خویشاندی استوار باشند بر فرهنگ مقاومت و حفظ زندگی آزاد متکی می‌باشند. علت محدودماندن و بسته‌بودن‌شان، ناشی از برخورد‌های خشونت‌طلبانه و فشارهای دستگاه‌های دولت‌ها در درازای تاریخ بوده است. علاوه بر نیروهای یورشگر تمدن دولتی، عوامل مزدور داخلی نیز همیشه برای منافع پست و فرومایه‌ی خود، تلاش کرده‌اند تا این فرهنگ دموکراتیک ریشه‌دار را تضعیف و نابود سازند.

اگر به ساختاری ایلی نگاه کنیم می‌بینیم که ایل از نوعی مدیریت ذاتی برخوردار است. سازمان ایلی در قاعده‌ی خود بر روابط نَسَبی و در سطوح بالایی بر روابط و اتحاد سیاسی (سیاست اجتماعی) متکی است. این سازمان از امور اقتصادی (دامداری، کشاورزی، تقسیم مراتع، صنایع دستی خانگی) گرفته تا حفظ امنیت، کوچ، تعامل با سایر ایلات و در صورت لزوم تشکیل اتحادیه با آن‌ها، قضاوت برای حل مسائل داخلی و نظایر آن، همه را به دست خویش مدیریت می‌کند. به طوری که یک سیاست اقتصادی مشترک را می‌توان در نظام ایل مشاهده کرد (مثلا کوچ‌نشینان دامدار برای هدایت گله‌ها و استفاده از مراتع و آبشخورهای مشترک، مکانیسم تصمیم‌گیری و اجرایی دموکراتیکی دارند که نوعی سیاست اقتصادی را تشکیل می‌دهد. هر مجموعه‌ی کوچ‌نشین دامدار، اساساً یک مجتمع تعاونی تولیدی- مصرفی اشتراکی است). سازمان ایلی در میان هر خلق تحت عناوین متفاوتی تقسیم‌بندی می‌شود؛ به طور عام می‌توان گفت به ایل، طایفه، تیره، مال، هوز، اولاد و خانوار تقسیم می‌گردد. برخی از ایل‌ها و طوایف مناطق کوردنشین عبارتند از: ایل‌های شکاک، میلان، هرکی و جلالی در مناطق کرمانج‌نشین کوردستان (ارومیه تا ماکو) / ایل‌های زنگنه، کلهر، جاف، سنجابی و گوران در کرمانشاه / ایل‌های ملکشاهی، ارکوازی، کورد (متشکل از طوایف زرگوش، ماسپی، ناصر عالی و... در دهلران و آبدانان)، شوهان و خزل در ایلام / ایلات و طوایف سوران اعم از منگور، پشدر، دهبکری، مامش، مُکری، فیض‌الله بیگی، گورک در منطقه‌ی مُکریان (مهاباد، بوکان، پیرانشهر و سردشت) همچنین بزرگ‌ایل یا کنفدراسیون ایلی بلباس / ایلات و طوایف اردلان، زند و کمانگر در سنندج و کامیاران / ایلات و طوایف کرمانج حسنلو، عمارلو، دوانلو، شادلو، زعفرانلو و توپکانلو در خراسان شمالی / ایلات و طوایف حسنوند، کولیوند و بیرانوند در لرستان (می‌توان به انواعی از اتحادیه‌ها در میان ایل‌های گُر و لک منطقه‌ی لرستان اشاره کرد: ۱- اتحادیه‌ی ایل‌های بالاگریوه متشکل از ایلاتی همچون جودکی، دریکوند، بهاروند و پابی ۲- اتحادیه‌ی ایلات طره‌هان متشکل از ایلاتی همچون امرایی، چگنی و سوری ۳- اتحادیه‌ی ایلات بیران و باجلان متشکل از ایلات بیرانوند، سگوند، قائد رحمت و دالوند ۴- اتحادیه‌ی ایلات لک‌زبان سلسله متشکل از ایل‌های یوسفوند، کولیوند و حسنوند) / کنفدراسیون بختیاری متشکل از ایل‌های چارلنگ و هفت‌لنگ در منطقه‌ی بختیاری / اتحادیه‌ی ایلی بویراحمدی، ایلات بهمنی و چرام در کهگیلویه و بویراحمد / ایل لرزبان ممسنی در فارس.

ایل‌های دیگری نیز در سطح ایران وجود دارند از جمله ایل قشقایی که ترک‌تبار هستند و مرکز اصلی آن‌ها استان فارس است و در مناطق گچساران، بختیاری و دیگر مناطق ایران نیز به سر می‌برند / طوایف و ایلاتی نظیر یاراحمدزایی، یارمحمدزهی، ناروئی، ریگی، کُرد، براهویی و گمشادزهی در بلوچستان زندگی

می‌کنند / در میان عرب‌های اهوازی نیز طوایف بسیاری همچون آل کثیر، آل حمید، بنی تیمم، بنی صالح، مطوری، آلبوغییش و ... وجود دارند / در میان ترکمن‌ها نیز طوایف نظیر آتابای، یموت و گوگلان‌ها به چشم می‌خورند / در مناطق خراسان نیز ایل‌هایی نظیر هزاره، بلوچ و بهلولی زندگی می‌کنند.

برخی از ایل‌ها (به‌ویژه ایل‌های جنوب ایران و بختیاری) با دولت مرکزی در پیوند بوده‌اند و حتی میر یا ایلخان آن‌ها توسط حکومت مرکزی تعیین می‌شده است. در دوران صفوی، کفندراسیون ایلی چومش‌گُزک در خراسان و از میان کوردهای کوچانده‌شده از شمال کوردستان شکل گرفت که حامی شاهان صفوی در مقابله با ازبک‌ها بوده‌اند؛ بعدها عنوان آن به اتحادیه‌ی زعفرانلو متحول شد. بزرگ‌ایل شاهسون که در شمال غرب ایران (اردبیل و دشت مغان) به سر می‌برد، در دوران صفویه توسط شاه عباس و برای ایجاد توازن در برابر دیگر کفندراسیون‌های ایلی آن دوران تشکیل گردید. ایل خمسه (متشکل از باصری‌های فارس‌زبان، یک ایل عرب، اینانلوا، نفر و بهارلوه‌ای ترک‌زبان) در زمان قاجار توسط قوام‌الملک در جنوب ایران و برای مقابله با قشقایی‌ها و بختیاری‌ها تشکیل شد.

اما به‌طور کلی می‌توان گفت که کفندراسیون‌های ایلی از خصلت‌های دموکراتیک برخوردارند (هرچند عشایر دارای خصلت‌های سلسله‌مراتبی و مردسالارانه نیز باشند، اما این خصوصیات به اندازه‌ی خصوصیات مخرب نظام‌های مرکزگرای دولتی نیست. مزدوران داخلی قبایل و عشایر همیشه تأثیرات نامطلوبی را به همراه داشته‌اند. اما به جسارت می‌توان گفت که نقش قبایل، عشایر و کفندراسیون‌های ایلی در توسعه‌ی جوامع، تداوم مقاومت در راه آزادی، همیاری، تعاون و سنت‌های دموکراتیک بسیار مثبت بوده است). تعاملات کفندراسیون‌های ایلی با دولت‌های مرکزی بیشتر بر مبنای پذیرش متقابل بوده و این کفندراسیون‌ها به‌طور کامل تابع دولت مرکزی نشده و سعی کرده‌اند مدیریت‌های ذاتی و فرهنگ خود را در برابر سلطه‌طلبی دولت مرکزی حفظ کنند. در زندگی ایلی نوعی پابندی عمیق به ارزش‌های فرهنگی وجود دارد و شاخصه‌ی هویت‌مندی اجتماعی بالاست. ارزش‌های خودی در آن حفظ می‌شوند. در زندگی ایلی، زندگی اشتراکی و جمعی بودن ارزش شمرده شده و خبری از فردگرایی افسارگسیخته وجود ندارد (هرچند تأثیرات تمدن دولتی، سلسله‌مراتب و جنسیت‌گرایی تخریباتی را در آن ایجاد کرده اما باز هم خصلت‌های دموکراتیک آن غیرقابل انکارند). مدرنیته‌ی سرمایه‌داری برای نفوذ در خاورمیانه و ازجمله در ایران به زندگی ایلی و نظام دموکراتیک آن یورش آورد. زیرا استثمار جامعه مستلزم نابودی ارزش‌های مشترک آن و جایگزین‌سازی فردگرایی و زندگی فردی بریده از ارزش‌های جمعی بود. اصرار رضاخان پهلوی بر راهکار نظامی، سرکوب و اعدام شورشیان

عشایر همین امر بوده است. زیرا خواست او تأسیس یک دولت-ملت قاطع و به شدت مرکزگرای مدرن بود که از نظام آموزشی وابسته به دولت و ارتش منظم برخوردار بود؛ حال آنکه این امر با ساختارهای کنفدراتیو ایلی و مدیریت‌های ایالتی و ولایتی که ساختار غالب در آن دوران بود، تضاد داشت. با وجود تخریباتی که در ساختار قبیله‌ای-ایلی در ایران ایجاد گشته اما این شیوه‌های زندگی هنوز هم باقی مانده و تأثیرات خود را تداوم می‌بخشند. می‌توان این عناصر را به عنوان بخشی از فرهنگ دموکراتیک منطبق با هویت‌های مختلف موجود در ایران مشارکت بخشید و در روند دموکراسی جای داد.

نکته‌ی حائز اهمیت این است: مدرنیته را باید تهوع نمود زیرا چیزی ندارد که با ماهیت و حقیقت ما همخوان باشد؛ کاملاً مسموم‌کننده است. اما عشایر، ادیان و مذاهب به رغم اینکه بعدها به واسطه‌ی هیرارشی (سلسله‌مراتب) و پدرسالاری و آمیختگی با قدرت از ماهیت خود دور گردانده شده باشند اما از آن ما خاورمیانه‌ای‌ها هستند و بخشی از وجود مایند. با انتقادی رادیکال و سازنده از آنها و حفظ جنبه‌های دموکراتیک، تمدن‌ستیز و قدرت‌ستیزشان از آنها صیانت خواهیم نمود و در بطن سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک به‌عنوان عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک گنجانده خواهند شد.

۳۹- دین یا آیین در اصل مقوله‌ای فرهنگی است که می‌توان چندین کارکرد را برای آن برشمرد: ۱- دارای تعالیم اخلاقی است؛ لذا همچون عاملی مدیریتی می‌تواند ایفای نقش کند. ۲- سازماندهی جامعه در برابر یورش نیروهای تمدن‌گرای دولتی است. ۳- هم حوزه‌ی مادی و هم معنوی را دربر می‌گیرد. یعنی اینکه دین صرفاً به دنیای پس از مرگ محدود نمی‌ماند و در اصل به مسائل زندگی اجتماعی و دنیای کنونی می‌پردازد. کما اینکه مسجد در اسلام مدینه (دوران حضرت محمد) مرکز مشورت جمعی و حل‌وفصل مشکلات جامعه بوده است.

وقتی دین، از حالت مقوله‌ای فرهنگی فاصله یافته و قالبی سیاسی و قدرت‌طلب به خود می‌گیرد نه تنها این کارکدها را از دست می‌دهد، بلکه باژگونه شده و خود به مشکل و سرچشمه‌ی معضل مبدل می‌گردد. نمونه‌ی این واژگونگی را می‌توان همزمان با ایجاد تشیع صفوی در ایران دید. علویان، در اصل جناح چپ و خلق‌محور اسلام هستند که علیه دولت و دین رسمی موضع‌گیری می‌نمایند. اما نهاد روحانیت شیعی متأثر از دوران صفوی، یک نهاد قدرت‌گرا و دولتی است و هیچ پیوندی با نهاد روحانی جامعه‌ی ایرانی ندارد. جامعه‌ی ایران بیشتر با عرفان و تصوف که محتوایی اجتماعی و معترض به نظام قدرت دارد، همخوان و سازگار است. در طول تاریخ، شریعت سیاسی با عرفان اجتماعی ایرانی در جنگ و جدال دایمی بوده است. نمونه‌ی اختلاف و جدال میان شریعت‌گرایان دولتی و عرفای جامعه‌گرا بسیار است. مثلاً شریعت‌پرستان

پیرامون دستگاه خلافت، بر ضد عارف مبارز «منصور حلاج» شوریدند و حکم بردار کردن وی را صادر کردند. زیرا حلاج از حقیقت اجتماعی بحث می‌کرد و روحانیون درباری نگران جاه و مقام خویش بودند. فتنه‌گری شریعت‌گرایان دولتی همواره عرفا، درویشان و حق‌طلبان راستین را هدف گرفته است. دستگاه مرجعیت دولتی شیعی همواره عنان این فتنه‌گری را در دست داشته است. یعنی روحانیت سیاسی شیعه در ایران، نهادی قدرت‌پرست است و با روح «اجتماعی‌بودن، اخلاق، آزادی و معنویات» در تضاد است. بی‌شک منظورمان آن دین و نهاد روحانی جامعه که در میان اقشار ستمدیده و سرکوب‌شده وجود دارد، نیست. هرگاه در جایی ترکیب دین + قدرت (به خصوص قدرت سیاسی که در فرم دولت- ملت به اوج می‌رسد) شکل گرفته، دین از نقش فرهنگی خود بیگانه شده و همچون ابزاری برای بهره‌کشی و استثمار مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. همواره شاه، حاکم، امیر، سلطان، شیخ، آخوند و شخصیتی نظیر آن وجود داشته که در پشت دستورات دینی به کسب سود سرشار پرداخته و به قدرت بلامنازغ دست یافته است. چنین دینی، با روح دین که از همان ادوار قدیم بشری کاربرد داشته، در تضاد است. دین سیاسی (نظیر اسلام بنیادگرا یا میانه‌رو) نه تنها پاسخگوی نیاز معنوی نوع انسان نیست، بلکه ارزش‌های طبیعی، پویایی و اندیشه‌ی آزاد را از جامعه سلب می‌کند. بدین ترتیب جامعه را دچار جمود و مرگ معنوی- اخلاقی می‌نماید. اسلام سیاسی تیپ شخصیتی بیماری را آفریده است که می‌توان چند خصوصیات آن را برشمارد: منافق و دورو؛ نیرنگ‌باز؛ جنسیت‌گرا و ضد آزادی زن؛ پول‌پرست (منتها زیر نقاب تجارت اسلامی)؛ ملی‌گرا (به طوری که حاضر است همگان را برچسب کافر بزند و گردن بزند) و بسیاری از دیگر خصیصه‌های منفوری که از جانب اسلام راستین فرهنگی، پلید و اهریمنی شمرده می‌شوند. اسلام سیاسی در هر کجا که باشد، خطرناک است و زمینه‌ی قتل‌عام را فراهم می‌آورد. به‌ویژه در نظام جمهوری اسلامی، این خطر بیشتر است. زیرا نظام خسروانی (ایران‌شهری) با اسلام سیاسی ترکیب شده است. یعنی نوعی ملی‌گرایی تلفیقی از هردو تولید گردیده که قدرت خود را از طریق تبلیغ هم ملت فرادست فارس و هم مذهب سرور شیعی برقرار می‌نماید. شاه یا خسرو از نظام باستانی به عصر حاضر منتقل گردیده و به جلد روحانی سیاسی کنونی درآمده است. البته تأثیرات مدرنیسم را نیز که بر این بیافزاییم تفاوت آن با روحانیت سیاسی سنتی آشکار می‌گردد. در گذشته، روحانیت سنتی نظیر مُغان زرتشتی دوران هخامنشی که نماینده‌ی دین رسمی شده و دولتی زرتشتی بودند، تنها در جایگاه مشروعیت‌بخشی به نظام ایفای نقش می‌نمودند. اما در نظام جمهوری اسلامی، روحانیت خود بر اریکه‌ی قدرت نشسته و حکم مشروعیت خویش را صادر می‌کند. در مدل جمهوری اسلامی، اسلام سیاسی به سطح فاشیسم می‌رسد و ابعاد خطرناک جهانی به خود

می‌گیرد. دستگاه ولایت فقیه با مطلق خواندن خود، هرگونه مخالفت، تنوع، تکثر، اراده‌مندی و دگراندیشی را ممنوع کرده است. از منظر ولایت فقیه، هرآنکه با قدرت ولی فقیه در تضاد افتد کافر است و حق حیات ندارد. چنین چیزی با روح اسلام فرهنگی منافات دارد. در اسلام راستین فرهنگی، هر انسان، دارای کرامت، اراده، آزادی، حق انتخاب و اظهارنظر است. چه آنکه رفتار پیامبر در صدر اسلام این مسئله را به‌خوبی روشن می‌سازد. در نزد حضرت محمد، سیاه و سفید برابرند و تنها ملاک، تقواست. می‌توان این تقوا را پایبند بودن به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی هزاران‌ساله‌ی انسانیت قلمداد کرد. اما در جمهوری اسلامی، کورد و فارس با هم برابر شمرده نمی‌شوند؛ آذری و فارس یا بلوچ و فارس با هم برابر نیستند. حتی یک شهروند فارس زرتشتی با یک شهروند فارس شیعه برابر قلمداد نمی‌شوند. زیرا در جمهوری اسلامی، اسلام سیاسی حاکم است و این اسلام سیاسی شدیداً ملی‌گرا و نژادپرست است.

توجه داشته باشیم که وقتی این مباحث را مطرح می‌کنیم منظورمان جداسازی دین از دولت به سبک و سیاقی که غربی‌ها و طرفداران مکاتب غربی آن را پیش می‌کشند، نیست. زیرا حتی دنیوی‌ترین نظام‌های دولتی و قدرتمدار، همواره از دین به عنوان یک ابزار سود جست‌ه‌اند. آنچه مدنظر ماست و از آن جانبداری می‌کنیم، دینی است که همچنان خصیصه‌ی فرهنگی و غیردولتی خود را حفظ کرده باشد. روحانیونی که از دستگاه قدرت و دولت فاصله گرفته و به انتقاد آن پرداخته‌اند، همواره مورد بی‌مهری واقع شده‌اند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن آیت‌الله منتظری است که به دلیل مخالفت کردن با سیاست‌های سرکوب‌گرانه علی‌الخصوص نهاد رسمی ولایت مطلقه‌ی فقیه، تا لحظه‌ی مرگ خانه‌نشین گردید.

تنها یک ساختار مردمی و دموکراتیک است که می‌تواند با اهمیت‌دهی به ارزش‌های دینی-آیینی، به حافظ راستین دین مبدل شود. مؤمنان راستین در چارچوب یک تنوع فرهنگی دموکراتیک می‌توانند اراده و هویت خویش را حفظ کنند. وگرنه حکومت‌های دینی به دلیل آنکه به قدرت آلوده شده‌اند، هرلحظه دین و ایمان را فدای سود و مصلحت خویش می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت حکومت‌های دینی، بی‌ایمان‌ترین و منافق‌ترین حکومت‌ها هستند.

تمامی جنبش‌ها و جریان‌ات مبارزاتی ایران از هر طیف و اندیشه‌ای که باشند، بایستی بدانند که تا وقتی با اسلام سیاسی مبارزه نشود و روی واقعی و کریه آن آشکار نشود نمی‌توان به سیاست دموکراتیک پرداخت. اسلام سیاسی، انحصار سیاسی است. می‌خواهد همه‌ی مخالفان را از میدان خارج سازد. همچون تاجری که نمی‌خواهد حتی یک رقیب داشته باشد و انحصار کالای خاصی را در کنترل خویش بگیرد.

اسلام فرهنگی همچون سایر ادیان فرهنگی، به جامعه معنویات می‌بخشد. اما اسلام سیاسی جامعه را دچار بحران و مرگ معنوی می‌گرداند. چنان‌که پیشاپیش حکم گردن زدن هر دگراندیش و مخالفی را تحت نام جهاد با کافران صادر می‌کند. اسلام فرهنگی دین همزیستی است؛ اما اسلام سیاسی دین خلق‌کشی و ستم است. اسلام سیاسی همین است: اعدام بدون محاکمه؛ سنگسار؛ شکنجه؛ ترویج اعتیاد و فساد. آیا می‌توان اینهمه آمار دهشت‌بار خودکشی زنان، افزایش اعتیاد، تجاوز، سرقت و قتل، زورگیری و کلاهبرداری و تقلب را جز به اثرات ناشی از این اسلام سیاسی که جامعه را دچار مرگ معنوی کرده، به چیز دیگری نسبت داد؟ خیر. زیرا اسلام سیاسی، جامعه‌ای اسیر و دربند می‌خواهد. جامعه‌ای که دارای معنویات باشد، زنده و پویاست و زندگی بامعنایی دارد. لذا اسلام سیاسی، جامعه را دچار مرگ معنوی می‌سازد تا آن را همچون جسد مرده‌ای برای تشریح در اختیار گیرد. حتی نماز، مسجد، دعا، اعتقاد، مهربانی، حقوق همسایگی، احترام و کرامت نیز در اثر تبلیغات وازگون‌کننده‌ی اسلام سیاسی معنازدایی شده‌اند. اسلام سیاسی که با دولت-ملت تجهیز شده (نظیر جمهوری اسلامی ایران، جمهوری ترکیه و برخی کشورهای عرب) خود شدیدترین نوع فردگرایی و زندگی فردی و بریده از جامعه را تبلیغ می‌کنند. اما اسلام فرهنگی وقتی مثلاً می‌گوید به فقرا بخشش کن، هر چه را برای خود می‌پسندی برای سایرین هم بپسند، یا وقتی به شور و مشورت جمعی دعوت می‌کند، در واقع بر اساس حافظه‌ی تاریخی جامعه عمل می‌نماید. یعنی اسلام فرهنگی، ارزش‌های هزاران‌ساله‌ی بشریت را با فرامینی دینی فرموله کرده و تداوم‌گر آن ارزش‌هاست. لذا اسلام فرهنگی، از آن جامعه و گوهری گرانبهاست. جامعه بدون این ارزش‌های جمعی نمی‌تواند حتی یک آن پابرجا بماند. زیرا اخلاق و وجدان جمعی، برای حفظ جامعه غیرقابل چشم‌پوشی هستند. اسلام فرهنگی و به‌طور کلی هر آیین فرهنگی، بر این اخلاق و وجدان تأکید می‌کند، لذا ارزشمند است و بایسته‌ی حفظ و تعالی.

اسلام فرهنگی، به تکثر و تنوع باور دارد. زیرا ادیان برای قشری محدود ایجاد نشده بلکه همواره ارزش‌هایی برای کل بشریت در پی داشته‌اند. اسلام فرهنگی با زور و فشار قابل اشاعه نیست. زیرا ماهیت هر نوع اشاعه و پراکنش فرهنگی چنین است. اما اسلام سیاسی که ضد تکثر و تنوع است، با زور و فشار می‌خواهد فرامین خود را به همگان ابلاغ کند.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بر مبنای این واقعیات، تمام تنوعات مذهبی و آیینی را که دارای ماهیتی فرهنگی هستند، در خود گنجانده و زمینه‌ی تعالی دین فرهنگی و نه دین سیاسی شده و قدرت‌طلب (نظیر

اسلام بنیادگرای طالبان، سلفی‌گری، اسلام‌گرایی میانه‌روی حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه، یا جمهوری اسلامی ایران) را فراهم می‌آورد.

کنفدرالیسم دموکراتیک ضامن اتحاد همه‌ی تفاوت‌های گویشی، مذهبی، فکری و عقیدتی است. کنفدرالیسم دموکراتیک تمام عناصر فرهنگی خلق را در خود می‌پذیرد. و در عوض، عناصر دولتی‌شده، آسیمیله‌شده (استحاله‌گشته) و قدرت‌گرایانه را که هیچ‌سختی با فرهنگ مردم ندارند، واپس می‌زند. دین و مذهب دولتی، در کنفدرالیسم دموکراتیک جایی ندارد. به طور مثال در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، نه تشیع مجهز به تروریسم سپاه پاسداران و نه تسنن رادیکالیزه‌ی معلوم‌الحالی که جوانان کورد را قربانی می‌کنند، هیچ‌کدام در این نظام جای ندارند. تسنن فتح‌الله گولنی ترکیه یا تشیع ولایت فقیهی هیچ‌کدام جایگاهی در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک ندارند. زیرا اینها دین و مذهب سلطه‌گران هستند و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام سلطه‌ناپذیر و قدرت‌ستیز است. جای‌دادن به تنوعات مذهبی در کنفدرالیسم دموکراتیک نوعی سیاست‌گذاری مبتنی بر دین سیاسی‌شده یا عوام‌فریبی نیست. زیرا کنفدرالیسم دموکراتیک نظام خود مردم است نه نظام قشری نخبه و سرآمد که می‌خواهند از جامعه بهره‌کشی نمایند. آنچه در کنفدرالیسم دموکراتیک ملاک است داشته‌های خود مردم است نه آنچه که دولت به آن‌ها تزریق کرده است. به عنوان نمونه در کوردستان، علوی‌بودن، یارسان‌بودن، شیعه‌بودن، سنی‌بودن، ایزدی‌بودن، یهودی‌بودن و مسیحی‌بودن هیچ منافاتی با کوردبودن ندارد. اما شرط آن قراردادستن در جبهه‌ی خلق است نه وابستگی به دستگاه‌های ایدئولوژیک (عقیدتی) و اغواگر دولت. در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان این امر به خوبی لحاظ شده است. اما در سایر گرایش‌های سیاسی موجود در کوردستان همواره یک طرف قربانی طرف دیگر می‌شود (گاه کوردبودن و گاه نوع مذهب). کُردهای کلهر، لک، فیلی و کُر قربانیان این نوع گرایش‌ها هستند. آنها همیشه انگ «متفاوت» بودن خورده‌اند و تحقیر شده‌اند. لذا نهایتاً دولت از آن خلأ سوءاستفاده کرده و به عوام‌فریبی و استحاله‌ی هرچه‌بیشتر جامعه‌ی کورد آن مناطق در درون خود پرداخته است. هنوز هم هواداران ملی‌گرایی ابتدایی و سنتی کورد، به راحتی کوردبودن بسیاری از مناطق کوردستان را به سخره می‌گیرند زیرا کوردبودن از منظر اینان تنها کورد سنی‌مذهب با لهجه‌ی سورانی است. اینان ماشین‌های خودکار تحقیر و انکار خلق کورد هستند که توسط ذهنیت مرکزگرا و انحصارطلب دولت استارت خورده‌اند. اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، انگ و برجسب نمی‌زند، تحقیر نمی‌کند و تبعیض قائل نمی‌شود؛ همه‌ی مناطق کوردستان را بدون درگیر شدن با مرزبندی‌های سیاسی دولت در سازمان‌دهی خود مشارکت می‌دهد، تفاوت‌ها را زیبا و قابل احترام می‌داند

اما به شدت با هر آنچه در اثر تزریقات عقیدتی (ایدئولوژیک) دولت به جامعه القا گردیده مخالف است. مثلاً با مسجد خلق که محل مشورت و همکاری و همکاری خلق برای حل مشکلات اجتماعی‌شان باشد مخالف نیست اما مسجد دولتی‌ای که تریبون دروغ‌پردازی علیه خلق و جنبش‌های مردمی است را شایسته‌ی حضور مردم میهن‌دوست و مومن نمی‌داند. با نماز و روزه سر جنگ ندارد اما نماز و روزه‌ای که بسیجی‌ها و شخصیت‌های وابسته به دولت تبلیغش را می‌کنند و صرفاً برای ریاکاری و تملق ادا می‌شود، در تضاد با اسلام واقعی می‌داند. با محدود کردن دین به «عزاداری»، مناسک صرفاً عبادی و به دور از تعمق و مسئولیت‌پذیری» که دولت در جامعه تبلیغ می‌کند، مخالف است. اما ویژگی‌های دموکراتیک دین نظیر مراسمات جمعی ایزدی‌ها یا یارسان‌ها که اخلاقی و پرمعنا هستند را ارج می‌نهد. نهادهای آیینی نظیر تکیه‌ها و خانقاه‌های عارفان قدرت‌ستیز و جَم‌خانه‌ها که محل مراسمات آیینی دسته‌جمعی هستند به عنوان بخشی از فرهنگ دموکراتیک جامعه شمرده می‌شوند. در کنفدرالیسم دموکراتیک چون میل به استیلا، فتح جغرافیایی یا یکدست‌سازی فرهنگی وجود ندارد، نیازی به مشروعیت‌یابی‌های رسمی یا دولتی نیست. از همین رو دین به کارکرد اصلی خود بازمی‌گردد یعنی یک عنصر فرهنگی که با قواعد اخلاقی و جامعه‌محور خود به یک نیروی چاره‌یاب برای مشکلات جماعات مبدل می‌شود. یک مسجد خلق بهتر از ادارات خیره‌ی دولتی می‌تواند برای حل مشکلات اجتماعی آستین همت بالا بزند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، خصلت ستم‌ستیزی علویت و تشیع مردمی و راستین را ارزشمند می‌داند اما با علویت و تشیعی که به خدمت‌دولت‌های ایران و ترکیه درآمده و همچون ابزار علیه خود کوردها مورد استفاده قرار می‌گیرند، مخالف است. در فلسفه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک، یک کورد شیعه و علوی که به میهنش کوردستان عشق بورزد و برای آزادی و پیشرفت آن فعالیت کند زیباست و به همان اندازه کورد شیعه و علوی‌ای که به خدمت نظام ولایت فقیه یا اسلام‌گرایی میانه‌رو درآمده باشد زشت و پلید است. ملاک در این نظام اجتماعی، خودشناسی و آزادشدن شخصیت است؛ حال به کدام گویش صحبت کند یا مناسک عبادی‌اش را به کدام مذهب و آیین انجام دهد فرقی نمی‌کند. به اندازه‌ای که به مخالفت با فردگرایی برآمده از نظام سرمایه‌داری می‌پردازد به بازآفرینی شخصیت‌های انقلابی کهن و امروزین نمودن آن‌ها می‌پردازد.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام دین‌گرای متعصب (فاناتیسم) نیست اما به هیچ‌وجه ضد دین هم نیست و ارزش‌های اخلاقی و وجدانی جامعه را که در سطح گسترده‌ای برآمده از دین هستند، رد نمی‌کند.

هر آنچه موجب تحکیم پایه‌های اخلاقی، وجدانی، اتحاد و تعالی جامعه باشد را ارزشمند می‌داند خواه فلسفه‌ای زیبا باشد، خواه هنری زیبا و خواه عقیده‌ای که زیبایی و حقیقت را پاس بدارد.

کنفدرالیسم دموکراتیک حلال تمام مناقشات و پایانی ست بر خونریزی‌هایی که دولت‌ها زیر نقاب مذهب در جامعه به راه می‌اندازند. زیرا در کنفدرالیسم دموکراتیک اصل بر احترام و رعایت حقوق دیگران است نه انحصارطلبی و بی‌عدالتی. در این چارچوب می‌توان اتحادیه‌ی مذاهب و آیین‌های کوردستان را در درون کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان تشکیل داد. همچنین در سطح ملت دموکراتیک ایران می‌توان اتحادیه‌های مذاهب و آیین‌های ایران که نمایندگان همه‌ی ادیان و مذاهب را در کنار هم گردآورد تشکیل داد. بر این اساس می‌توان نقش فرهنگی مذاهب و آیین‌ها را بر مبنای جوهره‌ی دموکراتیک آن‌ها احیا کرد. کنفدرالیسم دموکراتیک، در واقع آنچه از آن خلق است را به خود خلق باز می‌گرداند. مثلاً خلق کرمانشاه، لرستان، ایلام و خراسان شمالی تشیع دولتی نمی‌خواهند، تشیع مردمی و بومی خودشان که هیچ ربطی به دولت و ارگان‌های آن ندارد را می‌خواهند. کوردی بودن آن‌ها با این هویت مذهبی عجین شده و هیچ کسی حق ندارد آن‌ها را از این هویت منع کند (منع کردن و تحقیر و انکار تنها ضد دموکراسی بودن را می‌رساند). آن‌ها با همین هویت خود در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان جای خواهند گرفت و کسی آن‌ها را مجبور نمی‌کند که خود را طور دیگری جلوه‌گر سازند تا مقبول قرار گیرند. خلق سنی مذهب سنیست، ارومیه و مهاباد و مریوان نمی‌خواهند زیر بار ایدئولوژی رسمی دولت جمهوری اسلامی بروند و می‌خواهند با آیین و رسوم خود زندگی کنند اما به همان اندازه بر اتحاد با هم‌تباران شیعه‌ی خود مصر می‌باشند. کنفدرالیسم دموکراتیک، ضمانت اجرایی چنین موردی است.

در کنفدرالیسم دموکراتیک اتحادیه‌ی باورداشت‌ها و ادیان مختلف تشکیل می‌شود. بدین ترتیب گروه‌های دین‌گرای لیبرال و متعصب که دین را به عنوان ابزاری به خدمت خود و علیه جامعه درمی‌آورند، بی‌تأثیر می‌شوند و دین فرهنگی جای دین سیاسی شده‌ی دولتی را می‌گیرد. باید از یاد نبریم که لیبرالیسم یک تفکر خطرناک است که هر عملی را که باب میل فرد خودپرست و دولت مقتدر باشد، مجاز می‌شمارد. بنابراین هیچ تعهد وجدانی و اخلاقی‌ای در آن نیست. گروه‌هایی که گرایش‌های دینی لیبرال دارند نیز به اندازه‌ی دین‌گرایان افراطی خطرناکند زیرا این‌ها نیز دین را تنها یک ابزار مصرفی برای امیال خود قرار می‌دهند.

۴۰- برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند (به ویژه دین‌گرایان متعصب)، دموکراسی واقعی به معنای رد دین، آیین و مذهب نیست و با گفته‌ی غلط «آزادی = رهاشدن از اخلاقیات، در پی گرفتن بی‌بندوباری و

فردگرایی لجام‌گسیخته» مخالف است. زیرا جامعه‌ای که دچار چنین معضلاتی باشد جامعه‌ای ضعیفه است که به دلیل نابودی پایبندی‌ها و همبستگی‌های جمعی، توان مدیریتی و ارادی خود را از دست داده است و نمی‌تواند ادعای دموکراتیک‌بودن نماید. در دموکراسی موجود در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به وجدان و ابعاد پیشرفته‌ی اخلاقی اهمیت داده می‌شود و جایگاه رفیعی به آیین‌ها و ادیان فرهنگی و غیردولتی داده می‌شود. عدل و شورا که در دین نیز بر آنها تأکید می‌شود همان موازینی هستند که در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک مینا قرار می‌گیرند. چنین مفاهیمی اگر از طرف نهادهای دموکراتیک مردمی مینا قرار گیرند با معنا و ضروری هستند اما اگر ماهیتی دولتی بیابند (به شکل دین سیاسی در آیند) آنگاه از جوهر واقعی خود دور گشته و بی‌معنا می‌شوند. دولت‌ها، مفاهیم دینی را به آلتی برای فریب توده‌ها و صدور احکام غیرانسانی نظیر سنگسار مبدل می‌کنند اما مفاهیم دینی‌ای که شکلی فرهنگی و دموکراتیک داشته باشند نه تنها عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی شمرده نمی‌شوند بلکه می‌توانند به عنوان مفاهیمی پیشرفته برای ایجاد تمدنی دموکراتیک مینا قرار گیرند.

اهمیت دین و آیین را می‌توان با ذکر یک نمونه بیشتر نمایان ساخت: آیین زرتشتی که در میان کوردهای ساکن زاگرس شکل گرفت و بر اصل همزیستی اجتماعات مختلف و دوستی با طبیعت استوار بود، پایه‌ی کنفدرالیسم مادها را تشکیل می‌دهد. اما همین سنت دموکراتیک دینی وقتی از جوهر واقعی خود فاصله می‌گیرد و در دست روحانیون زرتشتی قدرت‌طلب به انحراف کشیده می‌شود، زمینه‌ی شکل‌گیری تمدن دولتی ایران (گذار به امپراطوری هخامنشی) را پدید می‌آورد. در یک سو طبقه‌ی فرادست قرار دارند که آیین زرتشتی را به سمت دولتی شدن سوق داده تا منافع خود را کسب کنند و در سوی دیگر طبقات زیرین جامعه قرار دارند که تلاش کرده‌اند آیین زرتشتی را همچون یک فلسفه‌ی زندگی آزاد و در چارچوب یک عنصر قدرت‌ستیز حفظ کنند. اسلام نیز به همین نحو در ایران ریشه دوانیده است. اسلام دولتی، حافظ منافع طبقات فرادست است اما اسلام فرهنگی خلق‌ها نقش یک سازمان جامعه‌ی مدنی دموکراتیک و قدرت‌ستیز را برای جامعه ایفا می‌نماید.

۴۱- در دولت- ملت، هویت ملی یا همان شهروند ملی با تقدسی دروغین تعالی داده می‌شود و آن را بسیار زیبا و جذاب نشان می‌دهند تا هر کس داوطلبانه زیر یوغ دولت درآید. در دولت- ملت‌ها هویت‌های ملی موجب برتری‌یابی بخشی از جامعه (که هویت ملی را بر اساس آن تعریف کرده‌اند) بر سایرین می‌شود. حتی هویت‌های مغایر با هویت یکدست‌شده‌ی مرکزی، نوعی جرم تلقی می‌شوند. مثلاً رفتار غیراخلاق‌ای که در ایران با بهایی‌ها، یارسان‌ها، کوردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و عرب‌ها می‌شود طوری است که گویا این

هویت‌های غیرفارس و مذاهب غیر دولتی و غیرشیعی، نوعی جرم و نقص هستند (مانند نقص بودن هویت یهودی از نظر هیتلر!). زیرا در ایران، هویت ملی یا شهروندی ملی ایرانی بر مبنای ملت فارس و مذهب رسمی شیعه تعریف شده و سایرین به عنوان ضمیمه‌ای بر آن معرفی شده‌اند و درجه دوم به شمار می‌آیند. اما در ملت دموکراتیک، هویت عبارت است از تعلق داشتن به یک ملت؛ این ملت دارای تنوعات فرهنگی فراوان است و از لحاظ ذهنی نیز درباره‌ی آزادی و همبستگی خویش آگاهی دارد. مثلاً یک کورد، به طور کاملاً طبیعی به ملت کورد تعلق دارد. این امر نه یک جرم و نقص محسوب می‌شود و نه یک امتیاز برتری‌بخش. یا مثلاً یک بلوچ به ملت بلوچ منسوب است و یک عرب به ملت عرب متعلق است. این هویت‌ها به خودی خود نه نقص و کاستی‌اند و نه امتیاز و سروری. برخلاف ملت دولتی، در ملت دموکراتیک مسئله‌ای به شکل «هویت مرکزی- هویت حاشیه‌ای» نداریم و همه‌ی هویت‌ها با تمام تفاوت‌هایی که دارند، ارزشمند و برابر شمرده می‌شوند.

۴۲- تاریخ جهان تنها تاریخ دولت‌ها، قدرت‌طلبان و تمدن دولتی نیست. روی دیگر تاریخ، مبارزات خلق‌ها و تمدن دموکراتیک آن‌هاست. این مبارزات در طول تاریخ و به رغم همه‌ی سرکوب‌ها همچنان ادامه یافته است. این مبارزات دموکراتیک از جنبه‌های سیاسی و اخلاقی عظیمی برخوردار بوده و منجر به شکل‌گیری انواعی از کنفدراسیون‌ها و اتحادیه‌های خلقی شده است که در آن‌ها جامعه با نهاد مدیریتی خویش به تداوم حیات، حل مسائل روزانه و اعتلای فرهنگ و اقتصاد خود پرداخته است. در طول تاریخ همیشه مدیریت‌های خودگردان شهری، منطقه‌ای و بومی وجود داشته‌اند؛ حتی در دولت‌ها و امپراطوری‌های کهن نیز همیشه مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای وجود داشته‌اند. اگر چنین ساختارهایی وجود نمی‌داشت، اداره کردن امپراطوری‌هایی نظیر امپراطوری ماد-پارس امکان‌پذیر نمی‌گشت. چنین مدیریت‌های خودگردانی در دوران قرون وسطی در برابر هجوم حکومت‌های ستمگر اموی، عباسی، سلجوقی، مغول، عثمانی، بیزانس، روسیه، اسپانیا، بریتانیا و... مقاومت کرده‌اند (نمونه‌ی شهر خودگردان ونیز در ایتالیا بسیار چشمگیر است). اما این مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای در دوران تأسیس دولت-ملت به نابودی کشیده شدند. اکنون بار دیگر شاهد ظهور جنبش‌هایی هستیم که بر لزوم مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای تأکید می‌ورزند. بخشی از اقدامات اتحادیه‌ی اروپا بازگشت به فرهنگ مدیریت خودگران شهرها، محل‌ها و مناطق است (هرچند این امر به‌طور تدریجی صورت می‌گیرد). اینک در بخش وسیعی از جهان، مدیریت‌های خودگردان شکل می‌گیرند: فدراسیون روسیه، هندوستان، آفریقای جنوبی، چین، کانادا، آمریکای جنوبی و

ایالات متحده‌ی آمریکا همگی نمونه‌های از این مدیریت‌های خودگردان را در درون خود ترویج می‌دهند و مرکزیت‌گرایی مطلق رفته رفته صحنه را ترک می‌کند (در اسپانیا به ایالت‌های کاتالونیا و گالیسیا در زمینه‌ی آموزش، زبان و مقولات فرهنگی اختیارات خاصی داده شده است. همچنین برای بخش‌های باسک و ناوارا در قیاس با دیگر مناطق خودگردان، اختیارات افزون‌تری در زمینه‌ی مالیات و امور مالی به رسمیت شناخته شده است. / در کانادا نیز به ایالت کبک که ساکنانش فرانسه‌زبان هستند اختیاراتی ویژه جهت آموزش و رشد فرهنگ و زبان فرانسوی داده شده است. / جمهوری فرانسه نیز برای جزیره‌ی کورسیکا (کُرس) حق خودگردانی و مدیریت بومی را به رسمیت شناخته است؛ آن‌هم بدون آنکه به ساختار یکپارچه‌ی فرانسه آسیبی وارد شود. / بریتانیا نیز به شکل غیرمتمرکز به اداره‌ی نواحی مختلف خود می‌پردازد به طوری که منطقه‌ی ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی از حالت خودگردانی داخلی برخوردار هستند). البته مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای جهت آنکه توسط هشت‌پای دولت-ملت محاصره نشوند، باید در راستای مبدل شدن به ملت دموکراتیک هدفمند باشند و از گرایش به دولتی شدن پرهیز کنند. نه خودگردانی‌های شهری، منطقه‌ای و بومی می‌توانند بدون یک کلیتی به نام ملت دموکراتیک خود را از بلعیده شدن توسط انحصارگری دولت-ملت نجات دهند و نه ملت دموکراتیک می‌تواند بدون وجود مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای خود را مدیریت کند و به دام دولت‌گرایی نیافتد و از هم نپاشد.

۴۳- جامعه به عنوان یک هویت وقتی می‌تواند موجودیت داشته باشد که هم از لحاظ معنایی (معنوی)، هنری، ذهنیتی و اخلاقی) و هم از لحاظ نهادها و ارگان‌های مادی رشد کند. جامعه‌ای که از لحاظ معنایی یا از لحاظ مادی و نهادی تحت سلطه قرار گیرد، نمی‌تواند بر مبنای هویت خود زندگی کند. حتی قوی‌ترین فرهنگ‌ها وقتی امکان سازماندهی و نهادینه‌شدن نداشته باشند نابود خواهند شد. به عنوان نمونه تنوعات فرهنگی بسیاری در ایران وجود دارد که از طریق به‌جای‌آوردن آداب و سنن قدیمی و حفظ هنرهای خود توانسته‌اند تا به امروز خود را به عنوان یک موجودیت زنده سرپا نگه دارند. می‌توان به نمونه‌هایی از این آداب و سنن جمعی و ارزش‌های فرهنگی اشاره کرد: موسیقی و ترانه‌های بومی (فولکلور اعم از ترانه‌های کار، لالایی، مرثیه و نظایر آن)؛ صنایع و هنرهای دستی؛ پوشاک و لباس‌های محلی که هر کدام سمبل و زبان گویای یک فرهنگ است؛ بازی‌های محلی که همگی آکنده از روح همیاری و همزیستی‌اند؛ رقص‌های بانشاط و پرمعنای قدیمی که هر کدام نشانه‌ی تقدیس زندگی هستند (حتی رقص‌های عزا نظیر چمری در میان کوردها)؛ نذورات، آیین‌ها و مراسمات دسته‌جمعی مربوط به تولد و مرگ که معمولاً با

موسیقی‌های خاص هر منطقه توأم هستند؛ آیین‌های مربوط به فعالیت اقتصادی گروهی و انجام کارهایی که به‌طور جمعی و از روی همیاری صورت می‌گیرند تا نیازهای مشترک برآورده شوند (هه‌روهه، زبانه یا مه‌هه‌ره که همان کار تعاونی است در میان کوردها/ گه‌له‌دروه یا دروی دسته‌جمعی کشتزارها در میان کوردهای کلهر که با سر دادن ترانه‌های کهن همراه است / حفر و لایروبی دسته‌جمعی قنات‌ها / لایروبی رودخانه‌ی هیرمند در میان بلوچ‌ها / سنت ایل‌جار در میان کشاورزان گیلانی که به شکل دسته‌جمعی (ایل‌مانند) برای لایروبی مسیر نهرها حرکت می‌کنند / سنت دغن‌کار یا تعمیر دسته‌جمعی مسیر نهرهای کشاورزی در دهکده‌های صومعه‌سرا / سنت نشا و وجین دسته‌جمعی شالیزارها که توسط زنان شالیکار گیلان صورت می‌گیرد و با سرود و شادی توأم است / سنت کایر (کار یار) در میان شالی‌کاران مازندرانی که همیاری و تعاون روستاییان به هنگام نشا، وجین، نگهداری و دروی مزارع برنج است و با آوازهای محلی همراه است / رسم عونه یعنی همیاری و تعاون در میان عشایر عرب اهواز که در کارهایی نظیر کاشت، آبیاری، درو، جمع‌آوری محصول، پشم‌چینی و نظایر آن صورت می‌گیرد / سنت آبسوار که در آن شالیکاران لنگرود سالانه گرد می‌آیند و طی انتخاباتی آزاد شخصی را به عنوان آبسوار برای هدایت آب رودخانه به مزارع دهکده و نظارت بر تقسیم عادلانه‌ی آن، انتخاب می‌کنند؛ آیین‌های سالانه‌ی جشن و گردهم‌آبی (جشن‌های برداشت محصول همانند جشن گندم یا پله و جشن خرماچینی یا هامین در میان بلوچ‌ها، جشن خرمن‌کوبان در میان مازندرانی‌ها که با مراسم کُشتی محلی لوچو همراه است، جشن نوروز، مراسم میر نوروزی در میان کوردها، جشن پیرشالیار در هورامان و جشن خاوندکار در میان کوردهای یارسان).

ریشه‌های تاریخی زندگی کمونال (جمعی) در ایران و به‌ویژه کوردستان فراوانند. سنت‌های جمعی و دموکراتیک بسیاری در جامعه وجود دارند که با پیروی از آن سنت‌ها، جامعه بدون حضور دولت نیز امور خود را مدیریت می‌کند. مثلاً شخصیت‌های سال‌خورده‌ای که در عشایر، روستاها و محله‌های شهر مورد اعتماد همه بودند (کیخا و که‌یوانوو)، زنان و مردان فرزانه و حکیمی بودند که اهالی محل یا عشیره هنگام رویارویی به مشکلات به آنها مراجعه می‌کردند. اینها و ده‌ها نمونه از مجلس‌های دموکراتیک محلی و اقتصاد جمعی و مبتنی بر همیاری، همه عناصری از فرهنگ اصیل جامعه بودند. با این حال، پیرزنان و پیرمردان جامعه که دارای تجاربی ارزشمند می‌باشند و می‌بایست به‌عنوان یک ارزش به آنها نگریسته شود امروزه در بسیاری مناطق به خانه‌های سالمندان سپرده شده و یا اینکه بی‌مصرف و عقب‌مانده شمرده

می‌شوند. این‌ها نشان می‌دهد که جامعه زیر هجوم بی‌امان دولت‌هایی که سلسله از پی سلسله آمده‌اند و رفته‌اند، چقدر از ارزش‌های تاریخی و اخلاقی خود دور شده است.

یا مثلاً تا پیش از اسلام در هورامان سنتی دموکراتیک به نام «ژیرلاو مهری» وجود داشته که در آن انتخاب مدیریت‌ها و شوراها محلی روستاها (شورای فرزندگان و دانایان) در زمانی مشخص (دوره‌ی چهارساله) و با حضور همگان توسط خود اهالی و بدون مداخله‌ی هیچ دولت یا نیروی فرادستی صورت می‌گرفته است؛ زنان نیز در این انتخابات شرکت داشته و حتی به عنوان مدیریت و عضو شورا انتخاب می‌شده‌اند (ژیرلاو مهری = انجمن دانایان کوهنشین که جلسات خود را در غاری ویژه برگزار می‌کردند). یکی از کارهای شورای ژیرلاو این بوده که به زندگی مستمندان رسیدگی می‌کرده است. اما دستگاه‌های فشار و سرکوب دولتی و ممنوعیت‌هایی که بر روی این فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد، رفته رفته آنها را به سمت مرگ و فراموشی می‌برد. حال آنکه از یاد رفتن حتی یک مقام موسیقایی قدیمی، رقص محلی یا افسانه‌ی کهن به معنای نابودی هزاران سال تلاش، رنج و تکاپوی جامعه است. در ایران بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌هایی که تحت محاصره‌ی فرهنگ غالب و یورش رسانه‌ای و نظام آموزشی آن درآمده‌اند، با خطر نابودی مواجه هستند (به عنوان نمونه: ۱- گویش‌های مختلف زبان کوردی و به‌طور ویژه گری ۲- زبان راجی یا «رایجی» که ظاهراً ریشه در زبان مادها دارد و در مناطقی نظیر دلپجان در استان مرکزی تکلم می‌شود و رفته رفته در فارسی ادغام می‌گردد. ۳- زبان تاتی در اشتهارد کرج، مناطقی از استان قزوین، بوئین‌زهرا و تاکستان که ریشه در زبان مادها دارد). یا مثلاً به فراموشی سپرده شدن موسیقی شبانی (چوپانی) به دلیل صنعتی شدن امور دامداری و کشاورزی و عدم وجود نهادهای فرهنگی بومی که بتوانند به احیای این هنرها و حمایت از هنرمندان بپردازند، نشانه‌ی فرود تیغ‌های تیز گیوتین بر گردن فرهنگ‌های بومی است. این‌ها نمونه‌هایی از نسل‌کشی فرهنگی هستند. فاجعه‌ای که بر سر فرهنگ ملت‌ها و قومیت‌های مختلف ایران (کورد، بلوچ، تالش، آذری، ترکمن، عرب، گیلک و مازنی) می‌آید، چنان تأثیرات مخربی دارد که از قتل عام و سپردن به دست جوخه‌های اعدام هم وحشیانه‌تر است.

از آنجا که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک امکان ایجاد و پیشبرد همه نوع نهادها و ارگان‌های مادی مورد نیاز جامعه را فراهم می‌آورد و زمینه‌ی همه نوع پیشرفت معنایی (معنوی، هنری، ذهنیتی و اخلاقی) را ایجاد می‌نماید، بنابراین جامعه در این نظام به بهترین نحو می‌تواند بر مبنای هویت خود به ابراز وجود بپردازد، تمام ارزش‌ها و داشته‌های فرهنگی خویش را زنده و پویا گرداند و موجودیت خود را حفظ نماید. در نظام‌های دولتی، موجودیت جامعه همیشه به دلیل ضعیف شدن بافت‌های مادی و معنوی (فرهنگ) در

معرض خطر نابودی قرار دارد. به عنوان نمونه کوردها (با همه‌ی گوناگونی‌های خویش اعم از شاخه‌های سوران، کرمانج، هورامی، کلهر، لک، زازا، فیلی، لُر و بختیاری) اگرچه جزو چهار ملت اکثریت خاورمیانه می‌باشند و از یک فرهنگ تاریخی بسیار عظیم برخوردار هستند اما چون تحت سلطه‌ی دولت‌های حاکم بر کوردستان و ممنوعیت‌ها و انکار شدید نتوانسته‌اند به سازماندهی و نهادسازی‌های لازم بپردازند و فاقد ارگان‌ها و نهادهای مادی مانده‌اند، نتیجتاً فرهنگ‌شان در معرض نابودی قرار گرفته است. وقتی نهاد و سازمانی که بتواند فرهنگ و ارزش‌های آن را در خود بپروراند و حفظ کند وجود نداشته باشد، آن فرهنگ همانند آبی که از کوزه‌ی شکسته بریزد هرز خواهد رفت یا نصیب دیگران خواهد گشت. به یغما رفتن ارزش‌های معنوی کوردها و سایر خلق‌های ایران توسط دولت‌های تمرکزگرا، و بحران هویتی کنونی که به ویژه در نسل‌های نوین قابل مشاهده است، نتیجه‌ی همین واقعیت تلخ است. وقتی معیارهای زیبایی‌شناختی، هنر، زبان و جهان‌اندیشه‌های یک جامعه توسط دولت اشغال و نابود شود، آن جامعه گرفتار گرداب نسل‌کشی فرهنگی خواهد گشت و نهایتاً به یک لاشه‌ی متعفن و در حال متلاشی شدن مبدل می‌شود. مرگ معنوی‌ای که امروزه از آن بحث می‌شود، گویای چنین وضعیتی است. کوردها با چنین نسل‌کشی‌ای دست به گریبان هستند. به ویژه، آن بخش از کوردها که در گستره‌ی ایران قرار دارند و به دلیل سیاست ذوب‌نمودن در تشیع رسمی و دولتی دچار تخریبات شدیدتری در خصلت‌های قومی و فرهنگی خود شده‌اند (به طور مشخص لُر‌ها، بختیاری‌ها، کلهرها و لک‌ها که همگی از جمله شاخه‌های فرهنگی کهن کوردها می‌باشند).

۴۴- استحاله کردن (آسیمیلیسیون) هویتی، عملی است که قدرت‌های برتر جهت برده‌نمودن اجتماعات مختلف اعم از خلق‌ها، قومیت‌ها و گروه‌های اعتقادی صورت می‌دهند. جامعه‌ای که تحت سیاست ذوب و استحاله قرار می‌گیرد، ناچار می‌شود دست از هویت خود بردارد، تاریخ خود را انکار کند، به ارزش‌های خویش پشت‌پا بزند، به حقیقت خود خیانت کند و به شکلی تقلیدوار خویش را به شکل اربابان و صاحبانش درآورد. پس فرهنگ خود را از دست می‌دهد، مقاومتش در هم می‌شکند و تسلیم فرهنگ غالبی که به وی تحمیل شده می‌گردد. به این ترتیب به یک ابزار سودآور و کم‌هزینه‌بر مبدل می‌شود، زندگی‌اش به نوعی زندگی انگل‌وار و سطحی کاهش داده می‌شود و به یک ضمیمه و حاشیه‌ی بی‌ارزش برای مرکز قدرت مبدل می‌شود. آنچه بر سر یک کورد دور شده از هویت کوردی، عرب محروم‌گشته از هویت عربی، بلوچ بریده از هویت بلوچی و نظایر آن‌ها آمده همین است. به همین دلیل بحران هویتی در میان خلق‌های ایران یک پدیده‌ی سطحی نیست و ناشی از وجود یک سیاست غیرانسانی قشر حاکم و دولتی

است که این خلق‌ها را به سمت نسل‌کشی می‌برد. خلق کورد در هر چهار بخش کوردستان، بدترین نوع این سیاست استحاله و ذوب را تجربه کرده و به آستانه‌ی نابودی و نسل‌کشی آورده شده است. برخورد دولت با کسانی که بخواهند در مقابل این استحاله‌ی هویتی بایستند و بار دیگر آن هویت را احیا کنند، یک برخورد کاملاً امنیتی، سرکوب‌گر و حذف‌کننده بوده است. دولت وقتی هویت‌های مختلف را توسط این سیاست‌ها تضعیف کرد اما به طور کامل به نتیجه‌ی دلخواه نرسید، آنگاه گام به گام آن‌ها را به سمت نسل‌کشی فیزیکی و فرهنگی می‌برد. در نسل‌کشی فرهنگی، «خلق‌ها، قومیت‌ها، هویت‌های دینی و زبانی مختلف» در درون دین، زبان و فرهنگ حاکم به تمامی از میان می‌روند. نسل‌کشی فرهنگی، اسلحه‌ی مرگباری است که صدای شلیک آن را نمی‌توان شنید اما تخریبات آن به مراتب از اسلحه‌ی معمولی و نسل‌کشی جسمی گسترده‌تر است. درد و رنج از دست رفتن یک ارزش فرهنگی هزاران ساله به مراتب از گرسنگی، فقر و محرومیت مادی شدیدتر و هولناک‌تر است. نهادهای آموزشی، مراکز سانسور و ارگان‌های برنامه‌ریزی دولتی همچون ابزاری برای این نسل‌کشی‌های فرهنگی به کار می‌روند. وضعیت کوردها را می‌توان یک نسل‌کشی‌شدن فرهنگی وحشتناک عنوان کرد. از یک سو ارزش‌های فرهنگی هزاران ساله‌اش را از وی می‌گیرند و از سوی دیگر در فقر، محرومیت و بیکاری ننگه داشته می‌شود و ارزش‌های مادی‌اش را به یغما می‌برند. در صورت تداوم سیاست‌های مرکزگرایی و عدم ایجاد بسترهای دموکراتیک، وضعیت هویت‌های مختلف فرهنگی در ایران به سمت نسل‌کشی کامل فرهنگی سوق خواهند یافت. این‌ها مواردی هستند که پرده از روی سیمای دولت-ملت و ملی‌گرایی برمی‌دارند.

برای گذار از این پدیده‌های دهشتناک، اهمیت خودسازماندهی دموکراتیک خلق‌ها روز به روز آشکارتر می‌شود. تنها فعالیت‌های فشرده‌ی خود جامعه در زمینه‌ی احیا و حفاظت از هویت و فرهنگ خویش است که می‌تواند در برابر این روند ویرانگر بایستد. کنفدرالیسم دموکراتیک، تجلی این اراده است.

۴۵- دولت ایران مواردی نظیر زبان، دین و قومیت را عاملی برای تبعیض قائل شدن در میان تنوعات هویتی مختلف کشور و عدم رعایت حقوق و آزادی‌های فردی-جمعی آن‌ها قرار می‌دهد. این امر موجب بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی شدیدی در سطح کشور شده است. مثلاً بهایی‌ها، یارسان‌ها، اهل تسنن، زرتشتی‌ها، مسیحیان، یهودیان، صابین(مندایی‌ها) و... نمی‌توانند با هویت دینی خودشان به شکل آزادانه مشارکت سیاسی داشته یا به مدیریت امور خود بپردازند. همچنین در مورد ملیت‌های مختلف ایران که زبان‌های گوناگونی دارند نیز چنین تبعیضاتی به شدت اعمال می‌شوند. کوردها، آذری‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، گیلک‌ها، تالش‌ها، مازنی‌ها، ترکمن‌ها و سایر تنوعات زبانی نمی‌توانند به زبان مادری خود آموزش ببینند و

زبان خود را در فعالیت‌های آزاد رسانه‌ای، سیاسی و فرهنگی پیشرفت دهند. اگر این روند نسل‌کشی آرام فرهنگی ادامه یابد، در آینده باید تنوعات فرهنگی ایران را تنها در موزه‌ها ببینیم. هرچه زبان مادری یک جامعه در دیگر زبان‌ها ذوب شود و از یاد برود، آن جامعه دچار بردگی، از خودبیگانگی، فقر اندیشه و عاری شدن از جنبه‌های هنری و زیبایی‌های خود خواهد گشت. مرگ زبان، مرگ انسان است و جامعه‌ای که زبان مادری‌اش را از دست داده باشد یک جامعه‌ی نسل‌کشی شده است.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مسئله‌ی زبان، دین و قومیت مسئله‌ساز نیست. در این نظام، سیستم آموزشی چندزبانی و مطابق با باورداشت‌های مختلف هر ملیت ایجاد می‌شود و از هر نوع سیاست آموزشی تحمیلی و نژادپرستانه ممانعت می‌گردد. باید دانست که اگر زبان کوردی و سایر زبان‌های موجود در ایران و گویش‌هایشان (بلوچی، عربی، آذری، ترکمنی، گیلکی، مازنی یا طبری، تالشی، تاتی، سواحلی یا بندری، راجی و...) به موازات زبان فارسی توسعه یابند و در نظام آموزشی به کار گرفته شوند، نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌شود بلکه غنا و پیشرفت فرهنگی عظیمی را در کل کشور موجب خواهد گشت. باید دقت داشت که چندزبانی بودن و رسمیت‌داشتن تمام زبان‌ها در امر آموزش و به کارگیری و توسعه‌ی آن‌ها، موجب تضعیف کشور نمی‌شود و غنایی بسیار عظیم ایجاد خواهد کرد. هر کدام از این زبان‌ها می‌توانند در یک نظام آموزشی نامتمرکز به راحتی جای گرفته و از نابودی‌شان جلوگیری شود؛ چنین چیزی هرگز به معنای از دست رفتن کلیت ایران نیست. به عنوان نمونه سوئیس یک کشور کنفدراتیو چندزبانی است (دارای زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی و رومانیس) اما یک زبان به عنوان تنها زبان رسمی آن مشخص نگردیده و همه‌ی این زبان‌ها در کانتون‌ها (ایالت‌ها)یی که با آن‌ها صحبت می‌شود اعتبار و رسمیت اداری و آموزشی دارند. در عین اینکه این کانتون‌ها از خودگردانی برخوردارند اما کلیت کشور سوئیس نیز حفظ گردیده است.

۴۶- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، کوردها در چارچوب پروژه‌ی ملت دموکراتیک به تأسیس و رشد نهادهای آموزشی، بهداشتی، ورزشی و هنری خود خواهند پرداخت. این عملکرد وقتی در کنار فعالیت‌های دموکراتیک دیگر خلق‌ها و ملیت‌های ایران قرار گیرد یک کلیت ملی دموکراتیک در سطح ایران ایجاد می‌شود. ملت دموکراتیک ایران، برآیند همه‌ی این ملت‌های دموکراتیزه شده خواهد بود. بدین ترتیب دموکراسی ضامن حفظ کلیت و یکپارچگی خواهد بود نه نابودی یا تجزیه‌ی آن. باید دانست که ملت دموکراتیک ایران یک کل متشکل از تنوعات مختلف است نه یک ملت یک‌دست و تکی. بنابراین مواردی که کانتون خطوط قرمز تلقی شده و ممنوع شمرده شده‌اند (نظیر آموزش به زبان مادری)

نوعی پیشداوری متعصبانه و محافظه کارانه بوده‌اند که مانع ترقی و توسعه‌اند. هرچه مشارکت تنوعات اجتماعی مختلف ایران در کلیتی به نام ملت دموکراتیک ایران بیشتر شود و هر ملیت بر مبنای هویت، زبان، آیین و باورهایش به توسعه‌ی دموکراتیک خود در حوزه‌های اجتماعی (هنر، زبان، آموزش، بهداشت، ورزش و...) بپردازد، مستحکم‌ترین موقعیت برای ایران پدید خواهد آمد. باید دانست که هویت ایرانی از طریق اتحاد آزاد هویت‌های متفاوت موجود در ایران می‌تواند بامعنا شود و برخورد‌های ملی‌گرایانه و نژادپرستانه‌ای نظیر مبدل کردن زبان فارسی به تنها زبان رسمی و شاخصه‌ی اصلی هویت ملی و وحدت ملی، تنها به بحران و تداوم تنش‌ها و واکنش‌های متقابل از سوی خلق‌های ایران می‌انجامد. چنین برخورد‌هایی چه تحت نام احیای شکوه نظام شاهنشاهی کهن ایران صورت گیرد و چه به نام اسلام سیاسی، نمی‌تواند مقبول گردد و نتیجه‌اش نسل‌کشی فرهنگی خلق‌هاست. در شماری از کشورهای جهان که به تدریج بر لزوم دموکراسی واقف می‌شوند و از حالت نظام‌های متمرکز به سمت نظام‌های دموکراتیک و حتی مبدل شدن به اتحادیه حرکت می‌کنند، شاخصه‌ی ملی را یک زبان رسمی قرار نداده، ساختار چندزبانی را پذیرفته‌اند و تمامیت ارضی آن‌ها نیز دچار خطر نشده است (اگر تنش‌ها و بحران‌هایی در این کشورها وجود دارد نه ناشی از این رویکرد دموکراتیک‌شان در مورد تنوعات زبانی، بلکه ناشی از عدم ریشه‌دار شدن دموکراسی و گذار نکردن از تأثیرات دولت-ملت است). به عنوان نمونه می‌توان به نظام‌های نامتمرکز سوئیس، کانادا، بلژیک، اسپانیا و هند اشاره کرد (هرچند نظام فدرال یا کنفدرال دولتی نمی‌تواند مشکلات را به تمامی رفع کند و علاوه بر نظام نامتمرکز شده‌ی حکومتی، نیاز به اتحادیه‌های کنفدرال دموکراتیک و غیردولتی خود جوامع هست).

۴۷- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، میان شهر و روستا از لحاظ امکان برخورداری از اختیار عمل در زمینه‌ی مدیریت ذاتی خود، توازن و هم‌آهنگی وجود دارد. به جای حاکمیت شهر بر روستا، بر همبازی و سازگاری شهر و روستا تأکید می‌شود. بنابراین زمینه‌ی پدیده‌های ناهنجاری نظیر مهاجرت بی‌رویه به شهر، حاشیه‌نشینی و زاغه‌نشینی خشکانده می‌شود. بدین ترتیب مسائل بفرنجی نظیر تراکم و رشد روزافزون جمعیت که ناهنجاری‌های بسیاری را با خود به همراه دارند و شانه‌های شهر زیر بار آن‌ها در حال خم شدن و حتی شکستن است، به سمت چاره‌یابی می‌روند. به جای برتری‌دادن صنعت بر کشاورزی، میان صنعت-کشاورزی پیوند ایجاد می‌شود و اعتلای فرهنگ زراعی که زندگی بدون آن ناممکن است، یک ارزش قلمداد می‌شود. در نظام‌های دولتی به‌ویژه در خاورمیانه، شهرها مراکز مدیریتی و روستاها تنها نقش کارگزار و خدمت‌کننده را ایفا می‌کنند. این عدم توازن باعث می‌شود که پدیده‌ی مهاجرت از روستاها و

تخریب تدریجی مناطق روستایی رشد پیدا کند. از همین رو همیشه یک طبقه‌ی گسترده‌ی فقیر و حاشیه‌ای شهرنشین وجود دارد که همواره می‌تواند به عنوان نیروی کار ارزان اقتصادی مورد استثمار قرار گیرد. حتی از آن وخیم‌تر می‌تواند توسط گرایش‌ات تندروری دینی سازماندهی شود. چنین طبقاتی برای گرفتار شدن در دام سیاست گرسنه‌بگذار و وابسته‌کن مساعد هستند و چرخ نظام حاکم را می‌چرخانند. به عنوان نمونه، کمیته‌ی انقلاب اسلامی، بسیج، سپاه، جاش و القاعده در کوردستان و سایر مناطق ایران از میان چنین طبقاتی به یارگیری می‌پردازند.

در کنفدرالیسم دموکراتیک، شهرها و نواحی خودکفا که از حالت غول‌آسا درآمده باشند و حالتی سازگار با طبیعت یافته باشند، مورد تأکید قرار دارند. همچنین شکل‌گیری مدیریت‌های خودگردان بومی که از جمله پایه‌های کنفدرالیسم دموکراتیک هستند، باعث می‌شوند که شهرها به یک ساختار اجتماعی توانمند مبدل شوند. زیرا یک ملت دموکراتیک با تکیه بر خوگردانی‌های شهری، بومی و منطقه‌ای می‌تواند در مقابل نیروهای مرکزگرای دولتی توان مدیریتی پیدا کند. ایجاد مؤسسات و مجتمعات فرهنگی که عمومی و رایگان هستند (کتاب‌خانه‌ها، تئاترها، آکادمی‌های فلسفه و سیاست؛ مکان جشنواره‌های فرهنگی بومی؛ نهادهای حافظ آثار تاریخی؛ انجمن‌های آزاد ادبی- فرهنگی- روشنفکری؛ کافه‌رستوران‌ها یا چای‌خانه‌های عمومی که از امکانات فرهنگی نظیر کتابخانه برخوردارند و اهالی محلات شهر در آن گرد می‌آیند)، فضاهای اجتماعی مختلف (میدان‌ها و پارک‌های عمومی جهت ورزش همگانی و بازی کودکان) و نهادهای اقتصادی جمعی (مراکز خدمات و خرید رایگان، کارگاه‌های جمعی کوچک، تعاونی‌ها و کمون‌های کارخانه‌ای که تحت خودمدیریتی جامعه قرار دارند) از جمله مواردی هستند که شهرها را از حالت هیولوار و ماشینی‌شده‌ی کنونی خارج خواهد ساخت و زندگی اجتماعی را در آن‌ها زیبا و بامعنا خواهد گرداند. به عنوان مثال وقتی کارخانه‌ای به شکل یک واحد اقتصادی کمونال (جمعی) تأسیس شود، فعالیت‌هایش تحت نوعی ضوابط خودمدیریتی جامعه کنترل و نظارت می‌شوند. این ضوابط، اخلاقی و مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی هستند. بنابراین نه جایی برای بی‌عدالتی، استثمار و بهره‌کشی می‌ماند و نه تخریب محیط‌زیست و طبیعت.

۴۸- تنها با یک مدیریت خودگردان و دموکراتیک شهری و روستایی که مسائل اجتماعی مردم شهر و روستا را بر بنای سیاست‌گذاری دموکراتیک حل و فصل کند می‌توان از معضل مهاجرت به کلان‌شهرهای امروزی گذار کرد. بزرگ‌شدن کلان‌شهرها معضلات شدید اجتماعی (جرم و بزهکاری، افزایش حاشیه‌نشینی، زاغه‌نشینی، حلبی‌آباد)، تخریبات زیست‌محیطی (آلودگی هوا) و مشکلات ترافیکی شدیدی را

با خود به همراه دارد. زندگی در چنین محیط‌هایی، موجب شکل‌گیری شخصیتی بیمار، فرهنگی تقلیدی و جامعه‌ای آکنده از معضل و ناهنجاری می‌گردد.

تغییرات شدید بافت جمعیتی که بعضاً نوعی سیاست هویت‌زدایی فرهنگ‌هاست که از سوی دولت اتخاذ می‌شود (مثلاً تغییر بافت جمعیتی مناطق کوردنشین، عرب‌نشین و بلوچ‌نشین و کوچاندن سایر ملیت‌ها به این مناطق)، تنها با مدیریت‌های دموکراتیک بومی می‌تواند چاره‌یابی شود و گرنه در درازمدت فضایی آکنده از تنش و درگیری ایجاد می‌شود. بافت جغرافیای بومی خلق‌های ایران به دلیل سیاست زیست‌قدرتی (گرسنه‌نگهدار و حکومت کن) و فقر اقتصادی متحول گشته است و ساختار طبیعی‌اش از هم می‌گسلد. زیرا موج کثیری از جامعه جهت‌کاریابی و امرار معاش به‌ناگزیر از محل سکونت خود کوچ می‌کند و بدین ترتیب ارتباط ارگانیک جغرافیا و جامعه که به‌طور طبیعی درهم‌تنیده‌اند، از میان می‌رود. کوردستانی که کوردها در آن نباشند، بی‌معناست. آذربایجانی عاری از آذری یا اهوازی بی‌عرب در واقع گویای نوعی نابودی و قتل‌عام هستند. خلاصه آنکه اقتصاد نیز همچون اهرم فشاری جهت جامعه‌کشی و قتل‌عام فرهنگی خلق‌های ایران به کار گرفته شده است. بنابراین تنها با برقراری خودگردانی دموکراتیک که جوامع مختلف بتوانند در منطقه‌ی بومی خود اقتصادشان را شکوفا سازند، می‌توان به این نسل‌کشی‌های بی‌صدا پایان داد.

در فرهنگ مرکز‌گرایی، اهل روستا یا شهرستان بودن یک عیب و عقب‌ماندگی شمرده می‌شود. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، هر نوع واحد شهری، روستایی، عشایری و بومی یک فرصت، غنا و ارزش شمرده می‌شود. مفهوم تمدن و مدنیت، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک عبارت از تقلید کردن و سازگار شدن با مراکز قدرت نیست. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مدنیت یا تمدن عبارت است از زیستن ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و تاریخی خویش و دموکراتیزه کردن آن‌ها. حالت مدرن و امروزی چنین تمدنی را می‌توان مدرنیته‌ی دموکراتیک نامید. مدرنیته‌ی دموکراتیک، جایگزینی مناسب برای مدرنیته‌ی وحشی سرمایه‌داری است.

۴۹- تاریخ غیردولتی، آکنده از نمونه‌های دفاع ذاتی جوامع در ادوار مختلف است. مثلاً تا همین اواخر فرهنگ پهلوانی در میان کوردها و به‌ویژه در مناطقی نظیر کرمانشاه رایج بود. پهلوانان محله‌های شهر، نوع نیروهای دفاع ذاتی جامعه بودند که با بی‌عدالتی و ظلم مبارزه می‌کردند. یا مثلاً هر ایل و عشیره به هنگام خطرات فوری واحدهای دفاعی خود را تشکیل می‌داد. جامعه با وجود چنین ارزش‌های عظیمی، خودکفا

بود و نیازی نداشت که دست جلوی دولت دراز کند. اما به مرور زمان و با هجوم دولت مرکزی، این عناصر جامعه نیز روز به روز بیشتر تضعیف شدند.

در نظام مرکز گرای دولت-ملت، پدیده‌هایی مانند ارتش سالاری، انحصار نظامی و خشونت به شکلی نظام‌مند (سیستماتیک) علیه جامعه به کارگیری می‌شوند. به عنوان نمونه در تاریخ ایران تنها در مواقعی که نظام سیاسی نامتمرکز وجود داشته است، جامعه از فشار ارتش و خشونت حاکمان در امان مانده است. زیرا نظام دولتی هرچه متمرکزتر شود، میل بیشتری به کار بست زور و خشونت پیدا می‌کند. در مقابل چنین وضعیتی، دفاع ذاتی یک اصل غیرقابل چشم‌پوشی برای جامعه است. دفاع ذاتی یک اصل کیهانی است که از ذرات فوق‌العاده کوچک زیر اتمی و تک سلولی گرفته تا هر نوع جاننداری، در همه جا وجود دارد. حتی محیط زیست فاقد دفاع دچار تخریب می‌شود؛ کما اینکه در عصر ما به واسطه‌ی صنعت‌گرایی گرفتار گسترده‌ترین تخریب‌ها شده است. در جامعه نیز هر جا فقدان دفاع ذاتی مطرح باشد در آن‌جا مبدل شدن به برده، مستعمره شدن، تسلیمیت و نابودی هویتی در مقابل نیروهای انحصارگر رخ می‌دهد. نسل‌کشی فرهنگی و فیزیکی (جسمی) رخ می‌دهد. اگر نتوانی از موجودیت خود دفاع کنی، هم آزادی و هم موجودیت خود را از دست خواهی داد.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام مدیریتی غیردولتی و نامتمرکز می‌باشد، از ارتش سالاری، انحصار نظامی و خشونت‌طلبی به دور است. اما این نظام، در برابر تهدید نیروهای مهاجم خارجی و مداخلات نیروهای سلطه‌جوی داخلی (مداخله و حمله‌ی طبقات قدرت‌طلب درون جامعه)، از نیروی دفاع ذاتی برخوردار است. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هر واحد اجتماعی طبق اصل کیهانی دفاع ذاتی، از خود دفاع می‌نماید ولی این امر به معنای ارتش‌سازی و ارتش سالاری نیست. واحدهای دفاع ذاتی هر چند از اختیار عمل لازم برخوردارند اما شدیداً تحت کنترل ارگان‌ها و نهادهای سیاست دموکراتیک قرار دارند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، دفاع ذاتی یک نهاد سیاست دموکراتیک به‌شمار می‌آید و نمایانگر وجود سیاست امنیتی دموکراتیکی برای حفظ همه‌ی موجودیت‌های اجتماعی در این نظام است. زیرا تا زمانی که همه‌ی واحدهای جای‌گیرنده در یک نظام قادر به دفاع ذاتی از خود نباشند، نمی‌توانند از اراده‌ی آزاد برای مشارکتی دموکراتیک و داوطلبانه بحث کنند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ی مشارکت در واحدهای فرهنگی، اقتصادی و محیط‌زیست‌گرا، در واحدهای دفاع ذاتی نیز مشارکت صورت می‌گیرد.

۵۰- تاریخ کوردها آکنده از نسل‌کشی و قتل‌عام گردیدن است تا جایی که می‌توان گفت کوردها به لبه‌ی پرتگاه نابودی موجودیت‌شان رسیده‌اند. بسیاری از دیگر تنوعات هویتی ایران نیز با چنین معضل دهشتناکی

رویارو هستند. با توجه به این واقعیت تلخ و تکان‌دهنده، بخش عمده‌ای از تصمیمات را باید به بُعد امنیتی کنفدرالیسم دموکراتیک اختصاص داد. به یک فرم مدیریت سیاسی نیاز هست که هم آزادی خلق‌ها را برآورده نماید و هم کلیه‌ی هویت‌ها بتوانند برای حفظ موجودیت‌شان، نهادهای دفاع ذاتی خود را پدید آورند. تنها ضامن برای اینکه بار دیگر با نسل‌کشی و قتل‌عام رویارو نشوند همین است. تا وقتی نهادهای نظامی و امنیتی نظیر بسیج، سپاه، شبکه‌های جاش و مزدور وجود داشته باشند، واحدهای دفاع ذاتی نظام کنفدرالیسم دموکراتیک نیز برای حفظ زندگی جامعه مواردی غیر قابل چشم‌پوشی به شمار می‌آیند. نهادهای امنیتی و نظامی دولت باید از اینکه تنوع خلق‌های ایران را نوعی خطر امنیتی بدانند و همچون تهدیدی قلمداد کنند دست بکشند و همه‌ی این هویت‌ها را به عنوان یک عنصر اساسی برای تشکیل ملت دموکراتیک ایران بپذیرند. در صورت ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که ضامن آزادی‌های فردی و اجتماعی باشد، می‌توان با دولت به سازش رسید و نیروهای دفاع ذاتی را در قالب واحدهای امنیت بومی نهادینه نمود.

۵۱- عدم وجود مکانیسم دفاعی در جامعه، نتایج بسیار وخیمی در پی دارد. به عنوان نمونه کوردها بعد از تجزیه‌شدن سرزمین‌شان و تحمیل شعار تک‌زبان، تک‌ملت و تک‌وطن از سوی دولت-ملت‌ها، با انکار و سرکوب همه‌جانبه روبه‌رو شدند. دولت‌ها جهت کامل‌نمودن این روند، تمام تلاش خود را برای درهم‌شکستن توان دفاعی کوردها به کار بستند. حلبچه، نمونه‌ی آشکاری از این واقعیت تلخ است. نسل‌کشی‌های فرهنگی نیز وارد میدان گردید تا این خلق به تمامی از میان برداشته شود. مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق کورد امروز به سطحی رسیده که دیگر دوران پذیرش متقابل و احترام به زندگی خودگردان(اتونوم) یکدیگر فرا رسیده است. جهت گردآمدن ملت دموکراتیک کورد و دولت-ملت‌ها زیر یک سقف مشترک سیاسی، لازم است در قانون اساسی دموکراتیک ضمانت‌هایی در مورد هویت ذاتی و زندگی آزاد کوردها لحاظ گردد. علاوه بر این باید در عمل نیز راهکارهایی برای اجرای این ضمانت‌ها تعبیه شوند. به‌جز دفاع مشترک ملی در برابر تهدیدات خارجی، امور امنیتی و دفاع داخلی باید توسط خود جامعه‌ی کورد صورت گیرند. زیرا هیچ نیرویی به اندازه‌ی خود جامعه نمی‌تواند نیازهای امنیتی و دفاعی‌اش را برآورده نماید. در همین راستا دولت‌های مرکزی ترکیه، ایران، سوریه و عراق می‌بایست اصلاحات بنیادینی در زمینه‌ی سیاست‌های امنیتی داخلی خود انجام داده و امنیت داخلی جامعه‌ی کورد را به خود کوردها واگذار نمایند. در چنین حالتی، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان نیروهای دفاعی خویش را بر مبنای سازش با دولت-ملت‌ها و در ارتباط با امنیت قانون‌مند داخلی از نو ساماندهی خواهد کرد. در

صورت عدم سازش با دولت- ملت‌های یادشده، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان بر مبنای دفاع از ملت دموکراتیک، نیروهای دفاع ذاتی خویش را سازماندهی خواهد نمود و امنیت جانی و مالی شهروندان ملت دموکراتیک را حفظ خواهد کرد. تداوم موجودیت کوردها و دستیابی‌شان به آزادی بدون نیروی دفاع ذاتی نمی‌تواند ممکن گردد. نسل‌کشی‌های فرهنگی و قتل‌عام‌های بی‌شماری که با آن رویارو شده‌اند این واقعیت را به خوبی اثبات می‌کند.

۵۲- نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جهت ایجاد همه نوع تشکل و سازمان سیاسی باز است. برخلاف دولت که تشکل سیاسی مرکزی را مافوق همه قرار می‌دهد و به سایر تشکل‌های سیاسی بومی اجازه‌ی مشارکت نمی‌دهد، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک میان تشکلات سیاسی بومی و مرکزی توازن ایجاد می‌کند و تک‌مرکزی نیست. خصلت کثرت‌گرایی در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به دلیل آن است که هرچه از کثرت هویت‌ها و تشکلات سیاسی برخوردار باشیم، امکان حل معضلات اجتماعی را بیشتر پیدا می‌کنیم. این یکی از ابتدایی‌ترین اصول دموکراتیک است که هویت‌های ملی، فرهنگی و قومی مختلف بتوانند از طریق تشکلات سیاسی ویژه‌ی خود به ابراز نظر و تصمیم‌گیری بپردازند. بر مبنای سیاست دموکراتیک، هزاران نهاد جامعه‌ی مدنی می‌توانند در هر جا که مشکل و نیازی وجود داشته باشد، تأسیس گردند.

ساختار نظام کنفدرالیسم دموکراتیک برای سازش اصولی با تشکلات دولتی نیز مساعد است و به جای گرایش به تنش و جنگ‌افروزی، به همزیستی، صلح و سازش اصولی (اما نه تسلیمیت) گرایش دارد.

۵۳- دولت- ملت تلاش دارد تا با مهندسی اجتماعی (یعنی مداخله و دستکاری در جامعه) نوعی جامعه‌ی مصرف‌گرا، سیاست‌گریز، بی‌اخلاق و تسلیم‌شده ایجاد نماید. پیداست وقتی جامعه بدون سیاست بماند نمی‌تواند برای زندگی و امور خود شور و مشورت و تصمیم‌گیری کند، بنابراین همیشه به دولت وابسته می‌ماند. وقتی اخلاق جامعه ضعیف می‌شود نیز تعهد و مسئولیت افراد جامعه در قبال هم تضعیف می‌شود و شیرازه‌ی جامعه از هم می‌پاشد. بدین ترتیب جامعه به یک موجودیت ضعیف و آماده برای بردگی در برابر دولت درمی‌آید. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به‌جای دستکاری و مداخله در جامعه (مهندسی اجتماعی)، بر شکل‌گیری جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی اصرار می‌شود. تنها چنین جامعه‌ای می‌تواند بدون وابستگی، به مدیریت زندگی خود بپردازد و موجودیت خود را تداوم بخشد.

برخلاف دولت- ملت که زندگی فردگرایانه و بی‌مسئولیتی را سعادت فردی می‌خواند، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بزرگ‌ترین سعادت این است که برای ایجاد جامعه‌ای اخلاقی- سیاسی مبارزه کنی و کمونی دموکراتیک تأسیس کنی. این همان افروختن آتش پاکیزه‌ی زرتشتی، رسیدن به نیروانا و مرتبه‌ی اناللق است.

۵۴- دولت همیشه تلاش دارد تا با ادارات مرکزی خود به کنترل جامعه بپردازد. این ادارات طوری طرح‌ریزی شده‌اند که جامعه در برابر دولت فاقد ارگان‌های سیاسی و مدیریتی باقی می‌ماند. بنابراین سیاستی که دولت‌ها در قبال جامعه در پی می‌گیرند یک سیاست غیردموکراتیک، ظالمانه و برده‌ساز است. تا زمانی که جامعه از ارگان‌های سیاسی- فرهنگی- اقتصادی بومی و مدیریتی ذاتی برخوردار نباشد، انتخابات و مجالس دولتی هیچ گزینه‌ی آزادانه‌ای را پیش روی جامعه قرار نخواهد داد و این موارد تنها ابزارهایی برای قبولاندن فرامین و خواست‌های دولت به جامعه خواهند بود (تن دادن به آن‌ها نیز هرگز به معنای مشارکت مردم در سیاست نخواهد بود). نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در برابر چنین وضعیتی به رشد سیاست دموکراتیک می‌پردازد. در این نظام تمام گروه‌ها و طیف‌های اجتماعی و هویت‌های فرهنگی مختلف دست به تشکیل انواع سازماندهی‌های سیاسی می‌زنند و بدین ترتیب جامعه از مدیریت ذاتی برخوردار است. یعنی به جای کنترل شدن توسط ادارات مرکزی دولت، دارای امکان مدیریت مختص به خویش است. مدیریت‌ها در کنفدرالیسم دموکراتیک برخلاف مدیران دولتی، از طریق انتخابات آزاد بر سر کار گمارده می‌شوند نه از طریق انتصاب و انتخابات فرمایشی. همچنین انتخاب‌شوندگان، هیچ امتیاز برتری بر سایرین ندارند. اصلی که کنفدرالیسم دموکراتیک آن را مبنا قرار می‌دهد این است که جامعه از طریق مجالس مختلف و بحث آزاد بتواند برای امور خود تصمیم‌گیری کند. بنابراین اجازه‌ی بر سر کار آمدن مدیران خودرأی و مستبد داده نمی‌شود. مدیریت و نظارت دموکراتیک امور، در سطوح مختلف صورت می‌گیرد. در سطح زیرین انواعی از هیأت‌های محلی از میان همه‌ی گروه‌ها و هویت‌های فرهنگی انتخاب می‌شوند. این هیأت‌های محلی نوعی اتحاد در میان گروه‌ها و هویت‌هایی که از میان آن‌ها انتخاب شده‌اند، ایجاد می‌کنند. اما این اتحاد همچنان بر حفظ تفاوت‌های آن گروه‌ها و هویت‌ها مبتنی است. بدین ترتیب هیأت‌های مزبور به مدیریت و کنترل دموکراتیک امور می‌پردازند. در سطوح بالایی نیز یک هیأت عمومی به نام کنوردیناسیون مرکزی (هماهنگ‌کننده) وجود دارد که به مدیریت و کنترل دموکراتیک کل امور می‌پردازد. هرچه از سطوح پایینی به سمت بالا می‌رویم، اختیار عمل کم می‌شود و مسئولیت بیشتر می‌گردد. یعنی قاعده که همان جامعه است از بیشترین اختیار عمل برخوردار است و کسانی که در هیأت‌ها

و کنوردیناسیون جای می‌گیرند (اعم از مجلس‌ها و کنگره‌ها) دارای تعهد و مسئولیت سنگین‌تری در قبال جامعه‌اند و باید پاسخگو باشند. به‌طور کلی، کنفدرالیسم دموکراتیک نظام مدیریت سیاسی‌ای است که سازماندهی‌ها، شوراها و انجمن‌ها از پایین به بالا شکل می‌گیرند و یک نیروی مسلط فوقانی که از بالا برای جامعه تصمیم بگیرد در آن وجود ندارد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کنفدرالیسم دموکراتیک یک سازماندهی دموکراتیک است که در قاعده‌ی آن کمون‌های محلی، تعاونی‌ها (کنوپراتیوها)، مجالس شهروند آزاد در شهرها، شهرداری‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر جای دارند و در بالاترین سطح نیز کنگره‌ی خلق قرار دارد. انواعی از سازماندهی‌های خلق در زمینه‌ی اقتصاد، آموزش، بهداشت، هنر و ورزش در ساختار آن جای می‌گیرند. در روستاها تشکلاتی نظیر انجمن پیران و دانایان همچنین کدخدایان به گونه‌ای دموکراتیک و بدون آنکه در خدمت سیاست‌های دولتی قرار گیرند، مجدداً سازماندهی می‌شوند. انواعی از واحدهای دموکراتیک نظیر واحد حفظ محیط‌زیست، واحد زنان آزاد، واحد جوانان و واحدهای دیگری نظیر دفاع، آموزش، همیاری، بهداشت، اقتصاد و... که دموکراسی مستقیم در آن‌ها برقرار است، در سطح هر روستا شکل می‌گیرند. از آنجا که روستاها منابع تاریخی فرهنگ هر ملتی هستند، وجود یک مؤسسه‌ی فرهنگی در هر روستا امری حیاتی است (همچنین میدان جشنواره‌های بومی، چایخانه‌های عمومی برخوردار از امکانات فرهنگی، کتابخانه‌ها و مراکز موسیقی که در آن اهالی روستا گرد هم آیند می‌توانند در هر جا ایجاد شوند). فرهنگ همیاری و اشتراک مساعی داوطلبانه برای برطرف‌سازی نیازهای مشترک، از جمله خصوصیاتی است که در واحدهای اجتماعی موجود در کنفدرالیسم دموکراتیک و به ویژه در روستاها احیا و ارتقا می‌یابد. در شهرها نیز کمون‌های هر محله به شکلی فعال سازماندهی می‌شوند. مجلس هر شهر، هم برآیند کل کمون‌های محلات آن شهر می‌باشد و هم دربرگیرنده‌ی نمایندگان کمون‌های روستاهای اطراف آن است؛ به گونه‌ای که پیوندی ارگانیک و متقابل میان شهر و روستا ایجاد می‌شود. شهرداری‌ها نیز می‌توانند در میان خود اتحادیه‌ی شهرداری‌ها را تشکیل دهند تا روابط بین شهری را شکوفا سازند. تمام این سازماندهی‌ها و نهادها در کنگره‌ی عمومی خلق که بالاترین ارگان تصمیم‌گیری می‌باشد، نمایندگی می‌شوند.

نوع روابط نهادها و سازماندهی‌های مختلف در کنفدرالیسم دموکراتیک، متقابل و بر پایه‌ی همزیستی و هم‌پذیری است. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است متشکل از شبکه‌ی مجالس اجرایی و مدیریتی، که پیوندها و وابستگی متقابل مناطق و بخش‌های مختلف را به گونه‌ای منظم و مستمر برقرار می‌کند.

در روستاها، قصبه‌ها و شهرها، عموم جامعه با توجه به شرایط و خصوصیات محل خویش دست به انتخاب دموکراتیک و آزادانه‌ی مجلس خلق می‌زنند. این مجالس خلق که با هم در ارتباطی متقابل به سر می‌برند، اقدام به تشکیل کمیته‌ها یا مجالس اجرایی از میان خویش می‌زنند (از طریق انتخابات دموکراتیک). این مجالس اجرایی در قبال مدیریت کردن و اجرای سیاست‌ها و مصوبات مجالس خلق مسئول می‌باشند. مجالس اجرایی مذکور، خودشان نمی‌توانند سیاستی را تعیین نمایند یا قانونی را تصویب کنند. مجالس یادشده برای آنکه سیاست‌ها و مصوبات را اجرا کنند از میان خود یک کنوردیناسیون (هماهنگ‌کننده) انتخاب می‌کنند. مجلس منتخب خلق می‌تواند اعضای این مجالس اجرایی را عزل نماید. بدین ترتیب میان سیاست‌گذاری و دستگاه اجرایی (کنوردیناسیون) تفکیک وجود دارد؛ معلوم است که این امر جهت‌گذار از مرکزگرایی و خودسرانه عمل کردن اهمیت دارد. بدین ترتیب دموکراسی‌ای پدید می‌آید که خلق در آن مبنای همه‌ی تصمیم‌گیری‌هاست.

۵۵ - فرد یا شهروندی که به ملت دموکراتیک تعلق دارد، به اندازه‌ای که آزادی و فردیت دارد به همان اندازه دارای زندگی کمونال (جمعی) می‌باشد؛ یعنی آزادی خود را در جماعت‌ها و تشکلات اجتماعی کارایی می‌بخشد. فرد فاقد کمون نمی‌تواند از حیثیت و کرامت فردی نیز برخوردار گردد. هر فرد یا شهروند در ملت دموکراتیک می‌تواند به اندازه‌ی تفاوت‌مندی‌ها، تلاش‌ها و قابلیت‌های خود در انواعی از کمون‌ها و جماعت‌ها مشارکت داشته باشد. هر کمون باید دموکراتیک باشد تا بتواند از طریق مشارکت همه‌ی اعضا موجب آزادی جمعی آن‌ها را فراهم آورد. کمون غیردموکراتیک نمی‌تواند اعضایش را در فعالیت سیاسی مشارکت دهد و موجبات آزادی آن‌ها را فراهم بیاورد. هر کمون دموکراتیک، یک واحد اجتماعی سیاسی- اخلاقی است بنابراین هر عضو آن نیز یک فرد اخلاقی و سیاسی است. انواعی از اجتماعات و سازمانده‌ها که کمون شمرده می‌شوند را می‌توان در هر جا تشکیل داد: کمون روستا، کمون محله‌ی شهر، تعاونی، کمون کارخانه، وقف‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی و انجمن‌های آزاد. زندگی در چارچوب این کمون‌ها، زندگی کمونال دموکراتیک نام دارد. فرد یا شهروندی که دارای چنین زندگی‌ای باشد یک شهروند آزاد و برابر است.

اگر دولت بر مبنای قانون اساسی دموکراتیک، با ملت دموکراتیک زیر یک سقف مشترک سیاسی گرد آید و خودگردانی دموکراتیک جامعه را به رسمیت بپذیرد آنگاه شهروند ملت دموکراتیک، هم شهروند آزاد ملت دموکراتیک خود خواهد بود و هم شهروند دولت- ملت. بر این مبنای، کوردها در هر بخش از کوردستان می‌توانند دارای دو نوع شهروندی باشند: شهروند کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان

و شهروند دولت متبوعه (البته به شرط برقراری قانون اساسی دموکراتیک و به رسمیت شناختن خودگردانی دموکراتیک ملت کورد از سوی دولت). حتی می‌توان دارای سه یا چند هویت شهروندی به‌طور همزمان بود. مثلاً در بخش خودگردان کاتالونیای اسپانیا، هر فرد به‌طور همزمان هم شهروند کاتالونیای خودگردان است، هم شهروند کشور اسپانیا است و هم شهروند اتحادیه‌ی اروپا. بنابراین اگر در آینده اتحادیه‌های منطقه‌ای همانند کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه تشکیل شود، هر کورد که در ایران به سر می‌برد می‌تواند سه نوع شهروندی داشته باشد: شهروندی کنفدراسیون دموکراتیک کوردستان، شهروندی ملت دموکراتیک ایران و شهروندی کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه.

۵۶ - هر باور و عقیده (ایدئولوژی) تنها می‌تواند به‌طور نسبی گویای بخشی از حقیقت باشد. یعنی هیچ ایدئولوژی و تفکری نمی‌تواند همه‌ی حقیقت را دربر بگیرد. زیرا که ایدئولوژی با ذهن انسان رابطه دارد و ذهن انسان نیز نمی‌تواند خصلتی مطلق داشته باشد. جهان ما از تنوعات و رنگ‌های بیشمار برخوردار است و هر عقیده تنها می‌تواند گویای بخشی از آن تنوعات و رنگ‌ها باشد. به همین دلیل است که اگر سلطه‌ی یک عقیده بر سایر عقیده‌ها ایجاد شود، در آنجا نمی‌توان ادعای رسیدن به حقیقت را داشت.

نظام دولتی برای برقراری سلطه (هژمونی) کامل بر جامعه، ابتدا نوعی سلطه‌ی عقیدتی (ایدئولوژیک) بر جامعه ایجاد می‌کند زیرا می‌خواهد خودش را به عنوان بالاترین حقیقت بشناساند و سایرین را از میدان خارج سازد. مثلاً در ایران، ایدئولوژی رسمی دولتی نوعی سلطه‌ی عقیدتی بر کل خلق‌های ایران ایجاد می‌کند و هرآنکه مطیع این سلطه‌ی عقیدتی نشود از او سلب حق و آزادی می‌شود. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هیچ نوع سلطه‌خواهی و سلطه‌ی عقیدتی پذیرفته نیست. زیرا در این نظام هر عقیده و تفکر متفاوت، با دیدی مثبت و همانند نوعی غنا نگریسته می‌شود. کنفدرالیسم دموکراتیک، کثرت‌گراست. بنابراین هیچ شخص یا گروهی نمی‌تواند به میل خود دست به برقراری سلطه‌ی عقیدتی بزند. مدیریت‌ها در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جمعی هستند و تحت سلطه‌ی عقیدتی گروه خاصی قرار ندارند. وجود فضای بحث و گفتگوی آزاد، انتقاد و تصمیم‌گیری جمعی مانع از سلطه‌ی یک عقیده‌ی مشخص بر همگان می‌شود. بنابراین نه سلطه‌ی عقیدتی یک گروه خاص بلکه احترام به نظرات مختلف، درک متقابل و پایبندی به اصول تصمیم‌گیری دموکراتیک مبنای قرار می‌گیرد. نتیجه این است که به جای یک مدیریت سلیقه‌ای و پرطمطراق اداری، نوعی مدیریت اخلاقی و دموکراتیک به وجود می‌آید.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به همه‌ی عقاید و اندیشه‌ها اجازه‌ی ابراز وجود می‌دهد. مرز و خط قرمز این است: هیچ عقیده و اندیشه‌ای نباید ساختار اخلاقی و سیاسی جامعه را تخریب و تضعیف نماید. به همین

دلیل در کنفدرالیسم دموکراتیک به تفکرات ملی‌گرایانه، علم‌گرایی اثباتی (علمی که کلیت واقعیات را از هم می‌پاشد)، جنسیت‌گرا و دین‌گرا روی خوش نشان داده نمی‌شود. زیرا صاحبان چنین تفکراتی همیشه با ایجاد سلطه بر جامعه در صدد تخریب جامعه بوده‌اند.

۵۷ - سازمان ملل که از دولت-ملت‌ها تشکیل شده تحت کنترل نیروهای ابرقدرت است و نمی‌تواند جوابگوی نیازهای ملت‌های جهان باشد. این سازمان اگرچه در ظاهر نقش متحدکننده‌ی ملت‌ها را دارد اما به دلیل آنکه تحت کنترل نیروهای ابرقدرت است حالتی ناکارآمد دارد و به مسائل دولت‌ها محدود مانده است. کنفدرالیسم دموکراتیک در مقابل این ضعف، به ایجاد اتحادیه‌ی کنفدرال دموکراتیک ملت‌های جهان (یا به عبارت دیگر کنفدراسیون جهانی ملت‌های دموکراتیک) گرایش دارد. این اتحادیه می‌تواند برای آفریدن جهانی آزادتر، عادل‌تر، مساوات‌جویانه‌تر، زیباتر، محیط‌زیست‌گرا و صلح‌آمیزتر نقشی حیاتی ایفا نماید.

۵۸ - نظام کنفدرالی و نامرکزی همیشه بخشی از فرهنگ خلق‌های خاورمیانه بوده است. جلسات ایلی اتحادیه‌ها و کنفدراسیون‌های ایلی، مجالس فرزنانگان، ریش‌سپیدان و جلسات سالانه‌ی مناطق روستایی که با حضور همه‌ی اهالی (اعم از زن و مرد) و به منظور برگزیدن نمایندگان خود برای مدیریت زندگی خویش تشکیل شده‌اند (نمایندگانی بومی و غیردولتی که هیچ پیوندی با دستگاه‌های دولتی نداشته‌اند)، نمونه‌هایی از همین سنت دموکراتیک هستند. مجلس داهیان (یعنی دانایان و فرزنانگان) در میان سکاها (اشکانیان) نمونه‌ای تاریخی از این نوع مجالس است. در شاهنامه‌ی فردوسی که نوعی تاریخ‌سازی دولتی است و از اسطوره‌ها برداشتی قدرت‌طلبانه و ملی‌گرایانه شده است، به دلیل همین خصلت دموکراتیک دوران سکاها از این برهه‌ی تاریخی ایران به‌طور گذرا بحث کرده و آن را ناچیز جلوه داده است. زیرا شاهنامه تلاشی بوده تا نظام سیاسی ایران را همیشه مرکزی، یکدست و شاهنشاهی جلوه‌گر سازد. در جای جای آن، جامعه همواره به یک شاه فرهمند محتاج نشان داده شده است. گویی که این شاه، شکوه خدا (فرّه‌ی ایزدی) بر روی زمین است و عموم خلق رعیت و محتاج او هستند. بدین ترتیب چرخه‌ای باطل در ایران ایجاد شده است: بر تخت نشاندن شاهی فرهمند و خدایی-قیام در برابر استبداد او- بر تخت نشاندن شاهی دیگر! ولی مطلق فقیه آخرین نسخه‌ی همین شاه (خسرو) است. بنابراین تلاش دولت‌های مستبد همیشه این بوده که ایران را یک ساختار همیشه یکدست، مرکزی و شاهی (خسروانی) معرفی کنند که در آن جامعه فاقد توان خودمدریبتی بوده است. حال آنکه بجز دوران هخامنشیان، ساسانیان، صفویان، پهلوی و جمهوری اسلامی، سایر

دوران‌های تاریخی ایران آکنده از نمونه‌های کنفدراسیونی است (باید توجه داشت که صرفاً اقدام به بخشبندی‌های جغرافیایی به شکل ساتراپ و استان به معنای تمرکززدایی نیست؛ بلکه وجود خودگردانی و مدیریت‌های ذاتی در واحدهاست که نشان‌دهنده‌ی گذار از مرکزگرایی می‌باشد؛ با همه‌ی این احوال مرکزگرایی مطلق چیزی است که با صفویان زمینه‌سازی گشت و با ظهور دولت-ملت پهلوی در ایران نهادینه شد). نظام ملوک‌الطوایفی اشکانیان خود مدلی کنفدراتیو بوده است. این کنفدراسیون‌ها هرگز زیر بار زور و سلطه‌ی نظام‌های مرکزی نرفته و در برابر آنها مقاومت کرده‌اند (کشته‌شدن کوروش پادشاه سلطه‌طلب هخامنشی توسط سکاها، در نتیجه‌ی همین مقاومت‌ها بود). به‌ویژه زاگرس‌نشینان (کوردها) از فرهنگ کنفدرالی عظیمی برخوردارند.

عشایر ایران از نوعی زندگی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی خودگردان و مدیریت بومی برخوردار بوده‌اند. این رضاخان بود که با سیاست سرکوب، ازهم‌پاشیدن سازمان ایلی، خلع سلاح و اسکان‌دهی عشایر، پایه‌ی دولت مدرن و به شدت متمرکز امروزی را در ایران نهاد. در کنار این سیاست‌ها، تغییردادن بافت فرهنگی شهرها، تغییر نام بومی مناطق به نام‌های فارسی و اعمال ممنوعیت‌های مختلف در زمینه‌ی کاربرد زبان مادری و پوشاک محلی، در تنگا قرار دادن هنرمندان هویت‌های فرهنگی غیرفارس، گام به گام ایران را به سمت نسل‌کشی فرهنگی خلق‌ها و نابودی تنوعات هویتی سوق داد. هدف رضاخان ایجاد یک کشور تک‌زبانی، تک‌فرهنگی و تک‌هویتی بود که اثرات زیان‌بار آن پس از وی تداوم یافت و به امروز انتقال یافت. علت مقاومت عشایر و روستاهای مناطق مختلف ایران در مقابل سیاست‌های مرکزگرا و تمرکز قدرت رضاخانی، این بود که نواحی مختلف در صدد برآمدند تا ساختار دموکراتیک و بومی خود را حفظ کنند (حتی به قیمت کشته شدن). آن‌ها به خوبی واقف بودند که گردن نهادن به قوانین مدرنیزاسیون دولت مرکزی، به بهای دست کشیدن از فرهنگ‌های کهن خود، بی‌ارادگی و مطیع‌شدگی انجام می‌گیرد. از همین رو شاهد انواع مقاومت‌ها در برابر گرایش‌های مرکزگرا در قرون اخیر بوده‌ایم. تشکیل ارتش رسمی، نظام وظیفه، سلسله‌مراتب اداری، مدارس دولتی و دستگاه‌های قضایی همه به منظور درهم‌شکستن توان خودمدریتی و دموکراتیک خلق‌های مختلف ایران صورت گرفتند. خلق‌ها در شهرها و روستاها بدون نیاز به چنین دستگاه‌های اداری عریض و طویل و نهادهای سرکوبگر و نظامی، می‌توانستند مسائل و مشکلات میان خود را با نهادهای خویش حل کنند؛ کما اینکه هزاران سال بود چنین کرده بودند. به جای اینکه اجازه داده شود جامعه طبق روح زمانه‌ی خود نهادهای دموکراتیک خود را مدرنیزه کند، مدرنیته‌ی وارداتی سرمایه‌داری توسط دولت مرکزی در جامعه پیاده شد. این نه‌تنها پیشرفت ایران را به

ارمغان نیاورد بلکه سنت استبداد دولت‌های کهن را به اوج رساند و آن را به شکل مطلق درآورد. اینکه قیام‌های خلق‌های مختلف ایران همزمان با چنین دوره‌ای رخ دادند، امری تصادفی نبود. جامعه توسط دولت مرکزی همه چیز خود را از دست می‌داد. رضاخان، به آلمان نازی گرایش داشت. او شیفته‌ی هیتلر و رفتارهای وی بود. از سوی دیگر او میل شدیدی به تقلید از آتاترک و دولت-ملت مدرن ترکیه داشت. موج ملی‌گرایی فارسی و شروع ذوب و استحاله‌ی زبان‌ها، هویت‌ها و فرهنگ‌های دیگر ایران در همین دوره آغاز شد. معلوم است که مدل دولت-ملت آلمان به الگویی برای وی مبدل شده بود. فاشیسم موجود در دولت-ملت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی از همین مسئله ریشه می‌گیرد. بی‌جهت نیست که دولت پهلوی به نشر ایرانی‌گری افراطی که مبتنی بر فرادستی ملت فارس و استحاله‌ی فرهنگی دیگر ملت‌های ایران بود، پرداخته و این گرایش را به نیرویی اصلی جهت تمرکز قدرت خود مبدل کرده است. روشنفکران مدرنیست ایرانی در پیرامون رضاخان به بسط این جریان پرداختند. از نظر آنها تنها راه نیرومندسازی ایران ایجاد یک سیستم آموزشی مرکزی حول محور زبان فارسی و ایجاد یک ارتش مرکزی منسجم بود. این روشنفکران با پیشبرد موج ملی‌گرایی، زمینه‌ی نابودی فرهنگی خلق‌های ایران را فراهم آوردند. جریان چپ‌گرای ایران به دلیل عدم دقت به این مسئله هرچند در ظاهر بر مبنای مقابله با فاشیسم آلمانی ظهور یافت، اما خودش نیز از ملی‌گرایی، دولت‌گرایی، مدرنیسم و مرکزگرایی گذار نکرد. لذا دموکراسی و آزادی را به ارمغان نیاورد و رفته‌رفته زمینه را برای پیشرفت جریانات بنیادگرای اسلامی واگذار نمود (مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نیز جهت مقابله با جریان چپ‌گرایی در خاورمیانه و از جمله ایران، دست جریانات اسلامی را بازگذاشت). در دوران هر دو پهلوی، تقدس‌بخشی الوهی به عناصر نژادی ایرانی در گسترده‌ترین سطح صورت گرفت. پیشبرد مراکز آموزشی جهت یک‌شکل‌سازی فرهنگ‌ها صورت گرفت و زیر جلالی مدرن‌شدن، مبانی اخلاقی و مدیریت درونی جامعه را سست نمودند. آنچه در دوران پهلوی رخ داد این بود که نظام دولتی، رانت سرمایه و قدرت را در انحصار خود درآورد. دست روحانیون تشیع رسمی که از زمان صفوی باب شده بود را از این رانت کوتاه نمود. اگرچه بخشی از روحانیت درباری همچنان حضور داشت تا مشروعیت‌بخشی به نظام را زیر لوای دین انجام دهد، اما به‌طور کلی اسلام‌گرایان سهم چندانی نداشتند و از همین رو در مقابل نظام پهلوی صف‌آرایی کردند.

اقدامات رضاخان در زمینه‌ی خلع سلاح عشایر، کوچ و اسکان اجباری همگی نوعی مهندسی اجتماعی علم‌گرایانه (پوزیتیویستی) بود. قانون وی بر اصل «زندگی عرصه‌ی رقابت است و فقط قوی‌ترین‌ها باقی می‌مانند» استوار بود. دولت-ملت قاطع، سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی که پایه‌های مدرنیته‌ی

سرمایه‌داری هستند در زمان وی سر بر می‌آورند. هم‌پای رشد کارخانجات و مدرنیزاسیون، جذب و استحال‌های فرهنگی نیز آغاز می‌شود. همین امر نشان می‌دهد که این مدرنیزاسیون به رغم همه‌ی تبلیغی که برایش می‌کردند نه با هدف پیشرفت اراده‌مند کشور بلکه واردسازی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به ایران بود. نابودی فرهنگ‌ها و تنوعات خلقی نیز بخشی از این روند بود. اینکه هنوز هم دولتمردان ایران با دید اقتصادی به مسئله‌ی خلق‌ها نگاه می‌کنند و سعی دارند نبود صنعت و اقتصاد توسعه‌دهنده را علت محرومیت و ناامنی در کوردستان و دیگر مناطق مرزی ایران نشان دهند، ریشه در همین مسئله دارد. از نظر آنها، هر منطقه‌ای که تن به نظام مدرنیته‌ی وارداتی یا جلازده (از نوع جمهوری اسلامی) نسپارد و مطیع دولت نگردد و به تمامی دست از هویت فرهنگی و اراده‌ی سیاسی خود نکشد، محکوم به فقر و عقب‌ماندگی و سرکوب است.

مهم‌ترین گامی که می‌توانست ساختار نامتعطف و مرکزگرای دولت را در ایران متحول سازد، طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که در زمان مشروطه (دوران قاجار) تصویب شد اما هرگز به مرحله‌ی اجرا درنیامد. طبق این طرح می‌بایست در تمام ممالک محروسه (یعنی کل مناطق ایران در دوره‌ی قاجار)، اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌طور مستقیم از طرف اهالی بومی انتخاب شوند. طبق قانون اساسی مشروطیت، اعضای منتخب انجمن‌ها از اختیارات بسیاری برخوردار بودند و می‌بایست بر منافع عمومی و امور اقتصادی حوزه‌های بومی خود مدیریت و نظارت نمایند. در زمان پهلوی دوم قانون جدید انجمن‌های ایالتی و ولایتی دوباره مطرح گردید، اما بیماری ملی‌گرایی در دستگاه حاکمه و روشنفکران ایرانی، حادثه از آن بود که امکان اجرایی شدن به این طرح بدهد. به نام پاسداری از وحدت ملی، یکپارچگی ارضی و حفظ اقتدار ملی، تمام تنوعات فرهنگی و هویتی ایران زیر سلطه و منگنه قرار داده شد و «اقدام به تمرکززدایی و رشد دموکراسی = از دست رفتن استقلال و یکپارچگی ایران» قلمداد گردید! شوراها شهر و روستا که در دوران جمهوری اسلامی مطرح و اجرایی گردید نیز به دلیل وابستگی به دولت، عملاً فرمالیته مانده‌اند و چیزی از مرکزگرایی و ساختار نادموکراتیک دولت کم نکرده‌اند.

۵۹ - کنفدرالیسم دموکراتیک با واقعیات تاریخی خاورمیانه، ایران و کوردستان همخوان است.

نمونه‌های تاریخی نظام‌های کنفدرال را در تاریخ کوردها می‌توان به‌طور خلاصه به این شکل برشمرد:

(۱) قبایل زاگرسی در دوران استعمارگری سیاسی-تجاری تمدن اوروک و اور، به شکل کنفدرال به مدیریت امور سیاسی، فرهنگی و نظامی خود پرداخته‌اند. آخرین نمونه‌ی این کنفدراسیون‌ها توسط گودآ پادشاه گوتی در ۲۱۵۰ ق.م در مقابل آکادی‌ها شکل گرفت. گوتی‌ها از طریق این اتحادیه‌ی کنفدراتیو در

برابر حکمرانان سومری به پیروزی رسیدند. این کنفدراسیون‌ها در راستای مقابله با خطرات مشترکی که قبایل مختلف را تهدید می‌کرد شکل گرفته‌اند. / گوتیان صاحبان گاو نر بوده‌اند و سکونتگاهشان مناطقی بوده که امروزه در جنوب و شرق کوردستان با گویش سورانی سخن می‌گویند.

(۲) هیتیت‌های هوری‌الاصل (هوری‌ها اجداد کوردهای امروزی‌اند) در ۱۶۵۰ ق.م کنفدراسیونی متشکل از بیگ‌نشین‌های مختلف را در میان خود ایجاد کرده‌اند. بیگ‌نشین هاتوشاش مرکز این کنفدراسیون بود. / هوری یعنی ساکنان مناطق مرتفع (اور = جای تپه‌مانند). اسامی هوری، گوتی، کاسی و... از سوی سومریان بر ساکنان کوردستان اطلاق گشته؛ همه‌ی این مناطق بعدها با نام ماد شناخته شده‌اند.

(۳) میتانی‌ها اتحادیه‌ای سیاسی یا شبه‌کنفدراسیونی با مرکزیت واژوکانی (واقع در شمال و غرب کوردستان) تشکیل داده‌اند.

(۴) هیتیت‌ها و کاسی‌ها که از فرهنگی مشترک برخوردار بوده‌اند، در مقابل بابل (دوره‌ی اول) دست به ایجاد اتحادیه‌ای سیاسی زده‌اند. بابل دوران دوم به عنوان بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی- تجاری عصر خویش، تحت حاکمیت این اتحادیه و سازش با آن اداره شده است. (لرهای امروزی که در نواحی لرستان، بختیاری، یاسوج، مناطقی نظیر ملایر و تویسرکان و نهاوند همدان، مناطق شرق و شمال خوزستان، بخش‌هایی از ایلام، کرمانشاه و در دیگر نقاط ایران زندگی می‌کنند، کاسی‌هایی هوری‌الاصل هستند که هنوز هم اتحادیه‌های ایلی نیرومند و ارزش‌های کمونال عظیمی در میان آن‌ها وجود دارد/ لک‌ها نیز که در لرستان، ایلام، کرمانشاه و مناطقی از همدان زندگی می‌کنند ریشه در کاسی‌ها دارند/ کاسیان اقشار زحمت‌کش کوهستانی بوده‌اند).

(۵) نائیری‌ها (خلق نهرها) که اجتماعی عشیره‌ای بوده‌اند، از راه تشکیل اتحادیه‌هایی کنفدراسیون‌مانند در منطقه‌ی بوتان امروزی (واقع در شمال کوردستان- در ترکیه) سالیان سال در برابر آشوریان مقاومتی عظیم نموده‌اند.

(۶) تمدن اورارتو تا ۸۷۰ ق.م طی یک دوره‌ی طویل‌المدت به حالت یک کنفدراسیون بوده است.

(۷) مادها، دودمان‌هایی عشیره‌ای بوده‌اند که به‌شکل کنفدراسیون می‌زیسته‌اند. رمز پیروزی آن‌ها در برابر آشوریان همین ساختار کنفدراتیو بوده است. اولین اتحاد سست پایه و کنفدرال میان تبارهای عشیره‌ای ماد در ۷۱۵ ق.م تشکیل شده است. آن‌ها با اسکیت‌ها (سکاها) هم‌پیمان شده و با مقاومت سیصدساله‌ی خود به تمدن اورارتو و آشور پایان داده‌اند.

کنفدراسیون ماد، شکست نهایی امپراطوری خونخوار آشوری را در سال ۶۱۲ ق.م رقم زد. کنفدراسیون ماد نوعی دموکراسی اولیه بوده است. پارس‌ها طی یک کودتای درباری، کنفدراسیون ماد را از طریق سلسله‌ی هخامنشی به امپراطوری متحول ساختند. این امپراطوی به بیست و دو ایالت تقسیم شده که هر کدام حالتی نیمه‌دولتی داشته‌اند.

(۸) کوردهایی که هویت اصیل خود را حفظ کرده‌اند در ادوار مختلف نظیر سلوکیان(هلنی‌ها)، ساسانیان و روم برای دفاع از زندگی آزاد خود اقدام به تشکیل کنفدراسیون‌های بیگ‌نشین و عشیره‌ای نموده‌اند. این کنفدراسیون‌ها هم در داخل جامعه‌ی کورد آن دوران و هم در هنگام هم‌پیمانی کوردها با سایر خلق‌ها شکل گرفته‌اند.

(۹) با ورود اسلام به میان کوردها تشکلات و جماعت‌های طریقتی که نوعی نهاد جامعه‌ی مدنی بسیار فعال در دوران‌های خود بودند در کنار نظام‌های خودگردان بیگ‌نشین(میرنشین) ظهور یافتند. متأسفانه با مداخله‌ی نیروهای قدرت‌طلب در آنها و شکل‌گیری یک قشر مزدور داخلی در رأس‌شان، این نهاد‌های دموکراتیک دچار تخریب و فساد گشتند.

به طور خلاصه می‌توان گفت کوردها(اعم از هوری‌ها، گوتی‌ها، کاسی، اورارتو، میتانی و ماد) به نظام کنفدرالیستی عشیره‌ای متمایل بوده‌اند که در آن نوعی دموکراسی ابتدایی حاکم بوده است(کنفدراسیون عشیره‌ای و ایلی از یک مدیریت درونی برخوردار است؛ یعنی جامعه‌ی عشیره‌ای مدیریت امورش را خود در دست دارد و این همان مفهوم دموکراسی ابتدایی است). اما پارس‌ها توسط هخامنشیان به سمت نظام امپراطوری تمایل یافته‌اند. بدین ترتیب تاریخ خلق‌های ایران به قدرت و سلطه آلوده گشت. با این حال، در ایران تا پیش از شکل‌گیری دولت مدرن(سال ۱۹۲۵ و قدرت‌گیری رضاخان پهلوی)، بیشتر ساختاری فدراتیو در ایران حاکم بوده است. یعنی به جای نظام مکزگرای قاطع، نوعی ساختار سیاسی نسبتاً منعطف و متشکل از واحدهای سیاسی کوچک(میرنشین‌ها) وجود داشته است. گروه‌های هویتی مختلف از آزادی نسبی جهت پیشبرد زبان، فرهنگ، سنن و هویت خود برخوردار بوده‌اند. اما از سال ۱۹۲۵ و با سیاست‌های پهلوی روند تک‌فرهنگی، تک‌زبانی و سیاست یکدست‌سازی حاکم گردید. ملی‌گرایی ایرانی(چه از نوع شیعی و چه لائیک یا غیرروحانی) تلاشی است برای تداوم این انحراف تاریخی که تنها به زیان خلق‌ها و تضعیف مدیریت دموکراتیک و بومی آن‌ها منجر شده و نسل‌کشی فرهنگی‌شان را به دنبال داشته است. متأسفانه این بیماری حتی به برخی احزاب و سازمان‌های چپ‌گرای ایرانی و جریان‌های متکی بر جامعه‌ی مدنی و روشنفکری نیز سرایت کرده است. وقتی روند جهانی‌شدن نظام سرمایه‌داری(هجوم شرکت‌ها،

ضد ارزش‌ها و ضد فرهنگ‌هایی که می‌خواهند همه‌ی شهروندان جهانی را هم‌شکل سازند) به مرکزگرایی و استبداد سنتی اضافه می‌شود، باید گفت که حلقه‌ی محاصره‌ی خلق‌ها و قتل‌عام فرهنگ‌هایشان کامل می‌گردد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در برابر این روند ضدانسانی می‌ایستد و با گذار از بیماری قدرت‌طلبی، تاریخ مدیریت‌های دموکراتیک خلق‌ها و فرهنگ‌های بومی‌شان را به مسیری تازه و پویا خواهد کشانید. به گونه‌ای که در برابر روند جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری و دولت‌ها، می‌توان به کنفدراسیون دموکراتیک منطقه‌ای و جهانی خلق‌ها دست یافت. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان گامی پیشرو در این زمینه است.

۶۰- خط‌مشی مقاومت کوردها در برابر فرهنگ مرکزگرایی و نظام مرکزگرای خسروانی (ایران‌شهری یا شاهنشاهی)، یک فرهنگ عظیم دموکراتیک است. وجود آن برای همه‌ی خلق‌های ایران امری حیاتی بوده و هست. زیرا نماد و سمبلی از مقاومت کل خلق‌های ایران در برابر مرکزی‌سازی قدرت و نابودی فرهنگ‌ها و خلق‌های ایران می‌باشد. این مقاومت، بخشی عمده از مقاومت خلق‌های ایران در برابر نظام خسروانی بوده است و به همین دلیل نباید یک مقاومت صرفاً بومی و محدود به کوردها تلقی شود. بر همین مبنا نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان سمبل نظام‌مندشدن دموکراسی‌خواهی تمام خلق‌های ایران و استحکام مدیریت‌های سیاسی دموکراتیک همه‌ی خلق‌های ایران است. این امر نه‌تنها ایران را تضعیف نمی‌گرداند بلکه موجبات پیشبرد دموکراسی و آزادی را در کل ایران فراهم می‌گرداند.

۶۱ - نکته‌ی مهم دیگر این است که کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان کدام جریان تاریخی مبارزات خلق کورد را مبنا قرار می‌دهد؟ در میان کوردها همیشه طبقه فرادست اعم از اشراف، میرها، خان‌ها، رؤسای عشایر و شیوخ با تمدن حاکم فارس، ترک و عرب درآمیخته و از هویت کوردی خود دور شده‌اند. آن‌ها با خیانت به هویت و فرهنگ کوردی خود و دست‌کشیدن از آن، به منافع و نیمچه قدرتی دست یافته‌اند. گاه‌گذاری هم برای دست‌یابی به سهم بیشتری از قدرت، مسئله‌ی کورد را پیش کشیده و دست به مخالفت‌هایی با قدرت‌های بالاتر از خود زده‌اند. این برخوردها مسئله‌ی کورد را به حالت یک کارت و اهرم فشار درآورده است. اگر موقعیت‌هایی نیز از طرف این طبقات کسب شده، خلق کورد در آن جایگاهی نداشته است. اما کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ستاتو (موقعیت ثابت‌یافته)ی نیروهای قدرت‌پرست و طبقات حاکم بر جامعه‌ی کورد نیست. کنفدرالیسم دموکراتیک، سیستم خود خلق است و بر مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی جامعه اتکا دارد. در برابر خیانت طبقات فرادست، جبهه‌ی مقاومت‌ها و

مبارزات دموکراتیک خلق کورد نیز در طول تاریخ بسیار نیرومند بوده است. اگر چنین نمی‌بود، کوردها بسیار پیش‌تر نابود شده بودند.

از طرف دیگر قشری از طبقه‌ی فرادست، تجددخواه و چپ‌گرای کورد نیز هر کدام طبق قرائت خود از مسئله‌ی کورد به دنبال دستیابی به دولت کوردی بوده‌اند. این‌ها یا دنبال منافع طبقه‌ی خود بوده‌اند یا اینکه با ایده‌ی غلط «تشکیل دولت کوردی= رسیدن به آزادی و دموکراسی» چنین هدفی را پیگیری کرده‌اند. با این حال، طبقات فرودست همچنان تحت فشار بوده و این ایده‌ها نتوانسته آن‌ها را از نسل‌کشی فرهنگی، قتل‌عام فیزیکی و فقدان آزادی نجات دهد. در طول تاریخ، تشکیل دولت هرگز نتوانسته طبقات و اقشار فرودست هیچ خلقی را از سیل مشکلات رهایی ببخشد؛ زیرا طبقه‌ی حاکم شکاف منفعتی عظیمی با جامعه دارد. این امر حتی در دولت کوردی نیز صدق می‌کند. بنابراین برای کنفدرالیسم دموکراتیک که هدفش حل مسائل جامعه و خودمدریتی جامعه است، چیزی به نام تشکیل دولت به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند آرمان باشد. انقلاب‌های قرن نوزدهم کوردها، که مبتنی بر طبقه‌ی فرادست عشایر، آغاها، خوانین و شیوخ بود نیز همگی به‌واسطه‌ی خاستگاه طبقاتی خود نوعی تمایل به سرمایه‌داری ابتدایی بوده است و نتوانسته‌اند پاسخی شایسته برای مشکلات و مطالبات طبقات فرودست و تحت ستم جامعه باشند. هرگاه انقلاب‌ها از ایجاد مدیریت‌های ذاتی و آزاد خلق به سمت ایجاد مدیریت‌های قدرت‌گرا تمایل یافته‌اند دچار انحراف و نتایج معکوس گشته‌اند (شوروی بزرگ‌ترین نمونه‌ی این واقعیت است). هرگونه گرایش به تشکیل دولت و برقراری قدرت بر روی بدنه‌ی جامعه، به معنای رد کردن دموکراسی واقعی است. وقتی مدیریت‌های ذاتی و خودگردان، همه‌ی تنوعات جامعه را مشارکت دهند و فرهنگ بحث و گفتگو و مجالس مختلف را نهادینه کنند، دموکراسی واقعی شکل می‌گیرد. آنچه در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان شالوده قرار داده می‌شود نیز همین دموکراسی است. این نوع دموکراسی مرهم هر معضل و مشکلی است؛ آن‌هم بدون نیاز به جنگ و خشونت.

۶۲- دولت، تبلور اراده‌ی قدرت برتر در برابر بی‌ارادگی سایرین است. اما کنفدرالیسم دموکراتیک، مشارکت اراده‌هاست؛ مدیریتی است که بر تسهیم آزادی‌ها با همگان و گذار کردن از دوگانگی تنش‌زا و خصوصت‌برانگیز «ما-دیگران» متکی است.

۶۳- دولت-ملت با وجود قاطعیت مرزها، فرامین، قوانین و انعطاف‌ناپذیری‌اش، میان ملت‌ها تفرقه و ازهم‌گسستگی ایجاد کرده و هر ملت منطقه بین چند دولت تجزیه شده است (نظیر وضعیت کوردها،

عرب‌ها، بلوچ‌ها و...). اما در کنفدرالیسم دموکراتیک با وجود عدم ایجاد مرزبندی‌های مرسوم، ملتی دموکراتیک و برخوردار از تمامیت سیاسی- فرهنگی شکل می‌گیرد که همه‌ی واحدهای اجتماعی آن با توجه به ویژگی‌های تاریخی‌شان، از اراده و هویت خاص خویش برخوردارند و هر نوع ازهم‌گسستگی که موجودیت تاریخی و فرهنگی آن‌ها را با خطر مواجه سازد از میان برمی‌دارند.

۶۴- همچنان که مجالس و پارلمان‌های دولتی نمی‌توانند مانع از حاکمیت قشری سرآمد و نخبه شوند که هرگز نمی‌توانند نمایندگی مطالبات همه‌ی جامعه را انجام دهند، اتحادیه‌هایی از نوع اتحادیه‌ی اروپا که با هدف تشکیل کنفدراسیونی (بین‌الدولتی) شکل گرفته نیز نتوانسته خود را از دست حاکمیت قشری فرادست (الیگارش) در دولت-ملت‌ها رها کند.

دموکراسی موجود در چارچوب دولت‌ها، یک دموکراسی محدود طبقاتی است و حافظ منافع اقشاری است که در درون قدرت جای می‌گیرند. یعنی نمی‌تواند عموم مردم (دموس) را در خود جای دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که از این نوع دموکراسی محدود و ناکارآمد گذار می‌کند. در این نظام، نه حاکمیت گروه‌های قدرت‌مند، بلکه خودمدیریتی همه‌ی واحدها و تنوعات جامعه مبنای سیاست‌گذاری‌ها و سازماندهی‌هاست. بنابراین قشری سرآمد و ممتاز نمی‌تواند اداره‌ی امور را قبضه کند.

۶۵- در دولت-ملت، اجماع و وفاق اجتماعی جهت آزادی‌های مربوط به سازماندهی و بیان وجود ندارد و قانون اساسی قاطعانه، همه‌ی مرزهای مشروعیت سازماندهی و بیان اجتماعی را مشخص می‌سازد. لذا دموکراسی پدید نمی‌آید و ماشین سرکوب در مقابل آزادی‌ها به کار می‌افتد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه خود به اجماع و وفاق می‌رسد و مسیر آزادی‌های مربوط به سازماندهی و بیان را می‌گشاید. مکانیسم آن نیز انواع نهادها، مجالس و کمون‌هایی است که در آن جامعه به‌طور مستقیم شرکت نموده و مطابق اخلاق، نیاز و بافت فرهنگی و جغرافیایی خود به ترسیم آزادی‌های خویش می‌پردازد. در دولت-ملت، جامعه تنها به آنچه در قانون آمده گردن می‌نهد اما در کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه خود مسیر خویش را به‌طور مستمر مشخص می‌سازد.

۶۶- در کنفدرالیسم دموکراتیک، با دید وطن مشترک دموکراتیک به جغرافیا نگرسته می‌شود. نه ترکیه، عراق، ایران و سوریه وطن‌هایی مختص به ترک و فارس و عرب هستند و نه کوردستان صرفاً مختص به کوردهاست. زیرا در گستره‌ی این جغرافیاها هویت‌های اتنیکی (قومی)- دینی کثیری به‌سر می‌برند. بنابراین در کنفدرالیسم دموکراتیک این بینش غلط که ایران را به فارس‌ها محدود کرده و حقوق

و آزادی‌های ملت‌های کورد، عرب، بلوچ، آذری و ترکمن را نادیده می‌انگارد کنار زده می‌شود؛ همچنین این دید نژادپرستانه که کوردستان را سرزمینی صرفاً متعلق به کوردها می‌شمارد رد می‌نماید. زیرا در کوردستان انواعی از تنوعات فرهنگی نظیر آشوری، یهودی، ارمنی، عرب، آذری و نظایر آن زندگی می‌کنند و به بخشی از واقعیت تاریخی این سرزمین مبدل شده‌اند و جامعه‌ی کورد همواره در پی همزیستی با آن‌ها بوده است. بین خلق‌ها نوعی خطوط همزیستی، همبستگی و دوستی وجود دارد که در چارچوب آن تشکلات اجتماعی گسترده‌تر و دارای سطوح بالاتری ایجاد می‌شود. در این تشکلات اجتماعی تازه، هر خلق با خلق‌های هم‌جوار خود به همکاری، دادوستد، همیاری و آفریدن فرهنگ‌های مشترک می‌پردازد. مرزهای موجود در دولت-ملت برای قطع روابط خلق‌ها و ملت‌ها درست شده و نوعی قفس هستند تا هر دولت-ملت خلق‌های خود را در آن نگهداری کرده و به میل خود با آن‌ها رفتار کند. کنفدرالیسم دموکراتیک با گذار از منطق مرز و محدوده‌های جغرافیایی، امکان بیشترین آزادی‌های مثبت و روابط متقابل میان ملت‌ها را فراهم می‌آورد.

۶۷- با پیشبرد دموکراسی خلق‌ها و اصرار بر راه کار ملت دموکراتیک، می‌توان به سمت تعریف ملت‌های دموکراتیک نیز حرکت نمود. یعنی مثلاً در ایرانی که دموکراتیزه شود، می‌توان ملتی متشکل از تمام ملت‌ها یا خلق‌های مختلف ایران را ملت دموکراتیک ایران نامید. اما این ملت ایران وقتی معنا دارد که ملت‌ها یا خلق‌هایی که در گستره‌ی آن جای می‌گیرند از آزادی برخوردار باشند. شرط این نیز تشکیل قانون اساسی دموکراتیکی است که در آن، دولت ضمانت‌های لازم را برقراری آزادی اندیشه و بیان بگنجاند و به آن‌ها پایبند بماند. در ایران فعلی اگرچه از ملت ایران بحث می‌شود اما ملیت‌های مختلف موجود در ایران فاقد آزادی‌های سازماندهی، آزادی بیان و حقوق هستند و عملاً سرکوب، آسیمیله (ذوب) و نابود می‌شوند. لذا در شرایط کنونی نمی‌توان از وجود ملت دموکراتیک ایران بحث کرد. در ایران دین شیعه و زبان فارسی و پدیده‌ی ولی‌فقیه و بسیاری موارد دیگر نظیر کشور، مرز، پرچم، مارش و... به حالت بت درآورده شده‌اند و حالتی بسیار جزم‌گرایانه (متعصبانه) و قاطع یافته‌اند. روح دموکراسی، با بت‌سازی ناسازگار و در تضاد است. از همین رو حتی یک ساختار دولتی کوردی نیز نمی‌تواند در دراز مدت حلال مشکلات کوردها باشد زیرا بت‌نمودن برخی موارد همیشه تنوعات فرهنگی-دینی و زبانی کوردها را با خطر رویارو کرده و موجب بحران می‌شود. ولی در کنفدرالیسم دموکراتیک، هیچ دین، زبان، عقیده و گرایشی به حالت بت درآورده نمی‌شود. به همین دلیل مسائل به‌روی دموکراسی، بحث، انتقاد، اجماع و تحول گشوده هستند. این است کلید چاره‌یاب بودن کنفدرالیسم دموکراتیک.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به موارد ارزشمندی نظیر وطن، پرچم و زبان تقدس بخشیده نمی‌شود. بر وطن مشترک، زبان‌های بسیار و پرچم‌های مختلط که دوستانه همدیگر را می‌پذیرند تکیه می‌نماید. بنابراین در برابر جنگ‌ها، ستم‌ها و خونریزی‌های ضدانسانی نظام‌های دولتی، یک جایگزین مناسب و اخلاقی است.

۶۸ - کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان یک تشکل خودگردان دموکراتیک است در داخل مرزهای دولت-ملت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه که همزیستی با همه‌ی خلق‌های موجود در این کشورها را مینا قرار می‌دهد. مکانیسم مورد نظر ما جهت تعامل با دولت کشورهایی که کوردستان در آن‌ها قرار دارد، از طریق سازش بر سر یک قانون اساسی نوین و دموکراتیک امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک هیچ نوع خطری مانند تجزیه‌ی این کشورها را در بر ندارد. در این قانون اساسی دموکراتیک، حقوق فردی-اجتماعی، حق آزادی بیان و سازماندهی دموکراتیک از راه اجماع و وفاق کل اقشار اجتماعی تحت ضمانت گرفته خواهد شد. این قانون اساسی دموکراتیک، موجب کارآیی دولت‌ها و شکل‌گیری اعتماد متقابل می‌شود. کشورهایی که چارچوب دولت-ملت آن‌ها منطف گردد، پس از آنکه کوردها و دیگر خلق‌های این کشورها به حقوق فردی و اجتماعی خود رسیدند نه تنها تجزیه نخواهند شد بلکه به یک کلیت‌مندی دموکراتیک و پایدار دست خواهند یافت. این امر ضامن امنیت، توسعه و سعادت همه‌ی ملت و کشور خواهد گشت.

قانون اساسی دموکراتیک نشان‌نگر سازش و توافق میان دولت و جامعه‌ی دموکراتیکی است که می‌خواهد یک نظام خودمدر داشته باشد. قانون اساسی دموکراتیک حوزه‌ی نفوذ دموکراسی و دولت را مشخص کرده و آن‌ها را زیر یک سقف مشترک در کنار هم جای می‌دهد. دولت-ملت‌ها هرچه از ساختار نامنطف کنونی گذار کنند و به قانون اساسی دموکراتیک روی آورند و انواع خودگردانی‌های دموکراتیک غیردولتی، نهادهای دموکراتیک بومی و اتحادیه‌های کنفدرال متکی بر فرهنگ دموکراسی رشد کنند، مسائل جامعه به همان اندازه به سمت چاره‌یابی حرکت خواهند کرد. حتی اتحادیه‌ی اروپا نیز که ماهیتش دولت-ملت است رفته رفته بعد از سیصد سال به این سمت گرایش پیدا می‌کند و تلاش می‌کند تا با پذیرفتن خودمدیریتی و خودگردانی دموکراتیک ملت‌ها و اقلیت‌هایی که در آن به سر می‌برند، برای مسائل خود راه‌حلی مناسب بیابد.

۶۹ - برای آنکه کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان و دولت‌های منطقه همدیگر را به طور متقابل بپذیرند، لازم است دولت‌های منطقه به روی دموکراسی باز شوند تا بتوانیم بر مبنای یک قانون اساسی دموکراتیک به پذیرش متقابلی دست بیاییم. در ایران و ترکیه از جمهوری بحث می‌شود اما این رژیم‌ها نوعی دولت-ملت قاطع و انعطاف‌ناپذیر هستند لذا با تعریف جمهوری در تناقض می‌باشند. جمهوری باید به شکل «دولت مساعده برای دموکراسی» باشد نه دولت-ملت؛ و گرنه با ماهیت خلق‌محور جمهوری در تضاد خواهد افتاد. دموکراسی با دولت-ملت در تناقض است (زیرا دولت-ملت با هر نوع تفاوت دینی، هویتی، ملی، زبانی و فرهنگی دشمنی می‌کند و اجازه‌ی ابراز وجود به آن‌ها نمی‌دهد) اما یک رژیم دولتی نظیر جمهوری می‌تواند به روی دموکراسی باز باشد. از همین رو اگر خواهان یک رژیم جمهوری واقعی هستیم باید ابتدا از ساختار دولت-ملت قاطع گذار صورت گیرد و حالت «یک دولت مساعده برای دموکراسی» به آن بخشیده شود. با جمهوری می‌توان مسائل را به شکل دموکراتیک حل کرد اما با دولت-ملت نمی‌توان. از همین رو اولین اقدامی که نظام‌های مدعی جمهوری باید فوراً به آن روی آورند این است که از شکل دولت-ملت قاطع و مرکزگرای خود دست بکشند. در این حالت، جمهوری همه‌ی تبعیضات و تک‌گرایی‌ها را از میان خواهد برد و به سازمان همگرای دموکراتیک تمام شهروندان مبدل خواهد گشت؛ بدین ترتیب تمام تنوعات هویتی، ملیتی و دینی در آن جای خواهند گرفت و همگی می‌توانند از آزادی برخوردار شوند. فعلاً چون جمهوری اسلامی ایران و ترکیه خود را به یک دین، قوم، ملیت و زبان محدود کرده‌اند، نمی‌توانند جمهوری واقعی شمرده شوند. الحاق کردن صفات ایدئولوژیک (عقیدتی) نظیر اسلامی، مسیحی، نژادی، جنسیتی، صنفی و نظایر آن به «جمهوری»، باعث خروج جمهوری از ماهیت اصلی خود می‌شود و تنوعات مختلف اجتماعی را بر پایه‌ی سیاست و حشایش‌های یک‌دست‌سازی، مبدل به «دیگری» می‌نماید یا به حذف آن‌ها می‌پردازد. علت به بن‌بست رسیدن مسئله‌ی کورد و دیگر مسائل اجتماعی در جمهوری‌هایی نظیر جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه، همین امر است. معلوم است که خلق یا فردی که مبدل به دیگری شود، یک برده و موجود از خود بیگانه است و جز مبارزه برای خروج از این حالت منفور راه دیگری ندارد. بنابراین ایجاد تحول در ساختار دولت-ملت کنونی و بازگشودن درهای آن به روی دموکراسی، می‌تواند امکان عظیمی برای حل مسائل آن‌هم بدون نیاز به تنش و درگیری، فراهم آورد.

۷۰- وظیفه‌ی کسانی که روند دموکراسی را پیش می‌برند، براندازی و نابود کردن دولت نیست. دموکراسی و دولت دو کارکرد متفاوت دارند. دموکراسی، فرمی است که در آن جامعه خود به مدیریت خویش می‌پردازد و دولت یک ساختار قدیمی است که به منبعی از تجربه و مهارت مبدل شده. دموکراسی، مدیریت ذاتی اجتماعی است که آلوده‌ی قدرت و دولت‌گرایی نشده‌اند. هدف از دموکراتیزاسیون (پیشبرد دموکراسی) این است که حقوق فردی، آزادی بیان و سازماندهی تمام اقشار جامعه از هر اقلیت، اکثریت، زبان، دین، اتنسیسته (قوم) و ملیتی که باشند تحت ضمانت درآیند. نه بی‌تأثیر کردن دولت در درون نهادهای دموکراسی امری صحیح است و نه بی‌تأثیر کردن و ذوب دموکراسی در نهادهای دولتی. یعنی ایجاد توازن میان دموکراسی و دولت برخورد معقول‌تری است. وقتی دولت می‌خواهد خود را دموکرات نشان دهد و نیروهای دموکراتیک می‌خواهند به سمت دولتی‌شدن بروند وضعیتی آشوب‌زده درست می‌شود. آنچه در اروپا رخ می‌دهد نمایانگر همین وضعیت است. نظام پارلمانی‌ای که دولت‌ها زیر عنوان دموکراسی و اراده‌ی مردمی می‌خواهند به جامعه بقبولانند نوعی حق سکوت و امتیاز حداقل است تا جامعه دست از مدیریت‌های ذاتی خود بکشد و تسلیم مدیریت‌های قدرت‌گرای دولتی شود. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که هرگز وارد بازی‌های تبدیل مدیریت‌های ذاتی جامعه به مدیریت‌های دولتی نمی‌شود.

۷۱- هویت، نشانگر تعلق داشتن به یک دین، قوم، جنس، فرهنگ و نظایر آن است. دموکراسی وقتی معنا می‌یابد که دیدگاهی باز و پذیرنده به هویت‌ها داشته باشیم. هرچه دیدگاهمان بسته و محدود و قاطعانه باشد بین ما و هویت‌های پیرامون چالش درمی‌گیرد و مشکلات حاد شده و چاره‌یابی سخت می‌شود. دولت- ملت همیشه سعی در ذوب کردن برخی هویت‌ها در گستره‌ی خود دارد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک از چنین برخوردی خبری نیست. زیرا جایی که ذوب هویت‌ها مطرح باشد در آنجا آزادی و دموکراسی پدید نمی‌آید.

۷۲- جامعه محصول تلاش‌ها و مناسبات افراد است و هر فرد تنها در صورت اجتماعی‌بودن می‌تواند همچون انسان زیست کند. در دولت- ملت از حقوق فردی بحث می‌شود اما حقوق جمعی رد می‌شوند. زیرا هر چه از حقوق و آزادی اجتماعات کم شود به همان اندازه بر شانس انباشت قدرت و انحصار سرمایه برای دولت- ملت افزوده می‌شود. به همین دلیل است که حقوق گروه، جماعت و جامعه‌ی مدنی از سوی لیبرالیسم رد می‌گردد و تلاش می‌شود که ملت و شهروندی یک‌دست‌شده ایجاد شود. اینکه از حقوق فردی

بحث شود اما حقوق جمعی رد شود، نوعی فاشیسم است. زیرا تا آزادی و حقوق جمعی به رسمیت شناخته نشود، آزادی و حقوق فردی که به آن جمع تعلق دارد بی‌معنا و بی‌ارزش خواهد بود. حتی اینکه گفته شود از لحاظ فردی می‌توانی مسلمان، کورد یا غیره باشی اما از لحاظ اجتماعی حق نداری مسلمان یا کورد باشی یک فریبکاری آشکار است. آزادی و حقوق فردی و جمعی درهم‌تنیده و وابسته به هم هستند. نه جماعت‌گرایی افراطی که فرد را رد می‌کند و نه فردیت‌گرایی افراطی که جامعه را انکار می‌کند هیچ کدام صحیح نیست. قانون اساسی‌ای که خودمدیریتی جامعه را به دولت مرتبط می‌نماید و آن‌ها را به سازش می‌رساند نیز باید بر همین مبنای توازن حقوق و آزادی‌های فردی-جمعی استوار باشد. به‌طور مثال اگر دولت‌ها به جای پذیرش اتونومی (خودگردانی) دموکراتیک خلق کورد بخواهند همچنان از راه‌حل اعطای حقوق فردی، اقتصادی و فرهنگی محدود استفاده کنند، مسئله‌ی کورد همچنان لاینحل خواهد ماند. خودگردانی دموکراتیک، حداقل شرط لازم برای زندگی کوردها و دولت-ملت‌های حاکم در زیر یک سقف سیاسی مشترک است.

۷۳- مبنای تجزیه‌کردن جامعه در دولت-ملت، همان علم‌گرایی مدرن است که به بهانه‌ی حفظ تمامیت دولت، کلیت‌های فرهنگی و سیاسی جامعه را نابود می‌سازد و با تکه‌تکه کردن و مبدل کردن آن‌ها به اشیاء بی‌ارزش، اجزاء کوچک‌شده و قابل تصرف، سعی در کنترل و نظارت همگان دارد. اینکه ملت بودن کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و سایرین از سوی دولت ایران و روشنفکران ملی‌گرای ایرانی رد می‌شود ناشی از همین علم‌گرایی است (در اصل دولت-ملت با سیاست‌های نسل‌کشی فرهنگی و نابودی مدیریت‌های بومی، مانع از ملت‌شدن دموکراتیک است). این علم‌گرایان مدرنیست، دچار نوعی تعصب و خشک‌اندیشی اعتقادی در برابر مسائل ملت‌های مختلف شده‌اند؛ مشروعیتی الوهی برای اصطلاحات دولت-ملت، کشور، طبقه‌ی روحانی و تمامیت ارضی ایجاد کرده‌اند و می‌خواهند که هر کسی پیرو و مطیع این الهویت باشد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک چنین نیست زیرا دیدگاه نظری آن بر مبنای علم اجتماعی است نه علم‌گرایی مدرنی که با جامعه همچون یک ماده‌ی بی‌ارزش و پدیده‌ی سطحی برخورد می‌کند.

۷۴- یکی از دلایل عدم چاره‌یابی مسائل خلق‌ها این است که دولت-ملت با دیدگاهی غلط به رابطه‌ی میان تاریخ-اکنون می‌نگرد. فرقی میان اکنون و تاریخ قائل نمی‌شود (واقعیت این است که هرچند تاریخ را بتوان در اکنون یافت و اکنون را بتوان در تاریخ جستجو کرد، اما تاریخ با اکنون مساوی نیست). از همین رو اگر مسئله‌ای به نام فقدان آزادی ملت کورد مطرح باشد، آن را یک امر تاریخی و طبیعی قلمداد می‌کند

و آن را مسئله‌نشمرده و لزومی به حل آن در مرحله‌ی کنونی نمی‌بیند. حال آنکه «اکنون» می‌توان امکانی برای حل مسائل، خروج از بحران و تحقق آزادی باشد. از طرف دیگر باید واقعیت‌ها را از تاریخ استنباط کرد تا بتوان اکنون را به امکانی برای حل مسائل مبدل کرد. از منظر دولت‌ها اکنون ملت‌ها هر چه باشد، تاریخ آن‌ها نیز همان بوده است. به همین دلیل تاریخ ملت‌های فرودست انکار شده و عملاً از حق خود محروم ساخته می‌شوند. زیرا فرهنگ تاریخی آن‌ها نیز در این روند انکارگری طرد و رد می‌شود.

۷۵- جامعه یک واقعیت صرفاً سیاسی نیست. به اندازه‌ای که سیاسی است، اخلاقی و دینی نیز می‌باشد. به اندازه‌ای که راهبردهای اقتصادی و سیاسی برای حل مسائل جامعه اهمیت دارند، راهکارهای اخلاقی و توجه به دین و اخلاق نیز اهمیت دارد. حتی وقتی به ساختارهای اجتماعی کوردها و دیگر خلق‌های ایران نگاه می‌کنیم می‌بینیم که تجارب هزاران ساله‌ی اجتماعی نشان می‌دهند که جامعه بر مبنای معیارهای اخلاق و عدالت که دین در پیشبرد آن‌ها نقش عظیمی داشته است، مسائل خود را به شور و مشورت گذاشته و به نیروی تصمیم‌گیری و چاره‌یابی رسیده است. دیدگاه‌های غربی با زدن انگ (برجسب) سنتی بر این نهادها کهن، این مکانیسم‌های اجتماعی حل مشکلات را بی‌تأثیر کرده و امکان پیشبرد دموکراسی را ضعیف کرده‌اند. دموکراسی بدون وجود عدالت و وجدان اجتماعی و اتکا به آن‌ها نمی‌تواند با توسل به راهکارهای اقتصادی و سودمحور حاصل شود و تنها موجب انحراف می‌گردد.

از همین رو در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ای که بر ایجاد نهادها سیاست دموکراتیک اصرار می‌گردد به سازماندهی و اعتلای نهادهای متنوع دینی غیرقدرت‌محور و معیارهای اخلاقی جامعه، اهمیت داده می‌شود.

۷۶- دولت- ملت با اعمال نیرو و سیاست‌های سرکوب‌گرانه سعی در ملت‌سازی و یکدست‌سازی هویت‌ها دارد. این هویت یک‌دست‌شده به شکل شهروند ملی تعریف می‌شود. در دولت- ملت، شهروند به دلیل گسسته‌بودن از جامعه و تضعیف پشتوانه‌های اجتماعی‌اش، در مقابل نهادهای خشونت‌طلب و انحصارگر دولتی بسیار ضعیف است و به راحتی دچار شکست اراده می‌گردد. اما در ملت دموکراتیک که بر رضایت خاطر و مشارکت داوطلبانه‌ی هویت‌ها، گروه‌های فرهنگی و جوامع مدنی مختلف متکی است، بین حقوق و آزادی‌های فردی- جمعی توازن برقرار است و این دو مکمل همدیگرند. بنابراین اراده‌ی شهروند که از پشتوانه‌ی اجتماعی و هویتی جمعی برخوردار است، محترم شمرده می‌شود و پایمال نمی‌گردد.

۷۷- نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به وطن مشترک یا وطن دموکراتیک اعتقاد دارد. یعنی وطن را عبارت از یک جغرافیای مرزبندی شده که تحت کنترل یک قدرت مرکزی باشد، نمی‌انگارد. وطن مشترک یا دموکراتیک، یعنی وطنی که صرفاً متعلق به پیروان یک دین یا یک قوم تک‌زبانی نیست و شهروندان آن دارای ملت‌ها، زبان‌ها و دین‌های بسیار می‌باشند. این نوع برخورد باعث رشد همزیستی، برادری و جلوگیری از پاره پاره شدن بافت کلیت‌مند فرهنگ‌های مختلف مناطق می‌شود. میهن‌دوستی در کنفدرالیسم دموکراتیک به معنای نژادپرستی نیست بلکه نوعی پایبندی به محل سکونت، زادگاه و محیط‌زیست است. اگر وطن تنها به یک قوم یا دین محدود شود، بخش گسترده‌ای از شهروندان نخواهند توانست بر پایه‌ی خصلت‌های قومی یا دینی خود زندگی کنند و به ناگزیر از هویت خود فاصله می‌گیرند و به هویت دیگری مبدل می‌شوند. این برخورد، قطب‌بندی‌ها و گسست‌ها را بیشتر می‌کند که نتیجه‌ی آن افزایش تنش‌ها، جنگ‌ها، قتل‌عام‌ها و نسل‌کشی‌های فرهنگی است. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک، پدیده‌ی شوم «دیگری‌شدن» وجود ندارد و هر کس می‌تواند با هویت خود در میهنی مشترک زندگی کند. هر اندازه تنوع و تفاوت‌مندی وجود داشته باشد، زندگی اجتماعی غنی‌تر و متعالی‌تر می‌شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک وطن با همین دید نگریسته می‌شود یعنی جغرافیایی متشکل از همه نوع تفاوت زبانی، دینی و فرهنگی.

۷۸- نظام دولت-ملت سعی می‌کند از طریق رد تاریخ و جامعه، فرد را در اکنون و تنهایی خفه نماید. با فرمول «به اکنون خود مشغول باش و لذت ببر که غیر از این همه چیز پوچ است»، فرد را از جامعه که عبارت از یک تاریخ است، قطع می‌کند. بدین ترتیب همه چیز در فرد خلاصه می‌شود و تنوعات فرهنگی و اجتماعی مختلف به سمت نابودی می‌روند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک میان فرد-جامعه و واحدهای مختلف، پیوندی زنده و مستمر وجود دارد. دموکراسی با جامعه و مشارکت جمعی ممکن می‌شود نه افرادی بریده از هم. دموکراسی نوعی تعهد و درک متقابل می‌طلبد.

۷۹- وجدان همان قضاوت عادلانه‌ی جامعه است. اگر وجدان مورد بی‌تفاوتی قرار گیرد جامعه به یک ماشین سهمناک و خطرناک مبدل می‌شود که در آن همگان به دریدن و نابود کردن یکدیگر می‌پردازند. هرچه وجدان انکار شود، انحصار، مرکزگرایی، سرکوب و انباشت سرمایه رشد می‌کند. بدین ترتیب هر آنکه فاقد نیروی سیاسی، نظامی و اقتصادی باشد، از میان می‌رود و خورده می‌شود. نسل‌کشی فرهنگی کوردها و سوق‌یافتن سایر تنوعات هویتی موجود در ایران به سوی نابودی، ناشی از همین اصل وحشیانه

است. اما دموکراسی ژرف و ریشه‌دار در کنفدرالیسم دموکراتیک به وجدان اهمیت می‌دهد. پیشبرد دموکراسی نوعی مقابله با انکار وجدان است و تلاشی‌ست برای کسب دوباره‌ی وجدان اجتماعی. هرچه این وجدان اجتماعی تعالی پیدا کند، امکان همزیستی، پذیرش متقابل و زندگی صلح‌آمیز بیشتر فراهم می‌آید.

۸۰ - بسیاری از جریانات سیاسی مخالف دولت حاکم، هنوز از تشکیل دولت مستقل خود بحث می‌کنند. دیدگاه کنفدرالیسم دموکراتیک در زمینه‌ی استقلال، به کلی با دیدگاه این جریانات فرق دارد. استقلالی مبتنی بر تشکیل دولت-ملت یک آرمان طبقه‌ی متوسط است؛ همان طبقه‌ای که مدام به دنبال هوس‌ها، منافع و سوداگری‌های خود است. در عصر امروزین چگونه می‌توان از استقلال دم زد؟! وقتی که نظام جهانی سرمایه‌داری، چتر سلطه‌طلبی خود را بر فراز کل جهان کشیده است هیچ کشور یا دولتی نمی‌تواند ادعای استقلال نماید. در کنفدرالیسم دموکراتیک، مبنای استقلال این است که به جای «شخصیت‌های تک‌تیپ و بی‌اراده، نهادهای سیاسی قدرت‌گرا و جغرافیاهای فرهنگی در حال ادغام شدن در نظام جهانی سرمایه‌داری» بتوانیم به «شخصیت و جامعه‌ای رهاشده از قید سرمایه‌داری، جغرافیاهای فرهنگی متکی بر هویت تاریخی خود، نهادهای سیاسی دموکراتیک و مبتنی بر خودگردانی بومی» دست یابیم. استقلال مد نظر ما کاملاً متفاوت از استقلال دروغینی است که ملی‌گرایان طبقه‌ی متوسط به شکلی عوامفریبانه در ذهن شهروندان قالب کرده‌اند. قصدی مبنی بر کشیدن مرزهایی تازه، هرچند جذاب به نظر برسد اما به‌خودی‌خود نمی‌تواند موجب استقلال گردد. چنین استقلالی یک رؤیای خام بیش نیست. دولت‌های مستبد خاورمیانه‌ای که ادعای استقلال می‌کردند، یکی از پی‌دیگری توسط نظام سرمایه‌داری به سقوط کشیده می‌شوند و استقلالی که ادعایش را داشتند، ازهم می‌پاشد. بنابراین، استقلال را تنها باید بر پایه‌ی هویت، جامعه و تاریخ خود ابتدا در اندیشه و شخصیت و سپس در نهادهای مدیریتی دموکراتیک و خودگردان جامعه جستجو کرد.

۸۱ - در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک مدنظر ما، مرزهای ایران به صورتی مشروع پذیرفته شده‌اند و یکپارچگی ایران به بحث گذاشته نمی‌شود. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، سازمانی چترمانند است که انواعی از هویت‌های فرهنگی، باز، اجتماعات اقتصادی محیط‌زیست‌گرا و شهروندان آزاد ملتی دموکراتیک را زیر یک سقف گرد می‌آورد. یعنی سازمان همگرای جوامع مدنی کوردها است نه یک شکل دولت‌گرا. اگر در ایران، به مشارکت همه‌ی خلق‌ها در ایرانی دموکراتیک اعتقادی صمیمانه و جدی

وجود داشته باشد آنگاه ملت دموکراتیک کورد که شکل مدیریت سیاسی اش کنفدرالیسم دموکراتیک غیردولتی است، در درون کلیت بزرگ‌تر که ملت دموکراتیک ایران نام دارد، گنجانیده می‌شود. اگر ملت را با چنین دید انعطاف‌پذیر و پذیرنده‌ای تعریف کنیم آنگاه می‌توان از بروز معضلات ناشی از گرایش‌های نظامی، امنیتی و سرکوب‌کننده‌ی دولتی و راه‌حل‌های فدرالیستی که تنش‌زا هستند، ممانعت به عمل آورد. واقعیت تاریخی ایران و خلق‌های آن نشان می‌دهند که اگر به ایجاد ایرانی دموکراتیک، ملت دموکراتیک ایران و یا یک نظام دولتی که درهایش بر روی رشد دموکراسی گشوده باشد معتقد باشیم (چه جمهوری دموکراتیک ایران یا هر نوع فرم دولتی دموکراسی‌پذیر، غیر از دولت-ملت)، پروژه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک یک الگوی مناسب مدیریتی است که با همه‌ی آن‌ها سازگار است و قابلیت اجرایی بالایی دارد. در هر جا که محیط یا موقعیت دموکراتیکی ایجاد شود، محتوای آن را می‌توان با کنفدرالیسم دموکراتیک پر نمود.

۸۲- دست‌یابی به کنفدراسیونی از نوع خاورمیانه‌ای امری امکان‌پذیر است. زیرا یک پیشینه‌ی تاریخی بسیار طولانی در زمینه‌ی همگرایی و هم‌پذیری خلق‌های منطقه وجود دارد. درگیری‌ها، انشقاق‌ها و اختلافات عمیق در میان خلق‌ها امری تاریخی نیست. از قرن نوزدهم بدین سو چنین مشکلاتی به وجود آمد. علت آن نیز ورود مدرنیته‌ی سرمایه‌داری (یعنی همان حالت مدرن و تازه‌ی نظام سرمایه‌داری) به خاورمیانه بود. گرایش به تشکیل دولت-ملت، کلیت تاریخی خاورمیانه را تکه‌تکه نمود و موجب بحران، درگیری و ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) افراطی شد. فرهنگ خاورمیانه که از شمار زیادی فرهنگ‌های مختلف تشکیل شده یک کلیت تاریخی داشت. یعنی هر خلق با وجود تفاوت‌مندی فرهنگش، نقاط مشترک بسیاری با دیگر خلق‌ها و فرهنگ‌هایشان داشت و همگی آن‌ها در کنار هم یک کلیت عظیم فرهنگی را تشکیل می‌دادند. یعنی نوعی کنفدراسیون فرهنگی است؛ اما متأسفانه فاقد نهادینه‌سازی لازمه مانده است. زیرا دولت‌ها همیشه خلق‌ها را از دست‌یابی به موقعیت ثبات‌یافته محروم نموده‌اند. اکثراً یک نوع دموکراسی طبیعی بین فرهنگ‌ها وجود داشته است. از همین رو می‌توان با نهادینه‌سازی این تاریخ عظیم، به کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه دست یافت. البته این تنها شامل ابعاد فرهنگی نیست. از لحاظ سیاسی نیز زندگی سیاسی خلق‌های منطقه همیشه با هم مختلط بوده؛ همین‌طور سایر مسائل اقتصادی، اجتماعی، دیپلماتیک و نظایر آن.

نکته‌ای که در این مورد باید مد نظر قرار داد این است که یکی از جدی‌ترین مشکلات خاورمیانه، تجزیه‌ی خلق‌های مختلف در بین دولت-ملت‌های خاورمیانه است. مثلاً تجزیه‌ی کوردها و سرزمین

کوردستان در بین ترکیه، ایران، عراق و سوریه طی پیمان قصر شیرین، لوزان و سعدآباد. خلق‌های دیگری نظیر ارمنی‌ها، آسوری‌ها، ترکمن‌ها، آذری‌ها، بلوچ‌ها، تالش‌ها و خلق‌هایی مانند آن‌ها نیز دچار تجزیه شده و مشکلات آن‌ها همه‌ی خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. راه‌حلی باید مبنای قرار گیرد که بدون دستکاری و از بین بردن مرزهای سیاسی فعلی و بدون توسل به راه‌کارهای نظامی و فدرالیستی که جز به پا کردن جنگ و خصومت و خونریزی چیزی در پی ندارند، مسئله‌ی همه‌ی این خلق‌ها را چاره‌یابی کند. کنفدرالیسم دموکراتیک یک اتحادیه‌ی جامعه‌ی مدنی و غیردولتی است که ضدیتی با اتحادیه‌ها و روابط بین دولتی ندارد. اما واقعیت این است که دیپلماسی بین دولت‌ها، اتحادیه‌های دولتی و پیمان‌های میان آن‌ها مسائل جامعه را حل نمی‌کند بلکه حتی حادث تر می‌نماید. بنابراین شکل‌گیری نوعی دیپلماسی در بین ملت‌ها که بر ایجاد همبستگی، همزیستی و هم‌پذیری ملت‌های مختلف خاورمیانه متکی باشد، یک امر حیاتی است. دولت‌ها بین خود فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌های دولتی درست می‌کنند (نظیر اروپا) اما این نمونه‌ها نتوانسته‌اند به تمامی بر مبنای نیاز خلق‌های مختلف عمل کنند. بنابراین کنفدراسیون‌های دموکراتیک جامعه‌ی مدنی که در سطوح گسترده بتوانند فارغ از مرزهای سیاسی موجود دست به دیپلماسی در میان ملت‌های مختلف بزنند و یک فضای دموکراتیک، مسالمت‌جویانه و همزیستانه در میان آن‌ها ایجاد کنند، از جمله ضروریاتی هستند که در کنفدرالیسم دموکراتیک مد نظر قرار می‌گیرند و توسعه می‌یابند.

۸۳ - فعالیت‌های دیپلماتیک تنها محدود به دولت‌ها نیست. در طول تاریخ، اجتماعات همجوار دارای سنت‌هایی برای برقراری رابطه و زندگی صلح‌آمیز با همدیگر بوده‌اند. اما دولت این سنت‌ها را در راستای منافع خود و کسب سود نهادینه گردانید. به همین جهت روابط دیپلماتیک دولت‌ها تحت تأثیر گرایش‌شان به کسب حداکثر سود، بسیاری اوقات بی‌نتیجه مانده و نتوانسته‌اند از جنگ‌ها جلوگیری کنند. در ملت دموکراتیک، به دلیل گرایش به صلح، همبستگی و همزیستی، از دیپلماسی به عنوان یک ابزار برای برقراری روابط مفید و دوستانه و شکل‌گیری مناسبات صلح‌آمیز میان جوامع استفاده می‌شود. یعنی دیپلماسی به حوزه‌ی حل مسائل مبدل می‌شود. بدین ترتیب می‌توان اتحادیه‌ها و اجتماعات مشترکی را در سطوح بالاتر میان خلق‌ها ایجاد نمود. کوردها بزرگ‌ترین قربانی هم‌پیمانی‌ها و روابط دیپلماتیک بین‌دولتی بوده‌اند، همواره به عنوان یک کارت به کار رفته و دچار نسل‌کشی فرهنگی گشته‌اند؛ از همین رو به یک دیپلماسی و هم‌پیمانی آزاد و دوستانه با سایر خلق‌ها و اجتماعات همسایه‌ی خود احساس نیاز می‌کنند. کنفدراسیون‌های دموکراتیک نوعی سازماندهی محدودشده در گستره‌ی یک دولت نیستند؛

خارج از مرزها نیز می‌توانند اقدام به دیپلماسی کرده و سازماندهی‌ها و اتحادیه‌های کنفدرال را در سطوح بالاتر تشکیل دهند.

دیپلماسی ملت دموکراتیک کورد، به دلیل تجزیه‌شدن کوردها ناگزیر است که ابتدا بین خود کوردها یک زمینه‌ی سیاسی مشترک ایجاد کند.

۸۴ - همه نوع جریان‌های فرهنگی، جمعیت‌های آنارشیست (آنانی که هر نوع قدرت، سلطه‌گری و دولت را رد می‌کنند)، محیط‌زیست‌گرا (اکولوژیک) و فمینیست (طرفدار آزادی زن) که در برابر نظام جهانی سرمایه‌داری و دولت‌های مستبد، سربرآورده‌اند می‌توانند در چارچوب نظام کنفدرالیسم دموکراتیک خود را نیرومند سازند و از حالت بی‌دفاع و بی‌نظام خارج گردند. این جریان‌ها تاکنون یک کلیت مشخص را تشکیل نداده و به شکل گسسته باقی مانده‌اند.

۸۵ - از دنیای زیر اتمی (ذرات بینهایت کوچک موجود در دنیای اتم‌ها) گرفته تا کیهان‌ها، همه از نظم و تعادل میان جزء- کل تابعیت می‌کنند. یعنی هر جزء این دنیاها از یک سو دارای اختیار عمل و حوزه‌ی آزادی خویش است و طبق ماهیت خود عمل می‌کند و از سوی دیگر تابع کلیتی است که همه‌ی آن اجزاء را دربر می‌گیرد. مثلاً هر اتم، یک کلیت است که از الکترون‌ها و هسته (پروتون، نوترون و...) تشکیل می‌شود به طوری که الکترون‌ها به ترتیبی ویژه در مدار خاص خود و در هسته نیز ذرات دیگر قرار دارند. در این اتم، الکترون اگرچه یک جزء خاص است اما در عین حال تابع نظم موجود در کلیت اتم نیز هست (در اینجا به سه قاعده دقت نظر داشته باشیم: ۱- نظام یا سیستم عبارت است از یک مجموعه‌ی بهم‌پیوسته از اجزاء که دارای پیوندهای متقابل هستند و یک کل واحد را نسبت به محیط یا شرایط پیرامون و نسبت به سایر سیستم‌ها تشکیل می‌دهند ۲- کل، عبارت از جمع ساده و شمارشی اجزاء نیست بلکه عبارت است از شیوه‌ی خاص ارتباطات، پیوند میان عنصرها و اجزاء سازنده‌ی آن سیستم ۳- هر چند جزء به عنوان یک مقوله‌ی منفرد، موجودیتی خاص می‌باشد و طبق ویژگی‌های خود عمل می‌کند اما تحت تأثیر کل و سیستمی قرار دارد که در آن واقع گشته است و نمی‌تواند خود را منفک از آن محسوب کند). مثالی دیگر بیاوریم: در یک خوشه‌ی فضایی متشکل از انواع کیهان‌ها، هر کیهان‌ها از ویژگی‌های مختص به خود برخوردار است و در عین حال از قواعد کلی آن خوشه‌ی فضایی نیز تابعیت می‌کند. یا مثلاً هر سیاره در منظومه‌ی شمسی به اندازه‌ای که دارای حوزه‌ی اختیار عمل مختص به خویش است (در مسیری حول محور خودش می‌چرخد) به همان اندازه تابع نظم کل منظومه‌ی شمسی نیز هست (در مسیری مشخص، حول محور

خورشید نیز می‌چرخد). یعنی به اندازه‌ی اختیار عمل بومی، تابعیت از یک کلیت در تمام دنیاهای خُرد و کلان وجود دارد. این امر برای زندگی اجتماعی انسان نیز صدق می‌کند. هر فرد به اندازه‌ای که یک موجودیت برخوردار از خصوصیات ویژه است اما بدون جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد و حتی قادر نیست خصوصیتی کسب کند. در کنفدرالیسم دموکراتیک نیز هر واحد اجتماعی از «آزادی، اختیار عمل و خودمدیریتی» برخوردار است اما به همان اندازه تابع کلیت نظام کنفدرال نیز هست و در یک پیوند زنده و پویا با سایر اعضا به سر می‌برد و سرخود عمل نمی‌کند. اگر چنین نظمی در میان جامعه به وجود نیاید، فاقد مدیریت درونی می‌شود. کما اینکه همه‌ی تلاش دولت‌ها این است که پیوند میان اجزاء جامعه (یعنی افراد) و کل جامعه را از میان ببرند تا بدین ترتیب آن جامعه و افراد آن را تحت سلطه‌ی خود درآورند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک هماهنگی اصولی میان فرد و جامعه وجود دارد. نه کل، جزء را سرکوب و منفعل می‌سازد و نه جزء به طور سرخود، افسارگسیخته و بی‌معیار عمل می‌کند. حقیقت، یک امر کلیت‌مند است. یعنی پاره پاره کردن یک حقیقت موجب بی‌معناشدن و نابودی آن می‌شود. جهان‌بینی‌هایی که از کلیت مسائل به‌دور هستند و جهان را به عنوان یک کل به ما نمی‌شناسانند؛ غلط می‌باشند و جهان را چنان که هست تعریف نمی‌کنند. کسانی که در اثر فردگرایی، به یک نظام دموکراتیک مسنجم که دارای کلیت باشد باور ندارند و سعی می‌کنند حقیقت را در اجزاء جامعه یعنی تمایلات فردی خلاصه کنند، حکایتشان همان حکایت فیل در تاریکی است که مولانا در مثنوی آن را نقل کرده است: گویند روزی فیلی را از هندوستان به مملکتی برده بودند که ساکنانش هرگز فیل ندیده بودند. فیل را در خانه‌ای تاریک جا دادند. مردم از همه جا برای دیدنش گرد آمدند. هر کس به نوبت به درون آن خانه‌ی تاریک رفت و در تاریکی به لمس بدن فیل پرداخت. یکی کف دستش را به خرطوم فیل مالید و گفت فیل همان ناودان است. یکی گوش فیل را لمس کرد و در تعریف از فیل گفت که فیل همان بادبزنی است. دیگری، پاهای فیل را لمس کرد و گفت که فیل عبارت از چهار ستون است. نفری دیگر دستش را بر پشت فیل نهاد و اظهار داشت که فیل یک تخت است. اما تعریف همه‌ی آنها غلط بود چون هر کدام تنها جزئی از فیل را لمس و درک کرده بودند. اگر در دست هر کدام شمعی می‌بود، کلیت بدن فیل را دیده و درک درستی از فیل پیدا می‌کردند.

این امر برای جامعه نیز صدق می‌کند. جامعه‌ای که ارتباط میان اجزاء (اراده‌ها، هویت‌ها و تنوعات) آن از میان برود مثل حقیقتی است که پاره پاره شده و بی‌معنا گشته باشد. به همین دلیل در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که جامعه‌ای طبیعی و سالم را مینا قرار می‌دهد، کلیت و حفظ آن از اصول خدشه‌ناپذیر محسوب می‌گردد. یعنی یک نظام است که در آن همه‌ی اجزاء (جماعت‌ها، هویت‌ها و اراده‌های منفرد) در

کنار هم قرار می‌گیرند و بدون آنکه هیچ نوع قدرتی از بالا روی آن‌ها اعمال شود، همه‌ی این اجزاء در تصمیم‌گیری‌ها و ابراز نظرات و فعالیت‌ها مشارکت داده می‌شوند و از مجموع آن‌ها یک منظومه و شبکه‌ی منسجم و برخوردار از کلیت درست می‌شود.

دولت، خودش یک کلیت اشغالگر است که از طریق حذف یا همسان‌سازی تفاوت‌های هویتی بر روی جامعه تشکل شده است. یعنی مجموعه‌ای منظم و سازماندهی شده از دستگاه‌های استعمارگر است که در آن جبر، زور و اعمال فشار علیه جامعه مبنای قرار می‌گیرد. اما کنفدرالیسم دموکراتیک یک کلیت دموکراتیک است که از طریق مشارکت آزاد و داوطلبانه‌ی همه‌ی تنوعات تشکیل شده است. بنابراین امکان خودمدیریتی و آزادی همه‌ی این تنوعات را به بهترین نحو فراهم می‌آورد.

کوردها به عنوان ملتی که شانس مبدل‌نشدن به دولت را داشته‌اند، امروزه به پیشاهنگ راستین دموکراسی‌خواهی در خاورمیانه مبدل شده‌اند. آنچه کوردها جهت حفظ موجودیت و آزادی خود خواهند نمود، نه تشکیل یک دولت-ملت تازه بلکه مبدل شدن به یک ملت دموکراتیک خواهد بود. دیگر بایستی به این واقعیت اعتراف گردد که زدن برچسب تجزیه‌طلبی و تروریسم بر فعالیت‌های دموکراتیک، یک پوشش برای پنهان کردن نسل‌کشی فرهنگی کوردها از جانب دولت‌های مرکزی بوده است. خودگردانی دموکراتیک کوردها نیز نه تنها تجزیه‌طلبی نیست، بلکه تجلی‌یافتن این ملت دموکراتیک در چارچوب کشورهایی است که کوردها در آن به سر می‌برند. با توجه به روابط دیرینه‌ی کوردها با سایر خلق‌های ایران، می‌توان امیدوار بود که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردها نوبدبخش طلوع خورشید دموکراسی در پهنه‌ی ایران و در میان تمام خلق‌ها و تنوعات هویتی موجود در ایران خواهد بود. به جای «مرکزگرایی» که هم دولت‌های مقاطع مختلف تاریخ ایران و هم جریان‌های مخالف آن‌ها را قاطع، نامنعطف و فروسته ساخته است، کنفدرالیسم دموکراتیک یک فرم باز و منعطف است؛ بنابراین با آزادی‌های بیان، مشارکت‌های داوطلبانه و تنوع‌پذیری سازگاری دارد. موقعیت جغرافیایی کوردها در خاورمیانه (جای‌گرفتن در چهار کشور اساسی خاورمیانه) یک شانس عظیم برای دموکراسی فراهم آورده است. به اندازه‌ای که اروپا برای شکل‌گیری دولت-ملت به حالت مساعد درآمد و سپس این هیولا را به جان همه‌ی خلق‌ها و مناطق جهان انداخت، کوردها مساعدترین حالت را برای شکل‌گیری دموکراسی و پیشبرد آن در خاورمیانه دارند. و این همان چیزی است که پژاک در شرق کوردستان و ایران با تمام توان خود بر روی آن فعالیت

می‌کند. همه‌ی شواهد نشانگر آن هستند که کوردها با عشق و هیجانی عظیم در این مسیر حرکت خواهند نمود و جز دموکراسی و آزادی، به چیز دیگری رضایت نخواهند داد.

... چند نکته جهت یادآوری

= تمام فعالیت‌های زندگی کوردها با هنر که شکلی از ابراز حقیقت و هویت جامعه می‌باشد، همراه بوده است. به‌عنوان نمونه از تولد تا مرگ هر فرد کورد، با موسیقی همراه است: موسیقی ویژه‌ی تولد کودک و پرورش نوزاد (لاوه‌لاوه یا لالایی)، موسیقی ویژه‌ی کار (از درو گرفته تا مشک‌زنی، شبانی و چرانیدن دام)؛ موسیقی جشن‌های آیینی (پیرشالیار، خاوندکار، نوروز)؛ موسیقی ویژه‌ی زنان (بن‌ملی که در مناطق کلهر رواج دارد)؛ موسیقی‌های کهن نظیر هوره، سیاچمانه، لاوک، لاژه، حیران؛ به‌یت به‌وی؛ موسیقی عزا (چمری که با رقص ویژه همراه است؛ مور و پاوه‌موری) و... این‌ها همه نشان می‌دهند که سطح و کیفیت زندگی جامعه‌ی کورد بسیار غنی است. این غنای موسیقایی خودبه‌خود به‌وجود نیامده است. در پس هر مقام موسیقایی و هر ترانه‌ی اصیل کوردی یک تاریخ پنهان است؛ رنج و زحمت عظیمی که برای اعتلای هویت انسانی صورت گرفته در آن به راحتی قابل حس کردن است. هر موسیقی کهن کوردی، حکایت کل انسانیت است و تاریخ مقاومت بشر در برابر سختی‌ها. از سختی‌ها و دشواری‌های طبیعی گرفته تا مقابله با ظلم ظالمان. علاوه بر هنر، سایر عوامل فرهنگی مهم از زبان گرفته تا پوشش کوردی، باورداشت‌ها، آیین‌ها و رسومات کهن بخشی جدایی‌ناپذیر از شناسنامه‌ی تاریخی ما هستند. بنابراین نسل‌کشی فرهنگی و به‌ویژه تخریبات سیستماتیک که از سوی دولت-ملت علیه هنر و فرهنگ کوردی صورت می‌گیرد، به معنای نابودی تاریخ، هویت و حقیقت خلق کورد است. از همین رو جنبش مبارزاتی دموکراتیک کوردها در برابر دولت-ملت، حوزه‌ی فرهنگ را یکی از بنیادی‌ترین حوزه‌ها می‌داند.

= در خاورمیانه‌ی امروزی صرفاً حوزه‌ی سیاست ملت‌هت نیست. یک جنگ فکری شدید نیز در منطقه در حال انجام است. تفکر انحصارطلبانه‌ی دولت-ملت‌های منطقه، تفکر مبتنی بر لاینحل‌گذاشتن مسائل خلق‌های منطقه از سوی نیروهای مداخله‌گر جهانی، همچنین تفکری نوین مبنی بر گشودن مسیر سیاست دموکراتیک از سوی جریان آزادی‌خواهی کوردها که آن را با خط سوم نام‌گذاری می‌کنیم سه جریان

فکری و سیاسی هستند که در حال مبارزه هستند. مبارزه صرفاً به معنای رد و نابودی طرف مقابل نیست. در چنین مواقعی، احتمال سازش‌های دموکراتیک نیز وجود دارد. اینکه این مقابله‌ی فکری-سیاسی و احتمال سازش دموکراتیک چگونه صورت خواهد گرفت را نوع رویکرد نیروهای مزبور تعیین می‌کند.

- اگر به پیشینه‌ی تاریخی ایران بنگریم می‌بینیم که «یکدست‌سازی، انحصار شدیداً مرکزی در حوزه‌ی قدرت و سرمایه، همچنین پدیده‌های آسمیلاسیون، قتل‌عام فرهنگی، سرکوب مطلق و حذف» مفاهیم مدرنی هستند؛ چرا که با شکل‌گیری دولت مدرن در ایران بروز یافتند. البته در گذشته نیز جامعه از سوی دولت در تنگنا قرار می‌گرفت، اما هرگز در سطح کنونی نبوده است. اصل همزیستی خلق‌ها در ایران را می‌توان شالوده‌ی آن دسته از سیاست‌های سازنده‌ی مدیریتی دانست که امکان بحث، تصمیم‌گیری و عمل آزادانه و برابر را به همه‌ی نیروهای اجتماعی جامعه می‌دهد. در همین چارچوب، ما با انواعی از ساختارهای سیاسی-فرهنگی در طول تاریخ ایران مواجه هستیم که غیرمرکزی، کنفدرال و دموکراتیک بوده‌اند. از کنفدراسیون ماد-پارس گرفته تا انواعی از خودگردان‌های بومی در مناطق کوردنشین. این‌ها بخشی از سرشت تاریخی ایران و خلق‌های آن است که نمی‌توان انکارشان نمود. امروزه‌ی ایران وقتی می‌تواند به حل مسائل ختم شود که منطبق با سرشت تاریخی‌اش باشد. مشروطه در نطفه خفه شد، شاه واقعا حرف مردم را نشنید، جمهوری اسلامی نیروهای دموکراتیکی که انقلاب ۵۷ را رقم زدند با سرکوب از میدان خارج ساخت؛ همه‌ی اینها یعنی عدم توجه به سرشت تاریخی ایران. یعنی نفوذ مدل دولت-ملت در ایران از طریق ایجاد شکاف و تفرقه میان خلق‌ها و برقراری سلطه‌ی عقیدتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. قربانیان این مورد نیز کوردها، آذری‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، گیلک‌ها، مازنی‌ها و سایرین هستند. حتی برای فارس‌ها نیز می‌توان گفت که تنها یک قشر نخبه است که قدرت را اداره می‌کند؛ سایرین نیز تنها در بازار ملی‌گرایی ایرانی شعار می‌دهند. آن‌ها نیز قربانی سیاست رویگردانی از اصل دموکراتیک همزیستی خلق‌ها شده‌اند.

- ما با یک واقعیت سرکوب‌شده و قتل‌عام‌شده‌ی کوردی در شرق کوردستان روبه‌رو هستیم. ما با یک هویت کوردی رویارو هستیم که تکه‌تکه‌شده، زبانش رو به نابودی می‌رود و اراده‌اش حتی برای کوچک‌ترین فعالیت سیاسی، فرهنگی، آموزشی و اقتصادی با موانع عظیم و مرگبار برخورد می‌کند. چه جمهوری اسلامی و چه هر نوع مدل حکومتی دیگری که در ایران برقرار باشد تا این واقعیت را نبیند و دست از کوردستیزی نکشد بایستی بداند که مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه تداوم خواهد یافت. خلق کورد هم از توان دفاع مشروع در این مورد برخوردار است و هم از طرح‌های سیاسی دموکراتیک؛ پیداست که ما

راهکار سیاسی و دموکراتیک را بر تش و درگیری ترجیح می‌دهیم. به همین دلیل لازم است که نظام حاکم در ایران نیز به سمت سیاست سازنده سوق یابد؛ سیاست سازنده یعنی گشایش دموکراتیک؛ دست کشیدن از جنگ روانی- فرهنگی- سیاسی با تنوعات اجتماعی ایران و مشارکت‌دهی همه‌ی هویت‌های فرهنگی و سیاسی ایران در مدیریت امور. همزیستی خلق‌ها نیز بستر و زمینه‌ی تاریخی این دموکراسی و سیاست چاره‌یاب است. منظور ما از سیاست سازنده و اصل همزیستی خلق‌ها، همان واقعیت‌های تاریخی هستند که بدون در نظر گرفتن آن‌ها نمی‌توان امروز بحران‌زده‌ی ایران را به فردایی امن رساند.

- مطالبات خلق کورد از سوی پژاک بر مبنای اصولی که یک ملت دموکراتیک بدون آن‌ها نمی‌تواند از لحاظ ذهنیتی و بدنه به موجودیت خود ادامه دهد، فرمول‌بندی شده‌اند. آزادی فرهنگی، هویتی، اتنیکی و مشارکت یکسان سیاسی و دموکراتیک در کنار سایر خلق‌های ایران جهت تعیین سرنوشت مشترک خویش زبان این مطالبه است. این نوعی ستاتو (موقعیت) به ملت کورد می‌دهد. پیداست که کوردها تا رسیدن به ستاتوی سیاسی خود و نیل به یک ساختار سیاسی خودمدیر، به مبارزه و پیشاهنگی برای دموکراتیزاسیون ایران و خاورمیانه ادامه خواهند داد.

- پیداست که دولت- ملت‌ها، «انحصارطلبی، قدرت‌خواهی و سلطه‌گری» خود را با ترسیم مرزها مشخص می‌سازند. این مرزها دو دسته‌اند: مرزهای قاطع جغرافیایی که هر دولت- ملت با کشورهای پیرامون خود معلوم می‌کند و به تمامی ساختگی هستند و حتی ذره‌ای تقدس ندارند؛ همچنین مرزهای ذهنیتی که هر دولت- ملت در میان جوامع ترسیم می‌کند. مرزهای قاطع جغرافیایی که دولت- ملت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه ترسیم‌شان کردند، منجر به تجزیه‌ی سرزمین خلق‌هایی نظیر کوردها شد. مرزهای قاطع ذهنیتی که در آنها اصل جدایی کامل «ما- دیگران» حاکم است نیز منجر به درگیری‌هایی از نوع کورد- ترک، کورد- عرب و کورد- فارس گشته‌اند. یا مثلاً در اثر همین مرزبندی‌های قاطع ذهنیتی است که بین خلق کورد و آذری در ایران اختلاف افکنده می‌شود. هم مرزهای قاطع جغرافیایی و هم مرزهای قاطع ذهنیتی، پدیده‌هایی مدرن هستند و محصول ورود نظام سرمایه‌داری به خاورمیانه و از جمله ایران می‌باشند. این مرزها با سرشت تاریخی خاورمیانه و ایران در تضاد کامل هستند. نتیجه‌ی این مرزبندی‌ها، کشتارها و قتل‌عام‌های فرهنگی است؛ تکه‌تکه‌شدن کلیت فرهنگ‌ها و حرکت آن‌ها به سمت هیچ‌شدگی است. تا وقتی از این مرزبندی‌های قاطع گذار نشود نمی‌توان مسائل حاد کنونی را حل نمود. البته ما در جستجوی تغییر مرزهای سیاسی کنونی نیستیم؛ اما رسیدن به دموکراسی خاورمیانه‌ای جز با گذار از قاطعیت کنونی ممکن نیست. یعنی هر خلق و هر هویت موجود در کل خاورمیانه و از جمله در ایران می‌بایست در

چارچوب کلیت فرهنگی خود زندگی کند. به‌طور مثال کوردها دیگر مثل سابق اسیر مرزهای شدیداً قاطعانه‌ی کنونی نمانده و به سمت اتحاد ملی و بازسازی و ترمیم کلیت فرهنگی آسیب‌دیده‌ی خود حرکت می‌کنند.

از طرف دیگر، کل خلق‌های خاورمیانه یک کلیت فرهنگی درست می‌کنند؛ یعنی فرهنگ خاورمیانه‌ای را. دقیقاً مانند کلیت فرهنگی اروپایی که منجر به شکل‌گیری یک ساختار دموکراتیک لیبرال به‌نام اتحادیه‌ی اروپا گشت. البته ما در جستجوی ساختار دموکراتیک راستین خاورمیانه‌ای هستیم نه یک مدل لیبرال. خاورمیانه‌ای که در آن عرب، کورد، فارس و ترک همدیگر را نپذیرند و مدام در تنش و درگیری باشند نمی‌تواند دموکراتیزه و آزاد شود. برای رسیدن به دموکراسی باید یک گام فرهنگی کلیت‌مند برداشت. یعنی به نوعی اتحادیه‌ی فرهنگی و ساختار سیاسی برآمده از آن دست یافت. منظور از کلیت فرهنگی نوعی فرهنگ هم مادی و هم معنوی است که در پیرامون ارزش‌های دموکراتیک، آزادی و برابری شکل گیرد. برای آن یک ذهنیت نوین لازم است. ذهنیتی به‌دور از ملی‌گرایی، دین‌گرایی و جنسیت‌گرایی. وقتی ملی‌گرایی از عرصه‌ی ایران رخت بریندد و به جای آن پذیرش ملیت‌های مختلف مینا قرار گیرد، به جای دین‌گرایی امکان آزادی همه‌ی ادیان و مذاهب فراهم آید و از جنسیت‌گرایی و تبعیض علیه زنان گذار شود، آنگاه است که می‌توان از یک نگرش هویتی باز برخوردار شد. یعنی یک نگرش کثرت‌گرا، نامرکزی و قائل به هویتی چندلایه. آنگاه است که هویت کوردی تو با هویت ایرانی در تناقض نخواهد بود. زیرا به اندازه‌ای که می‌توانی عضو ملت دموکراتیک کورد باشی به همان اندازه در چارچوب ملت دموکراتیک ایران نیز جای بگیری. این برای خلق آذری، بلوچ، ترکمن، عرب و گیلک و مازنی نیز صدق می‌کند. یعنی یک کلیت فرهنگی در ایران وجود خواهد داشت که در آن هر فرهنگ و خلق می‌تواند ارزش‌های تاریخی خود را نمایندگی کند، از آزادی برخوردار باشد، به‌شکل برابر در سیاست و مدیریت امور مشارکت داوطلبانه به‌عمل آورد و در فرمی خودمدیرانه به حل مسائل خویش بپردازد.

این کلیت فرهنگی در ایران به‌واسطه‌ی سیاست‌های مرکزگرایانه و تک‌فرهنگی که از جانب نظام صورت می‌گیرند، تضعیف شده و رو به تجزیه می‌رود. چرا که تنها یک فرهنگ و ملت حاکم (فارس) در رأس همه چیز قرار دارد و باقی فرهنگ‌ها با نسل‌کشی رویارو هستند. وقتی تنوعات از میان روند نمی‌توان از کلیت حرف زد؛ چیزی که در آن حالت وجود دارد «تک‌رنگی» و مرکزگرایی یک جزء است که می‌خواهد سلطه‌ی خود را بر همگان برقرار سازد؛ استبداد و فاشیسم نیز همین است. تک‌گرایی و مرکزگرایی منجر می‌شود به بی‌اعتمادی، شکاف اجتماعی، مرکزگریزی نیروهایی که پیرامونی قلمداد

می‌شوند، تنش در سیاست و بحران‌های روزافزون. این‌ها را در ایران به عینه می‌بینیم. مسئول این وضع نیز خود نظام دولتی حاکم بر ایران است.

انتظار اینکه خلق کورد در مقابل نسل‌کشی فرهنگی‌ای که در این اوضاع به آن دچار شده تن به سکوت و انفعال بسپارد صحیح نیست. زیرا وقتی فرهنگش را از دست دهد موجودیتش نابود می‌شود؛ وقتی مطالبات سیاسی‌اش با رد و انکار مواجه شود بازهم مانند قرن پیشین به قربانی قرنی دیگر مبدل خواهد شد. به همین دلیل کوردها تا به آخر در میدان سیاست دموکراتیک، دفاع مشروع و اصرار بر حل مسئله‌ی خود باقی خواهند ماند.

خط سوم مد نظر ما منجر به رژیم‌ها و مدل‌های سیاسی دموکراتیک می‌شود؛ رژیم دموکراتیک مد نظر ما یک سیستم کلیت‌مند است که همه‌ی تفاوت‌مندی‌ها و تنوع‌های هویتی، سیاسی و عقیدتی را در خود می‌پذیرد. و این همان چیزی است که تنش و حذف و انکار را به پایان می‌رساند و راهی به سمت خروج از بحران‌ها می‌گشاید. حال به نظر شما آیا چیزی مهم‌تر و حیاتی‌تر از این برای خلق‌های خاورمیانه وجود دارد؟!؟

= بحث ما از هویت ایرانی، ترکیه‌ای، عراقی و سوریه‌ای به هیچ وجه به معنای رد هویت کوردی نیست؛ چرا که ما هویت دموکراتیک ایرانی، هویت دموکراتیک ترکیه‌ای، عراقی و سوریه‌ای را مطرح می‌کنیم نه هویتی تک‌رنگ و تک‌ملیتی را. نوع نگرش ما درباره‌ی ملت، به کلی متفاوت از نگرش‌های کلاسیک است. ما ملت دموکراتیک را یک مدل اجتماعی شکل‌گرفته حول ذهنیت مشترکی می‌دانیم که مبنایش آزادی و همبستگی است نه ملی‌گرایی و تک‌فرهنگی‌بودن. ایرانی دموکراتیزه‌شده نوعی ملت دموکراتیک را در سطح یک کل خواهد داشت که انواعی از ملیت‌های دیگر نیز در آن جای می‌گیرند. ملت دموکراتیک کورد هم در چارچوب این ملت دموکراتیک ایرانی جای می‌گیرد و هم از چندپاره‌گی کنونی و تجزیه‌ی کلیت فرهنگی-سیاسی-اجتماعی کوردستان رهایی می‌یابد. این یک راهی دموکراتیک است. واقعیت این است که کشورهای خاورمیانه یا گزینه‌ی ریزش را انتخاب می‌کنند یا گزینه‌ی تقویت بر مبنای دموکراتیزاسیون را. با رشد دموکراسی، هویت نوینی در خاورمیانه شکل می‌گیرد. هر کشوری که دموکراسی در آن رشد کند و سیاست دموکراتیک به میدان آید، نوعی بافت هویتی چندلایه‌ای در آن شکل می‌گیرد. مثلاً در صورت پیشرفت دموکراسی در کشوری همچون ترکیه؛ یک کورد در ترکیه هم دارای هویت خاورمیانه‌ای است هم ترکیه‌ای و هم کوردستانی؛ در صورت پیوستن ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند دارای هویت اروپایی نیز باشد. هیچ کدام از این هویت‌ها با هم در تضاد نیست. همین نگرش هویتی

باز است که تنش‌ها و بحران‌ها را به سمت حل می‌برد. اینکه ایران با توجه به اصل همزیستی خلق‌های ایران به این نگرش دموکراتیک نوین روی خواهد آورد یا همچنان با اصرار بر بحران‌زدگی و ادبیات سیاسی تحول‌ناپذیری به سمت ریزش جدی خواهد رفت، توسط خود نظام مشخص خواهد شد.

- به باور ما هژمونی و سلطه بر تمام خلق‌های ایران است که ایجاد بن‌بست می‌کند. ایرانی دموکراتیک به معنای قبول هژمونی (سلطه) هیچ گروه، حزب، جناح، عقیده و ملتی نیست. تمام هویت‌ها و ملیت‌های موجود در ایران از کورد و آذری تا عرب، بلوچ، ترکمن، فارس، گیلک و مازنی تنها با مشارکتی داوطلبانه و برابر و برخوردار از حوزه‌ی فرهنگی-سیاسی-اقتصادی و اجتماعی آزاد و خودمدرانه می‌توانند هویت باز، متکثر و دموکراتیک ایرانی را بسازند. وقتی این هویت‌های تاریخی با سرکوب و نابودی رویارو شوند اصلاً چیزی به نام زمینه‌ی اجتماعی هویت ایرانی باقی نمی‌ماند که بخواهی از آن دفاع کرده یا ردش نمایی. آنچه ما در صدد آن هستیم دست کشیدن نظام از سلطه‌گری و باز کردن فضای سیاسی کشور جهت حضور همه‌ی تنوعات اجتماعی ایران است. اگر این نظام چنین نکند و به ریزش کشیده شود و باقی نماند، فردا باز هم طلب و برنامه‌ی ما در برابر سایر نیروها در همین چارچوب خواهد بود. اگر گزینه‌های پذیرش متقابل و حل مسالمت‌آمیز از سر راه برداشته شوند، آنگاه به‌ناچار گزینه‌های دیگر خود را تحمیل خواهند نمود. سلطه (هژمونی، مرکزگرایی و تک‌گرایی فرهنگی و سیاسی) را نه امروز می‌پذیریم و نه فردا. البته این سلطه‌ناپذیری را سیاسی‌سازی هم کرده‌ایم و آن نیز استراتژی سیاست دموکراتیک است. این همان چیزی است که فعلاً نه جمهوری اسلامی برای روی‌آوری به آن از خود انعطاف نشان داده و نه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی به سطح فکری و برنامه‌ای در چارچوب آن رسیده‌اند.

انحصارطلبی و تک‌مرکزی‌بودن در عصر ما به بن‌بست کامل منجر می‌شود. حتی نیروهای اپوزیسیون و مخالفی که انحصارگری فکری، سیاسی و فرهنگی بر برنامه‌ها و پروژه‌های آن‌ها حاکم باشد محکوم به بن‌بست و شکست هستند. انحصارطلبی دولتی به فاشیسم کشیده می‌شود. اینکه آن دولت عنوانی اسلامی داشته باشد، بعثی باشد، سلطنتی باشد، لاییک باشد فرقی نمی‌کند. باز هم تنها راه این دولت‌ها این است که با جامعه و تنوعات فرهنگی-اجتماعی به مرحله‌ی سیاست دموکراتیک برسند. حتی نیروهایی که یک دولت را برمی‌اندازند و می‌خواهند ساختار سیاسی تازه‌ای درست کنند باید به سیاست دموکراتیک روی آورند و گر نه چیزی که درست خواهند کرد همان آتش خواهد بود و همان کاسه.

- طرح‌های اقتصادی نامرکزی به هیچ وجه کفایت حل مسائل بحرانی ایران را نمی‌کند. طرح‌های توزیع عادلانه‌ی اقتصادی و فدرالیسم اقتصادی وقتی معنا و مفهوم می‌یابند که بگویند این طرح‌ها برای چه

کسانی است؛ برای کدام ملیت‌ها، کدام خلق‌ها. اگر هنوز هویت، فرهنگ، سیاست و غیره و غیره در ایران یک مقوله‌ی مرکزی و یک‌دست شمرده می‌شود و حقوق خلق‌ها به راحتی پایمال می‌شود، طرح توزیع حوزه‌ی اقتصادی به بخش‌های بومی نیز چندان تحولی به همراه نمی‌آورد. زیرا وقتی اراده‌ی سیاسی، آزادی فرهنگی و مشارکت داوطلبانه و خودمدرانه جهت تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی تعریف نشود، آنگاه اقتصاد به خودی خود نه معنایی دربر دارد و نه گره از مشکلات باز خواهد کرد.

مسئله‌ی خلق‌های ایران، مسئله‌ی فقدان آزادی و دموکراسی است. علت آن نیز محافظه‌کاری شدید نظام در قبال هویت‌ها، فرهنگ‌ها و اراده‌های سیاسی مختلف است. بسته‌بودن و عدم انعطاف نظام در قبال آن‌ها موجب خفقان شده است. چرا که هرچه یک فرم سیاسی-اجتماعی بسته و تک‌محور باشد، به همان اندازه امکان آزادی باقی نمی‌ماند. در جایی که آزادی نباشد، به‌طور طبیعی بحران و آشفتگی نیز ظهور خواهد کرد. نظام حاکم می‌کوشد همانند یک‌دست‌سازی جناح‌های قدرت، این فرهنگ‌ها، هویت‌ها و اراده‌های سیاسی را به‌طور کامل یک‌دست کرده و در خود ذوب نماید. مسئله نیز از همین جا نشأت می‌گیرد. دولت و کل دستگاه حکومتی، با جامعه و خلق‌های مختلف ایران در حال یک جنگ نرم داخلی است؛ جنگ نابودی تنوعات و تقلیل‌دهی آن‌ها به «یک». بنابراین وقتی کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، آذری‌ها، مازنی‌ها و گیلک‌ها در این منگنه‌ی فشار به سمت نابودی بروند آنگاه باید پرسید این توزیع عادلانه‌ی اقتصادی چه معنایی خواهد داشت؟ آن اقتصاد و توزیع نامتمرکز اقتصادی نیز بی‌معنا خواهد بود چرا که هویت‌ها و اراده‌های بومی هر بخش از ایران با نابودی دست به گریبان هستند. وقتی اراده‌ی سیاسی و هویت و فرهنگ نماند، آنجا تنها دولتی مستبد و یک ملت حاکم وجود دارد و دیگران مطیع و بی‌اراده هستند. طرح‌های اقتصادی برای یک هویت به بردگی کشیده شده و موجودیت رو به نابودی، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! این وضعیت همان چیزی است که کوردها در سطح کل خاورمیانه آن را به چالش کشیدند. ما گفت‌مان‌های جعلی در زمینه‌ی ملت‌ها و خلق‌ها را رسوا کردیم و نشان دادیم که تحولات نوین خاورمیانه یک نوع دست‌به‌دست شدن ظاهری قدرت و رفرف‌های اقتصادی و سیاسی سطحی نیست. این خلق‌ها و نوع نگاه طرف‌ها به مسئله‌ی سیاسی- فرهنگی- اجتماعی خلق‌هاست که مدل سیاسی و حتی ترسیمات جغرافیایی نوین خاورمیانه را تعیین خواهد کرد.

= گشایش دموکراتیک، راهکاری نتیجه‌بخش است. زیرا فضای درگیری و بن‌بست را به سمت دیالوگ و تولرانس (نرمش و آمادگی برای پذیرش متقابل) می‌کشاند. به‌جای جنگ پنهان و آشکار دولت با جامعه، زمینه‌ی صلح و ایجاد یک سقف سیاسی گسترده را پدید می‌آورد که دولت و نیروهای

دموکراسی‌خواه را کنار هم قرار می‌دهد و امکان ارائه‌ی نقشه‌راه‌های بسیار کارآمدی را فراهم می‌آورد. ساختارهای تک‌گرا با این روش به سمت کثرت‌گرایی می‌روند و این امر می‌تواند فشارها و بحران‌ها را به حداقل برساند. امکان تنفسی را در فضای بسته‌ی شکل‌گرفته در میان دولت و نیروهای دموکراسی‌خواه فراهم می‌آورد. تنها در چارچوب روی‌آوری دولت به حل دموکراتیک مسائل و حرکت ملت‌ها و تنوعات اجتماعی به سمت ملت دموکراتیک و هویت‌های باز چندلایه است که می‌توان درگیری و جنگ جهانی سومی که در خاورمیانه در حال جریان است را به صلح و ثبات رساند. بدین ترتیب از هم‌گسیختگی و چندپارگی‌های اجتماعی که در ملت‌های بزرگ منطقه یعنی فارس، ترک، عرب و کورد ایجاد شده و تراژدی‌هایی که اقلیت‌های مذهبی و اتنیکی با آن دست‌به‌گریبان هستند به سمت التیام و چاره‌یابی خواهند رفت.

= کوردها، فارس‌ها، ترک‌ها و عرب‌ها کلیدی‌ترین نیروهای تعیین سیاست خاورمیانه هستند. به دلیل قربانی‌کردن کوردها در مقاطع مختلف به‌ویژه پیمان قصرشیرین و لوزان، کوردها به عنوان یک نیروی سیاسی با سرکوب و حذف روبه‌رو شدند. اما مبارزات جنبش آزادی‌خواهی کورد، اینک کورد را به یک وزنه‌ی سیاسی کلیدی میدل ساخته است. نوع رابطه‌ی کورد-فارس، کورد-ترک و کورد-عرب است که چگونگی خاورمیانه‌ی نوین را مشخص می‌سازد. تا پیش از طرح خط‌مشی سیاست دموکراتیک از جانب رهبر آپو، به دلیل سیاست‌های امنیتی حکومت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه، امکان پیشرفت در مسئله‌ی کورد وجود نداشت. سیاست‌های لاینحل گذاشتن مسئله‌ی کورد از سوی نیروهای ابرقدرت جهانی نیز به تمامی در همین جهت بود. با همه‌ی این احوال، ورق برگشت.

= به‌عنوان پُراک می‌خواهیم خط‌مشی سیاست دموکراتیک را در ایران و شرق کوردستان گسترش دهیم. البته ممکن است به مذاق برخی خوش نیاید. آنانی که حل مسئله را نخواهند به پُراک می‌تازند؛ اما واقعیت این است که اتکای ما بر «سیاست دموکراتیک» و «دفاع مشروع در هنگام ضرورت» بود که شرق کوردستان را به‌عنوان بخشی توانمند از نیروی دموکراسی‌خواهی کوردها به موقعیت کنونی رساند. این خط‌مشی را تا به آخر ادامه می‌دهیم؛ آن‌هم با نوعی خودباوری عظیم و باور به پیروزی. چرا که این همان چیزی است که واقعیت تاریخی خاورمیانه، ایران و کوردستان با آن همخوان است. سیاست ملی‌گرایانه، امنیتی، پان‌ایسمی و... محکوم به شکست هستند چرا که زمینه‌ی اجتماعی-تاریخی ندارند. زمینه‌ی تاریخی آنها خشکیده و به چالش درافتاده. دوران انحصار سیاسی و یکدست‌سازی به سر آمده است. اروپا نمونه‌ی برجسته‌ی آن است. سیاست‌های کلاسیک صرفاً براندازانه نیز تاریخ مصرف‌شان رو به پایان است. خط ما به

کلی متفاوت از اینهاست. با این وجود، واضح است اگر طرف‌های ما نتوانند واقعیتی به نام کورد را ببینند آنگاه گزینه‌های دیگر به شکل طبیعی وارد میدان می‌شوند. اما همچنان که دست‌نشان ساختیم استراتژی ما سیاست دموکراتیک است نه جنگ‌طلبی. همه‌ی مبارزات ما در قالب دفاع مشروع نیز تلاشی بوده برای حفظ موجودیت خود تا بتوانیم این استراتژی چاره‌یاب را پیشبرد دهیم.

= اصرار بر فشار و سرکوب و سیاست‌های تنش‌افزا از سوی دولت، تنها جبهه‌گیری‌ها را شدیدتر خواهد ساخت. مسئله اینجاست که در گذشته، کوردها در حین مداخلات و تحولات منطقه‌ای نمی‌توانستند در جبهه‌گیریها از وزنه‌ی لازم برخوردار باشند اما امروزه کوردها یک عنصر تعیین‌کننده‌ی اصلی هستند. پژاک با سیاست دموکراتیک خویش و اتکا به نیروی دفاع مشروع خود، یک نیروی سومی است که تارفع مسائل موجود با تمامی نیروهای غیردموکراتیک در تقابلی فکری-سیاسی قرار دارد و برای آزادی خلق کورد و سایر خلق‌های ایران در میدان مبارزه‌ی مستقیم خواهد ماند. دولت با درک این مهم می‌تواند به سمت تعامل دموکراتیک با کوردها حرکت کند. تمام رویدادهای منطقه‌ای نشان می‌دهد که این گزینه منطقی‌ترین راه‌حل است و گشایش به همراه می‌آورد. دیگر راهکارها به دلیل تصادمشان با واقعیت تاریخی-کنونی منطقه و توازنات نوین جهانی، به ضرر آن‌هایی تمام خواهد شد که گزینه‌ی «عدم حل دموکراتیک» را انتخاب می‌کنند.

= ما به‌منزله‌ی پژاک نوع نگاه‌مان به سیاست، بر اندیشه‌ی فلسفی متفاوتی استوار است. ما سیاست را حوزه‌ی کسب آزادی می‌شماریم. یعنی حوزه‌ای است جهت آنکه همه‌ی ملیت‌ها، خلق‌ها و تنوعات اجتماعی بتوانند بر اساس منافع حیاتی و هویت ذاتی خود توان اندیشه، تصمیم‌گیری و عمل داوطلبانه و برابر داشته باشند. پیداست که این آزادی وقتی بامعناست که همگان در آن سهیم باشند. منطق بیرحمانه‌ی «همه چیز برای ما-هیچ برای دیگران» به کلی با روح آزادی در تضاد است. چون آزادی یکی، به بهای بردگی و نابودی دیگری تمام خواهد شد. خط سوم یا به عبارتی نیروی سومی که توسط جنبش آزادی‌خواهی ملت کورد، در کل خاورمیانه توسعه می‌یابد مبنایش همین فلسفه‌ی سیاسی گذار از مرزبندی‌های قاطع، ممنوعیت‌ها، انحصارطلبی‌ها و مرکزگرایی‌های مرسوم است. اگر می‌گوییم کوردها پیشاهنگان دموکراسی خاورمیانه و آزادی همه‌ی خلق‌ها هستند واقعیت عمیقی را بر زبان رانده‌ایم. چون اصل «همه چیز برای ما-هیچ برای کوردها» جوهره‌ی سیاستی بود که خاورمیانه‌ی معاصر بر اساس آن ترسیم شد. نیروهای پشت‌پرده‌ی آن نیز ابرقدرت‌های جهانی بودند. نتیجه‌ی این سیاست، تکه‌تکه کردن سرزمین کوردها و درگیری کورد-ترک، کورد-فارس و کورد-عرب بود. دولت-ملت‌های فارس، ترک

و عرب سلطه‌گری خود را تا حد تخریب بافت سیاسی جامعه‌ی کورد، تلاش برای هویت‌زدایی کامل از کوردها و قتل‌عام فرهنگی آن‌ها پیش بردند. هیچ کدام از دولت‌های ترکیه، ایران، عراق و سوریه نمی‌توانند ادعا کنند که دستش به جنایت علیه کوردها آلوده نشده است. دیگر خلق‌های منطقه نیز قربانی همین سلطه‌گری و مرکز‌گرایی شدیداً تقدس‌داده‌شده‌ی دولت-ملت گردیدند؛ از جمله بلوچ، سریانی، ترکمن، آذری، گیلک، مازنی، آشوری، ارمنی و سایرین. بنابراین سیاست در خاورمیانه نه تنها از حالت حوزه‌ی آزادی خارج گشت بلکه به میدان سلاخی فرهنگ‌ها مبدل شد. خط سوم مد نظر ما به چالش کشیدن این نوع سیاست و درهم‌کوبیدن ذهنیتی است که آن را تغذیه می‌کند. خط سیاسی ما بر تکرار، تنوع، پذیرش متقابل و در یک کلمه بر دموکراسی راستین استوار است. در این خط‌مشی، جامعه تصمیم‌گیرنده و اراده‌مند است نه یک قشر نخبه‌ی قدرت‌پرست. سیاست ما میدانی باز برای اراده‌مندی و مداخله‌ی مستقیم جامعه است نه تاکتیک‌های امتیازگیری مرسومه‌ی که در سطوح بالای قدرت اتخاذ می‌شوند. پیداست که ما کوردها، وقتی می‌توانیم در آن آزادی راستین سهم باشیم که به‌عنوان بخشی از کلیت خاورمیانه قادر به صیانت از موجودیت، هویت و واقعیت متفاوت‌شده‌ی خود از دیگران باشیم. دفاع مشروع کوردها بر همین مبنا شکل گرفت. نتیجه‌اش این است که امروز دیگر کسی نمی‌تواند ادعا کند که کوردها و مسئله‌ای به نام کورد وجود ندارد. چرا که اگر ادعا کند، مورد مضحکه قرار خواهد گرفت. حتی از آن فراتر، اگر هر کدام از نیروهای منطقه‌ای و جهانی بگویند که بدون در نظر گرفتن کوردها می‌تواند در منطقه سیاست‌گزاری کند، تنها خودش را خواهد فریفت. یعنی سیاست‌دنیای سرمایه‌داری در خاورمیانه که مبنایش قربانی کردن کوردها بود به چالش و شکست انجامید. سیاست دولت-ملت‌های منطقه و به‌ویژه ترکیه، ایران، عراق و سوریه نیز که بر مبنای انطباق با سیاست‌های نظام جهانی بود و محور اساسی‌اش «قابلیت بازی با کارت کورد بود» نیز به همان نحوه شکست انجامید. این دو نیرو در مسئله‌ی کورد به بن‌بست رسیدند. دقیقاً در همین موقعیت بود که دموکراسی کورد وارد میدان گردید. اکنون ابتکار عمل تحولات سیاسی به نسبت گسترده‌ای در اختیار خلق کورد است. سیاست دموکراتیک مد نظر رهبر آ‌پو به سطح یک خط‌مشی رسیده است؛ یعنی خط سوم؛ یعنی خط برون‌رفت جامعه از بحران، رسیدن به دموکراسی، گشودن میدان سیاست اجتماعی و نتیجتاً نیل به آزادی؛ آن‌هم بدون اتکا به هیچ کدام از دو جریان دولت-ملت‌گرایی خاورمیانه و پروژه‌ی خاورمیانه‌ی بزرگی که جایگاهی برای کوردها قائل نیست. ما راه سومی در پیش می‌گیریم؛ چرا که تنها راه برای قربانی‌نشدن دوباره همین است. نوع رفتار سیاسی هر کدام از دو نیروی دیگر است که می‌تواند مشخص کند تعامل دموکراتیک آینده در خاورمیانه چگونه

شکل خواهد گرفت. بی‌شک ما دورشدن از تنش و درگیری را ترجیح نخست خود می‌دانیم. خاورمیانه بیش از حد در طی این جنگ جهانی سوم (که هنوز به شکل رسمی آن را نامگذاری نکرده‌اند اما در همه جای خاورمیانه قابل مشاهده است)، دچار رنج و درد شده و بهترین راهکار این است که با نقشی راه دموکراتیک، گشایش سیاسی دموکراتیک و صلح دموکراتیک، مسائل را به سمت حل ببریم.

مبارزه‌ی ما در جهت آن است که بر پایه‌ی خط‌مشی سوم، هم در سطح شرق کوردستان و هم کل ایران به پیشبرد دموکراسی و آزادی پردازیم. در این راستا هم مبارزه‌ی فکری-سیاسی و هم ارائه‌ی راهکار و پروژه‌ی حل دموکراتیک را مبنا می‌گیریم. دو نیروی دیگر یعنی دولت ایران و نیروهای مداخله‌گر خارجی تنها وقتی که پروژه‌ی حل مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران را به‌طور شفاف اعلان نمایند، می‌توانند به جایگیری در «تعامل دموکراتیک با کوردها» خوش‌بین باشند. ما گام‌های خود را به‌خوبی و به‌طور آشکارا و در مقابل آرای عمومی برداشته‌ایم. سیاست ما سیاستی مستقل و به دور از وابستگی، امتیازدهی، پراگماتیسم و منفعت‌طلبی روزانه‌ی رایجی است که بسیاری از جریان‌ات اپوزیسیون را به سختی بیمار نموده است.

= کوردها به دلیل عدم مبدل‌شدن به دولت- ملت دارای بالاترین پتانسیل سیاست دموکراتیک در منطقه هستند. چون سیاست‌های انحصارطلبانه، مرکز‌گرا و سلطه‌خواهانه‌ی دولت‌های منطقه و سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی نیروهای خارجی در برهه‌ی کنونی با هم تصادم نمودند، بن‌بست عظیمی در خاورمیانه به‌وجود آمد. جنگ جهانی سومی در خاورمیانه جریان دارد که ماحصل همین تصادم است. به همین دلیل یک فرصت عظیم تاریخی برای نیروهای دموکراتیک فراهم آمده است. چرا که تنها نیرویی که قادر است جریان تحولات را از جنگ، تنش و بحران به سمت حل و چاره‌یابی بکشاند همین نیروست. کوردها قلب و مرکز اصلی این نیروی دموکراسی‌خواهی هستند. بنابراین ما نیز به‌عنوان پُژاک، نیروی دموکراسی‌خواهی کورد را در شرق کوردستان و ایران، نیروی پیشبرنده‌ی سیاست چاره‌یاب و سازنده می‌دانیم. هدف تمام فعالیت‌های سیاسی و سازمانی ما پیشاهنگی برای رشد دموکراسی و آزادی همه‌ی خلق‌های ایران، کوردستان و خاورمیانه است. بنابراین نوع برخورد کشوری همچون ایران در قبال مسئله‌ی کورد است که مشخص می‌سازد ما راهبردهای خود را به کدام شکل اجرایی خواهیم نمود.

= پیشبرد سیاست مستقل در خاورمیانه امر آسانی نیست. چرا که باید از پشتوانه‌ی اجتماعی عظیمی برخوردار باشی تا ناچار از وابستگی به دیگر نیروها نشوی. خلق کورد زمینه‌ی سیاست مستقل را برای جنبش ما فراهم آورده است، چرا که جنبش ما بر مبنای اراده‌مندسازی این خلق به میدان آمد. وقتی جنبش

سیاسی و جامعه به شکل متقابل همدیگر را تغذیه کنند آنگاه می‌توان سیاست مستقل نیز به‌عمل آورد. مثلاً با توجه به پشتوانه‌ی عظیم اجتماعی پژاک در شرق کوردستان ما هم می‌توانیم به یک چاره‌یابی دموکراتیک الگوماند در ایران برسیم و هم می‌توانیم با اصرار نظام بر مرکزگرایی و سرکوب و فشار دست به دفاع مشروع بزنیم. از آنجا که سیاست ما در راستای پروژه‌ی عظیم پیشبرد ملت دموکراتیک کورد و دموکراتیزاسیون ایران هدفمند است، بر تنش‌زایی و بده‌بستان‌های کلاسیک متکی نیست. آنچه سرلوحه‌ی ماست، همانا مطالبات غیرقابل اغماض ملت کورد و رسیدن به یک ساختار سیاسی دموکراتیک است که کوردها در چارچوب آن بتوانند با همه‌ی همسایگان خود در همزیستی به‌سر برند. تمام برنامه‌ها و فعالیت‌های فکری، سیاسی، سازمانی، دفاع مشروع و دیپلماسی ما مبتنی بر پیشبرد ملت دموکراتیک کورد و رسانیدن آن به سطح یک ساختار سیاسی خودمدیر است. این مورد، هم با سرشت تاریخی خاورمیانه و اصل «همزیستی کوردها با سایر خلق‌ها» سازگار است و هم بن‌بست‌های حاد ناشی از ملی‌گرایی و استبداد را به سمت گشایش و حل می‌کشاند. چرا که رهیافت ما یک رهیافت ملی‌گرایانه، درگیری‌ساز و جزم‌اندیشانه نیست. با هر نیرو، جناح، گروه، دولت، خلق و تفکری می‌توانیم تعامل دموکراتیک و اصولی به‌عمل آوریم. شرط آن نیز حاضر بودن آنها جهت به رسمیت شناختن اراده‌ی خلق کورد، ارائه‌ی راهکار نتیجه‌بخش در این مورد و دست‌کشیدن از تحمیلات یک‌طرفه‌ی کلاسیک است.

— ما به‌عنوان پژاک خواسته‌ایم که به‌جای تنش و درگیری راهکار مسالمت‌آمیز و منطبق با روح دموکراسی و سازگار با گذشته‌ی تاریخی منطقه و ایران در پی گرفته شود. اصولاً سیاست کوردها در قبال تمام خلق‌های همجوارشان مبتنی بر همزیستی و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی داوطلبانه و آزاد بوده است. این دولت‌های مرکزی بوده‌اند که خواسته‌اند با تضعیف این واقعیت تاریخی، سلطه‌ی مطلق خود را برقرار نمایند. نتیجه‌اش نیز بن‌بست در سیاست آنهاست و بازنده‌ی نهایی‌اش خود آنها خواهند بود.

— دموکراسی به مسئولیت‌پذیری نیاز دارد و مسئولیت‌پذیری نیز به انقلاب وجدان. طیف‌هایی که به دموکراسی باور ندارند، وجدان و مسئولیت برای آنها بی‌معناست. نتیجه‌ی آن نیز پشت کردن آنها به جامعه، تشدید ملی‌گرایی (هم لاییک و هم دینی) و سقوط به قهقرای فاشیسم است.

مدرنیته‌ی دموکراتیک که ما در حال پیشبرد زمینه‌های فکری، همگرایی با نیروهای سازنده‌ی آن و سیاست‌گزاری در مسیر آن هستیم، با روش‌های ملی‌گرایانه شکل نمی‌گیرد. کوردها برای آنکه به آزادی و دموکراسی دست یابند، تمام دیگر خلق‌ها و کشورهای پیرامون را در درون این مبارزه‌ی عظیم مشارکت می‌دهند. این یعنی اوج مسئولیت‌پذیری و روحیه‌ی تسهیم آزادی و برابری. این یعنی درهم‌کوبیدن

ملی‌گرایی و نشاندن دموکراسی خلق‌ها به‌جای آن. اگر کوردها چنین نکنند انتظار دارید کدام جریان ملی‌گرای ایرانی برای خاورمیانه و ایران دموکراسی و آزادی به ارمان بیاورد؟!

= یکی از عمده‌ترین معضلاتی که دولت‌های مدرن ایجاد کردند انکار تاریخ خلق‌ها و ملت‌هاست. آنها دست به تاریخ‌سازی جعلی زدند. چیزی که کوردها را در کنار ترک‌ها، فارس‌ها و عرب‌ها باقی‌نگه می‌دارد، باور درونی جامعه به زندگی مسالمت‌آمیز، احترام متقابل و تسهیم در ارزش‌های فرهنگی یکدیگر بوده است. هنوز هم چنین است. اما دولت-ملت‌های یادشده همواره خواسته‌اند این اشتراکات و ارزش‌های فرهنگی را وارونه ساخته و از آن به‌عنوان اسلحه‌ای علیه خلق کورد استفاده نمایند؛ تا بدین ترتیب فرهنگ و هویت کورد را در فرهنگ و هویت ملت حاکم ذوب نمایند. بنابراین همواره واقعیت تاریخی خلق کورد انکار می‌شود. واقعیت این است که کوردها، فرزندخوانده یا برادر کوچک و ترحم‌برانگیز کسی نیستند. چرا که در اصل برابری و برادری خلق‌ها، بزرگ و کوچک مطرح نیست. کوردها عنصری اصلی در شکل‌گیری فرهنگ عظیمی به نام فرهنگ شرق و خاورمیانه هستند. حتی منشأ انقلاب‌های عظیم بشری نظیر انقلاب زبان، کشاورزی و روستا هستند. بدون فرهنگ اجداد کوردها (هوری‌ها و مادها) شکل‌گیری تمدن خاورمیانه ناممکن است. بنابراین ما طبق این تاریخ زندگی می‌کنیم؛ هویت‌مان طبق این تاریخ شکل گرفته و طبق سرشت همین تاریخ می‌خواهیم با سایر خلق‌های منطقه در تعامل و دادوستد فرهنگی باشیم. هیچ نمونه‌ی دیگری در خاورمیانه نمی‌توانید سراغ بگیرید که بتواند یک بستر دموکراسی اینچنینی را بیافریند. کوردها به دلیل حذف از دایره‌ی سیاست نمی‌توانستند این گفتمان دموکراسی‌خواهانه را روزآمد سازند. آن‌ها با نااخلاقی‌ترین شیوه از سوی حکومت‌های مرکزی ترک، فارس و عرب سرکوب شدند. اما قرن بیست و یکم مَهر دموکراسی کورد و کنفدراسیون دموکراتیکی را بر خود دارد که کوردها دوشادوش دیگر خلق‌ها آن را خواهند ساخت. بنابراین هر کشوری که در منطقه بخواهد در این ثبات و ساختار بندی نوین دموکراتیک جایگاهی داشته باشد دیگر باید به چشم یک ابزار، اهرم فشار، کارت و قربانی به کوردها ننگرد. ما این پدیده‌های زشت و تحمیلی را به چالش کشیدیم و زدودیم. بنابراین ایران نیز اگر می‌خواهد مسئله‌ی کورد را حل کند و بر مبنای آن کل سیاست‌های غلط گذشته را به کانالی مجزا هدایت نماید، بایستی در چارچوب این واقعیت و سرشت تاریخی عمل نماید. ما به همزیستی داوطلبانه و مبتنی بر آزادی، برابری و خودمدیری دموکراتیک آری می‌گوییم اما در برابر یکدست‌سازی تحمیلی، قتل‌عام فرهنگی و نابودی هویتی پاسخ‌گوبنده‌ی ما خیر است.

ملت دموکراتیک یک پروژه‌ی ملی گرایانه و براندازانه نیست. ما می‌خواهیم کوردها در هر کجا که زندگی می‌کنند آن کشور و خلق‌های آن را نیز به سمت دموکراسی سوق دهند. نتیجه‌ی آن شکل‌گیری انواعی از هویت‌های باز چندلایه است. می‌توان به‌عنوان یک کورد اهل شرق کوردستان به‌طور هم‌زمان هم عضو ملت دموکراتیک کورد بود، هم عضو ملت دموکراتیک ایران و هم عضو ملت‌های دموکراتیک خاورمیانه. در چنین هنگامی، ایرانی‌بودن دموکراتیک شکل می‌گیرد. این هویت دموکراتیک، با ایرانی‌بودنی که با سرکوب و فشار می‌خواهند بر کوردها و دیگر خلق‌ها نظیر بلوچ، ترکمن، آذری، گیلک و مازنی تحمیل نمایند به کلی متفاوت است. مثلاً ایرانی‌بودنی که جمهوری اسلامی تحمیل می‌نماید و اپوزیسیون و جریان‌های ملی‌گرای ایرانی نیز همان خط‌مشی را دنبال می‌کنند، به بهای دست‌کشیدن خلق‌های ایران از زبان، آیین، باورداشت‌های تاریخی، سیاست بومی و بافت اجتماعی خودمدیرشان شکل می‌گیرد. یعنی امری ساختگی و بر مبنای یک‌دست‌سازی اجباری است. بنابراین چنین هویت ساختگی و سلطه‌گرانه‌ای به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. فرهنگ آریایی ساخته‌ی یک ملت برتر و مافوق نظیر فارس‌ها نیست؛ کوردها و دیگران نیز در آن سهیم‌اند. اما کوردها و دیگر خلق‌ها با تفاوت‌مندی خود در آن سهیم می‌شوند نه شبیه‌سازی‌شدن اجباری و آسیمیلیسیون (همسان‌سازی). اگر شرطی نظیر دست‌کشیدن از فرهنگ و هویت ذاتی‌مان را پیش پای ما بگذارند، چطور می‌توانیم به وجدان جمعی و تاریخ و هستی خود خیانت کنیم و جواب آری بگوییم؟!

برای رسیدن به یک ساختار سیاسی دموکراتیک، باید مسیر نگرش مبتنی بر هویت‌های باز و چندلایه گشوده شود. نیاز به اتحادیه‌های فرهنگی دموکراتیک وجود دارد. در چنین اتحادیه‌های دموکراتیکی هر خلق در چارچوب کلیت فرهنگی خود و کلیت فرهنگی دموکراتیکی که به شکل آزاد و داوطلبانه با دیگر خلق‌ها می‌سازد، مشارکت خواهد کرد. تعامل دموکراتیک کورد-فارس، کورد-عرب و کورد-ترک که سنگ‌بنای خاورمیانه‌ای باثبات و آزاد و دموکراتیک است تنها با گذار از مرزکشی‌های قاطع چند قرن اخیر ممکن است. سرزمین کوردها با مرزکشی‌های قاطع جغرافیایی، به‌شکلی بیرحمانه ازهم تجزیه شد و کوردها به حالت خلقی بی‌وطن درآمدند. دولت-ملت‌ها با دست‌زدن به جنگی ویژه و از طریق ایجاد مرزهای قاطع ذهنیتی تلاش می‌کنند کوردها را در میان خود دچار ازهم‌گسیختگی نمایند. در نتیجه‌ی چنین وضعیتی، کلیت فرهنگی و تاریخی کوردها تکه‌تکه شده است. بنابراین ما در چارچوب نظریه‌ی ملت دموکراتیک که یک مدل اجتماعی مبتنی بر ذهنیت آزادی‌خواهانه‌ی مشترک و همبستگی درونی کوردهاست، این کلیت فرهنگی و تاریخی را بازسازی می‌کنیم. اما این به معنای دستکاری مرزهای سیاسی

موجود نیست. ما بر مبنای دموکراسی و مشارکت همه‌ی تنوعات اجتماعی کورد و به شکل فرا- مرزی این هویت دموکراتیک ملی را شکل می‌بخشیم. بر همین مبنا در گستره‌ی ایران نیز می‌توان هویت باز، چندلایه‌ای و متکثر ملت دموکراتیک ایران را تشکیل داد یعنی یک ملت دموکراتیک ایرانی که چندزبانه و چندملیتی است و متشکل از زیرمجموعه‌های فراوانی به شکل ملت‌های دموکراتیک کورد، آذری، بلوچ، گیلک، مازنی، عرب، ترکمن، فارس و... خواهد بود. از نظر ما، کلیت فرهنگی دموکراتیک در سطح ایران چنین خواهد بود. یعنی یک اتحادیه‌ی دموکراتیک فرهنگی که مبنای شکل‌گیری آن ارزش‌های دموکراتیک تاریخی، آزادی و برابری است نه فشار، قتل‌عام، نسل‌کشی و جبر برای «وحدت» کزادی مد نظر نظام حاکم فعلی و پان‌ایرانیست‌ها. خاورمیانه‌ی نوین، با هژمونی‌خواهی (سلطه‌طلبی) هیچ ملیت، جنسیت، دین و تفکری نمی‌تواند کنار بیاید. این را باید همگان تا مغز استخوان خود درک و هضم نمایند. با ملی‌گرایی چه از نوعی لاییک و چه از نوعی آمیخته‌شده به دین و مذهب، نمی‌توان هویت‌های مختلف موجود در ایران را کنار هم نگه داشت. تنها اصل همزیستی دموکراتیک خلق‌ها و مشارکت داوطلبانه و آزاد آن‌ها در مدیریت امور است که می‌تواند این همگرایی را بیافریند. آنچه کلیتی دموکراتیک و لیبرال به نام اتحادیه‌ی اروپا را ساخت گرایش اروپا به چنین همگرایی دموکراتیکی بود. البته ما دموکراسی خاورمیانه را نه به‌شکلی لیبرال و کی‌برداری از اروپا بلکه با متکی‌سازی آن بر ارزش‌های جامعه‌ی تاریخی (اتکا بر همه‌ی ارزش‌های خاورمیانه‌ای از همه‌ی ادیان و آیین‌های فرهنگی گرفته تا تمام زبان‌ها، ملیت‌ها، جنسیت‌ها و هویت‌ها) رشد خواهیم داد. بنابراین تمام سیاست‌های سرکوب‌گرانه، تحمیلی، یک‌جانبه و مرکزگرایانه‌ای که در نظام فعلی جمهوری اسلامی شاهد آن‌ها هستیم و هم در هر نوع نظام احتمالی دیگری در فدای ایران، نمی‌تواند راه به جایی ببرد. چرا که با واقعیت خاورمیانه‌ی نوین در تضاد خواهد بود. عدم گرایش به ریافت چاره‌آفرین دموکراتیک، تنها احتمال گسست‌های ریشه‌ای و اوج‌گیری ملی‌گرایی جنگ‌افروز را بالا می‌برد. ترجیح ما به هیچ وجه این نیست.

۱- آنچه در سرلوحه‌ی سیاست‌های داخلی نظام قرار دارد، سرکوب، تحقیر و نابودکردن هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف موجود در ایران است. وقتی می‌بینیم یک یارسان به جهت بی‌حرمتی به هویت آیینی‌اش که بخشی از هویت ملی کوردی وی است دست به خودسوزی می‌زند از کدام آزادی فرهنگی و ظرفیت تنوع‌پذیری در جمهوری اسلامی می‌توان بحث کرد؟! یا وقتی می‌بینیم که به هویت زن کورد و لباس کوردی شدیدترین بی‌احترامی‌ها صورت می‌گیرد باید چطور باور کرد که خلق کورد را همچنان در منگنه‌ی هویت‌زدایی قرار نمی‌دهند؟! وقتی دانش‌آموزان دبستان‌های کرماشان و دیگر نقاط شرق

کوردستان، با تحقیر شدن هویت‌شان از جانب معلمان خود رویارو هستند و القبای دست‌کشیدن از کورد بودن را به زور در ذهن و شخصیت‌شان حک می‌کنند، مگر می‌توان از امنیت فرهنگی و شکوفایی فرهنگی در این مملکت صحبت کرد؟! بنابراین معلوم است که ایران کنونی یک کلیت فرهنگی دموکراتیک نیست، بلکه دولتمردان ایران می‌خواهند این همه فرهنگ متنوع را به زور تقلیل به یک فرهنگ بدهند: به فرهنگ رسمی دولت و ملت حاکم. به تمام تقدسات اجتماعی یک جامعه اهانت می‌کنی و بعد از ظرفیت فرهنگی صحبت می‌کنی!!! این دورویی است. به زن کورد که عنصر اصلی فرهنگ کوردهاست توهین می‌کنی و لباس کوردی که بخشی از هویت ماست را به تمسخر می‌گیری و آنگاه از نشاط اجتماعی و فرهنگی داد سخن می‌دهی!!! ما نیز می‌پرسیم چه کسی را می‌خواهی فریب دهی!!! فرهنگ، باورهای آیینی کوردی، لباس کوردی، زبان و لهجه‌های کوردی، هویت زن کورد، ارزش‌های تاریخی کورد همه و همه موجودیت، هویت و هستی ما را می‌سازند. بنابراین بحث از ظرفیت‌مندی و قابلیت دولت برای اعتلای فرهنگ‌های موجود در ایران، یک دروغ بزرگ است. پیش از اینکه جمهوری اسلامی و رژیم‌های پیش از آن (چه اسلام سیاسی ملی‌گرا و چه ناسیونالیسم ایرانی) حتی اندک‌زمینه‌ای برای پیدایش داشته باشند، ملت کورد از بزرگ‌ترین ارزش‌های فرهنگی، هویتی و ساختارهای سیاسی خودمدیر برخوردار بوده است. باید از برنامه‌ریزان سیاسی و فرهنگی نظام که همچنان بر سرکوب و لاینحل‌گذاشتن مسئله‌ی کورد اصرار می‌کنند، پرسید: به ملتی که دارای چنین پیشینه‌ی عظیم تاریخی و فرهنگی است، می‌خواهید چه چیز تازه‌ای اعطا کنید که خودش نداشته است؟! بنابراین تا زمانی که ایران به سمت دموکراسی گرایش نیابد، به هیچ وجه به سیاست‌های تحمیلی یک‌جانبه که هدفش نابودی فرهنگ، اراده و هویت ما باشد تن نخواهیم داد. چرا که چنین طرح‌ها و برنامه‌هایی صرفاً برنامه‌هایی سیاسی برای نابودی فرهنگی ملت ما هستند. پیداست که حقیقت عظیمی به نام زندگی آزاد و شرافتمندانه، توان رویارویی با هر نوع یورش فرهنگی و هدفمندی که علیه خلق کورد صورت گیرد را به ما داده و از این پس نیز خواهد داد.

آنچه در ایران وجود دارد یک ساختار سیاسی برآمده از مشارکت‌های متنوع نیست. در اینجا زور و فشار حرف اول را می‌زند. یک جنگ نسل‌کشی فرهنگی و یک استبداد سیاسی وجود دارد. بحث نظام از رشد ظرفیت‌های فرهنگی از طریق اشاعه‌ی سلطه‌محور، یک حرکت فرهنگی دموکراتیک نیست، بلکه لیبیک به قتل عام فرهنگی خلق‌هاست. ما اگر از لزوم بازگشت به کلیت فرهنگ دموکراتیک خاورمیانه‌ای، کوردستانی و ایرانی بحث نمودیم، دقیقاً منظورمان مخالفت با چنین سیاست‌های سلطه‌طلبانه‌ای است. کما

اینکه با فرهنگ پالایش‌یافته‌ی رسمی و سیاستی تک‌گرا و مرکزی نمی‌توان این همه تنوع فرهنگی و اراده‌ی سیاسی را کنار هم نشانده.

• واقعیت این است که یک جنگ همه‌جانبه‌ی فرهنگی، روانی، سیاسی و اقتصادی دولت در برابر خلق‌های ایران جریان دارد. این همه امنیتی‌نمودن و گسترش نظامی‌گری در کوردستان اگر جنگ نیست چه نام دارد؟ این همه فشار و شکنجه و زندان، این همه اشاعه‌ی محرومیت و فقر، این همه قتل‌عام فرهنگی و هتک حرمت هویت زن کورد، این همه توهین به پوشش کوردی، آیین کوردی و زبان کوردی اگر جنگ خشن و نرم دولت در برابر خلق کورد نیست چه عنوانی می‌توان بر آن نهاد؟ این فشار خوردکننده‌ی اقتصادی که مسئول آن خود نظام و زیاده‌خواهی‌های سران دولتی است یک جنگ و ترور علیه خلق‌هاست. نتیجه‌اش این همه تلفات انسانی است. می‌رسید کدام تلفات؟ آیا بالا رفتن آمار خودکشی، تن‌فروشی و فساد ناشی از این ترور اقتصادی که دولت علیه جامعه انجام می‌دهد، چیزی کمتر از کشته‌های جنگی است؟ بنابراین هیچ نیازی به خودفروشی نیست. دولت و حکومت ایران در عمل، کمر به شکستن کامل اراده‌ی جامعه دارد. بی‌شک، این با مقاومت جواب داده خواهد شد. اصرار دولت بر سیاست‌های کنونی، نتیجه‌اش تنش و جبهه‌گیری است؛ عمیق‌شدن بحران است. بنابراین پروژه‌ی مد نظر ما در برابر این وضعیت، یک رهیافت اصولی است. در همه‌ی کشورهایی که پروسه‌ی دموکراسی را تجربه می‌کنند دولت و حکومت نمی‌رود با فلان نیروی خارجی مسئله را حل کند بلکه اول اعتراف می‌کند که در قبال مسائل موجود داخلی مسئول است و سپس تلاش می‌کند نظر جامعه را برای حل مسأله‌ت آمیز و دموکراتیک مسئله جلب کند. گشایش دموکراتیک نیز با همین عملکرد آغاز می‌شود و تا سطح بازنگری در قانون اساسی، اجماع نوین بر سر قانون اساسی دموکراتیک، تشکیل یک سقف سیاسی جهت گردآوردن دولت و نیروهای دموکراسی‌خواه جامعه در کنار هم و حل مسائل از طریق نقشه‌راه‌های قوی، پیش می‌رود.

• حساب و کتاب‌های نیروهای منطقه‌ای و جهانی در طول قرن گذشته بر مبنای مسئله‌ی کورد بوده است. چنان توازناتی ایجاد کرده بودند که احساس می‌کردند حتی تلنگری می‌تواند همه‌ی رؤیاهای آن‌ها را بر هم بزند. اگر عصبان‌های کورد با بی‌رحمی تمام درهم‌شکسته شدند ناشی از همین بود. هیچ کس نمی‌خواست کورد بار دیگر از گور برخیزد. از نظر همه، واقعیتی به نام کورد قصابی شده و گوشتش تقسیم شده بود. حتی نمی‌خواستند نامی از آن به میان آورند. سوپاپ اطمینان نیروهای خارجی برای کنترل منطقه مطرح‌سازی دولت- ملت کوچک کوردی در جنوب کوردستان بود تا مثل چماق آن را بالای سر دولت‌های منطقه نگه دارند. به این وسیله قربانی‌شدن سایر کوردها در دیگر بخش‌های کوردستان نادیده

گرفته می‌شد. این توازن وحشتناک با سال‌ها مبارزه‌ی سیاسی و دفاع مشروع کوردها به چالش کشیده شد. واقعیت کورد دوباره رستاخیز نمود. ما نشان دادیم که «هستیم»، نمرده‌ایم و تارسیدن به زندگی آزاد مبارزه خواهیم کرد. این شعار نیست. بهای معنوی عظیمی برای این امر داده شده است. ارزش‌های مقاومت‌طلبانه‌ی بسیاری بر مبنای آن شکل گرفتند. در نتیجه‌ی همین مبارزات آزادی‌خواهانه بود که نیروهای مداخله‌گر جهانی نیز دیگر نمی‌توانند بگویند «بدون در نظر گرفتن کوردها، خاورمیانه را به میل خود تغییر خواهیم داد». دولت‌های منطقه نیز دیگر نمی‌توانند کارت کورد را در برابر همدیگر به کار برند یا هم‌پیمانی‌های ضد کورد گذشته را ادامه دهند. تنها موردی که کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه می‌توانند با اتکا به آن جایگاهی برای خود در خاورمیانه‌ی متحول‌شده بیابند، توسل به حل دموکراتیک مسئله‌ی کورد است.

= رهاورد اندیشه‌های وارداتی اروپا، به‌ویژه اندیشه‌هایی که حول «دولت-گرای» شکل گرفتند، برای خاورمیانه چیزی بدتر از بلایای آسمانی بود. به ویژه آنکه کهن‌ترین فرهنگ‌ها و هویت‌های این منطقه زیر تیغ علوم آلوده به سلطه‌گری قرار گرفتند و همانند جسدی مرده، تشریح شدند. پسوندهای تصغیر و تحقیر به نام و عنوان خالق‌ها الصاق گردید و دولت-ملت به تنها سمبل مقدس و خدای خدایان مبدل گشت. کوردها که سلول بنیادین هویت آریایی هستند، حتی نامشان نیز با حذف و انکار رویارو گشت. حتی به کار بردن واژه‌ی فرهنگ نیز در حق آن‌ها روا دیده نشد. فرهنگ هزاران‌ساله‌ی آن‌ها، خرده‌فرهنگ نامیده شد. نام سرزمین‌شان را کلمه‌ی ممنوعه عنوان کردند. آن‌جا هم که نامی از آن باقی گذاشتند، آنقدر پسونند و پیشوند تحقیر و تصغیر بر آن زدند تا ماهیت تاریخی‌اش به چشم نیاید. این مسئله به‌ویژه در ایران تراژیک‌تر از سایر کشورهاست. چرا که نام کورد و فرهنگ آریایی‌اش با نام ایران گره‌خورده و عجین است؛ اما این همه مورد ستم و انکار واقع می‌شود. تا جایی که واقعیت کوردهای شرق کوردستان به‌شکلی بسیار نرم و تدریجی به سمت نابودی کشانده می‌شود. تاریخ، گواه حضور پررنگ کوردها در عرصه‌ی تاریخ ایران است. اما چه شد که این سنگ‌بنای ایران چنین با بی‌مهری و ظلم رویارو گشت؟

خرده‌فرهنگ نامیده‌شدن فرهنگ‌های کهن ایران از کورد و بلوچ و ترکمن تا آذری و عرب و گیلک به معنای به صدا درآمدن دوباره‌ی زنگ خطر است. زنگ خطر موج تازه‌ی نسل‌کشی‌های بی‌رحمانه‌ی فرهنگی. به‌ویژه اینکه رئیس‌جمهور جدید [یعنی حسن روحانی] در دیدار از رسانه‌ی ملی، از تک‌بودن ملت ایران و خرده‌فرهنگ بودن سایر فرهنگ‌های غیرملی در ایران بحث کرده است. پیداست که در دولت-ملت‌ها، رسانه‌های ملی مجریان نسل‌کشی فرهنگی، فتح ذهنیتی جامعه و نابودی زبان‌ها و گویش‌های

به اصطلاح خودشان غیررسمی هستند. بنابراین حق داریم که به عنوان فرهنگ‌هایی در حال نسل‌کشی شدن، احساس خطر کنیم.

واقعیت این است که ملت واحد ایرانی وقتی معنا دارد که کلیه ملیت‌هایی که در چارچوب مرزهای سیاسی ایران زندگی می‌کنند بتوانند فرهنگ و هویت خود را حفظ نمایند، ساختاری دموکراتیک بیابد و با آزادی سیاسی خویش و به‌طور داوطلبانه در ایران مشارکت کنند و کلیت فوقانی‌تری را به نام ملت دموکراتیک ایران بسازند. وقتی کورد و بلوچ و آذری و عرب و... زبان و هویت و فرهنگ‌شان نابود شود، چیزی که باقی می‌ماند ملت ایران نخواهد بود بلکه یک ساختار اجتماعی شبیه‌سازی‌شده‌ی مصنوعی خواهد بود. این یک فاجعه خواهد بود. وحدت و یکپارچگی، اگر با نابودی تنوعات و تکثرهای اجتماعی و فرهنگی همراه باشد، هیچ معنایی نخواهد داشت و امری ناپذیرفتنی است. چرا که این امر، نوعی تحمیل یک‌جانبه‌ی دست‌کشیدن از «خودبودن» و مبدل‌شدن به «دیگری» است.

دشمنی با فرهنگ‌هایی که در فرهنگ رسمی دولتی ادغام نشده‌اند، به معنای دشمنی با دموکراسی است. چرا که فرهنگ‌هایی که دولتی نشده و خود را شبیه ساختار ساخته‌وپرداخته‌ی مرکز نکرده و می‌خواهند خودشان باشند، از نیروی بالقوه‌ی عظیمی جهت دموکراسی برخوردارند. اصرار دولت بر یک‌دست‌سازی فرهنگ‌ها، در اصل تلاشی است تا ساختار فرهنگ-تاریخی خلق‌های مختلف را از بین برده و آن‌ها را از جوهره‌ی دموکراسی‌خواهی و قدرت‌ستیزی‌شان تهی نماید. بنابراین فرهنگ‌ها را تکه‌تکه کردن و تحت‌نام خرده‌بودن بر آن‌ها برچسب و انگ‌زدن، به معنای دشمنی با دموکراسی (مردم‌سالاری) است. تک‌گرایی هم با اعتدال در تضاد است و هم با اصلاح‌طلبی. چرا که تک‌گرایی و انحصاری‌بودن همه‌چیز در ید یک فرهنگ و ملت رسمی و انکار سایرین، نوعی افراط‌گری است که می‌تواند تا سطح فاشیسم گسترش یابد.

فرهنگ، تمام گذشته‌ی تاریخی هر ملت و هر عضو جامعه را دربر می‌گیرد. وقتی فرهنگ‌های متکثر موجود در پهنه‌ی یک کشور خطرناک تلقی شوند و جهت رفع خطر و توهم تجزیه‌شدن، خرده‌نامیده شوند، به معنای انکار تاریخ ملت‌ها و خلق‌های منسوب به آن فرهنگ‌ها می‌باشد. ما اگر خرده باشیم، برای نسل‌کشی شدن، بی‌ارادگی و سلطه‌پذیری مساعد خواهیم گشت. خرده، همیشه از منظر فرادستان همان ماهی‌های کوچکی هستند که بایستی توسط نهنگ گرسنه‌ی «تک‌فرهنگ و تک‌ملت» بلعیده شوند.

فرهنگ، عبارت از تمام ذهنیت‌ها، معانی و نهادهای ملموس جامعه است که در طول تاریخ جریان یافته و به اکنون رسیده‌اند. فرهنگ، معنای ماست و ما بدون فرهنگ، بی‌معناییم. فرهنگ، جهان

زیبایی‌شناختی ماست. بدون فرهنگ، زیبایی بی‌معناست. بنابراین انکار فرهنگ‌ها، به معنای کمر به قتل «زیبایی و معنا» بستن است. مرگ فرهنگ، مرگ معنویت و انسان است.

رئیس‌جمهور ایران از گل‌های باغچه‌ی فرهنگ و ملت ایران بحث می‌کند. باید پرسید وقتی گل‌های باغچه زیر پا لگدمال شوند و فرصت تنفس و زندگی از آن‌ها سلب شود، دیگر باغی باقی نخواهد ماند. برای موجودیت‌داشتن باغ، باید به همه‌ی گل‌ها فرصت زندگی آزاد داد. از یاد نبریم که فرهنگ‌ها، گیاهان سرسختی هستند. آن‌ها حتی در سخت‌ترین شرایط و از میان کوره‌ی حوادث و از دل سنگ‌های سخت دشواری‌ها نیز ریشه دوانده و سبز می‌مانند. دولت‌ها و تمدن‌هایشان یکی از پی‌دیگری می‌آیند و می‌روند، اما فرهنگ‌ها همیشه ماندگار و پویانند.

بنابراین سخن ناسنجیده و ملی‌گرایانه‌ای همچون «ایران، کثیرالمله نیست و تنها یک فرهنگ داریم و باقی همه خرده‌فرهنگ هستند» اصرار بر ادبیات و آگرایی، تنش‌زایی و تقابل دولت با جوامع است. این نه اعتدال، بلکه کپی‌های بدرنگ از هجویات همان کسانی است که خلق‌های ایران را «خس و خاشاک» می‌خوانند.

بنابراین نظام ایران باید فرهنگ‌ها را فرهنگ ببیند و ملت‌ها را ملت؛ همان فرهنگ‌ها و ملت‌هایی که تاریخی از همزیستی و هم‌پذیری داشته‌اند و اینک از کمترین حقوق و آزادی بی‌بهره مانده‌اند. ایران تنها با چنین نگرشی می‌تواند ایران بماند.

در پایان بایستی خاطر‌نشان ساخت که واقعیت تاریخی خلق‌های ایران چنان صریح است که هیچ فرمان «خرد باش»ی را گوش شنوایی ندارد. ما همانیم که هستیم؛ فرهنگ‌هایی کهن، اراده‌هایی در جستجوی آزادی و دستانی که به کار پیشبرد دموکراسی در تلاشند.

با ایدئولوژی، سازماندهی و سیاست‌های کلاسیک نمی‌توان مبارزه‌ی آزادی‌خواهی موفق‌ی به‌عمل آورد. نتیجه‌ی آن خاورمیانه، کوردستان و ایرانی است که با آشوب عمیقی دست‌به‌گریبان است. ما نمی‌خواهیم کوردستان قربانی جنگ جهانی سوم باشد که به تاخت همه‌ی خاورمیانه را دربر می‌گیرد. در برابر بحران عظیم نسل‌کشی فرهنگی خلق‌ها، مرکز‌گرایی و انحصارگری که پدیده‌هایی زایدی عملکرد دولت-ملت‌های منطقه و قدرت‌های جهانی هستند، یک خط‌مشی سوم را پی‌ریزی کرده‌ایم. خط‌مشی دموکراسی خلق‌ها. در این خط‌مشی می‌توان با همه‌ی نیروها به سیاست و تعامل دموکراتیک و مبتنی بر اصول اخلاقی پرداخت. شرط این امر نیز تحول نگرش این نیروها در قبال مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران است.

سیاست دموکراتیک، عرصه‌ی آفرینش فرصت‌ها برای حل مسائل به‌شیوه‌ای به‌دور از تنش است. ما این را از همان بدو تأسیس پژاک پیش کشیدیم. خط‌سوم مدنظر ما تنها برای یک مقطع خاص یا یک رویکرد مشخص در قبال رویدادی سیاسی یا نظامی نیست. دولت-ملت به هیچ وجه نمی‌تواند مانند گذشته بماند. جامعه آن را درمی‌نوردد. مدل اجتماعی ملت دموکراتیک به دو شیوه شکل می‌گیرد: ۱- سازش اصولین بر مبنای تحول در قانون اساسی و جای‌دادن حقوق خلق‌ها در آن و تضمین آن‌ها و برداشتن گام‌های عملی از طریق ایجاد یک سقف سیاسی مشترک که در آن نیروهای دموکراتیک و دولت می‌توانند به حل مسالمت‌آمیز مسئله پردازند تا جایی که دولت به صلح با جامعه(ملت دموکراتیک) برسد ۲- راهکار پیشبرد توأمان سیاست دموکراتیک اجتماعی و دفاع مشروع، جهت ایجاد ملت دموکراتیک از جانب خود نیروهای پیشرو جامعه.

بنابراین ما به پیروزی خط‌مشی خود باور داریم. امیدواریم همه‌ی دیگر نیروها نیز با درک این مهم که کوردها نیروی پویای خاورمیانه‌ی نوین هستند، راهکاری دموکراتیک و مسالمت‌آمیز را در پی بگیرند و مسائل را از این طریق به سمت حل ببریم.

منابع:

مجموعه دفاعیات پنج جلدی مانیفست تمدن دموکراتیک اثر عبدالله اوجالان

نقشه‌ی راه اثر عبدالله اوجالان

موتور جستجوگر گوگل

